

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه اول (دکتر درخشان)

من راجع به اقتصاد اسلامی کلی‌ترین دسته‌بندی که می‌توانم انجام دهم این است که: 1- اقتصاد اسلامی در معنای تحلیل‌های فقهی 2- اقتصاد اسلامی به معنای تحلیل کارشناسی

این کلی‌ترین دسته‌بندی است که من انجام می‌دهم. به عبارت دیگر، وقتی که به ادبیات اقتصاد اسلامی نگاه کنیم، آنچه تاکنون انجام شده در یکی از این دو دسته است.

تحلیل‌های فقهی یعنی چه؟ فرض کنید مثل خیلی از کتاب‌هایی که نوشته شده مانند مالکیت در اسلام، خمس در اسلام، تحقیق پیرامون زکات، تحقیق پیرامون انفال، این مباحث نوعاً تحلیل‌های فقهی هستند که در بهترین حالت خودش، توسط فقها ارائه شده و در بهترین حالت خودش توسط کارشناسان دانشگاهی نوشته شده است. چون کارشناس دانشگاهی مسلط به این مباحث نیست.

مثلاً بحث احتکار، قوی‌ترین و منسجم‌ترین تحلیل توسط یک فقیه می‌تواند انجام شود. مثلاً در بحث انفال، اگر شما به ادبیات اقتصاد اسلامی مراجعه کنید، می‌بینید که بهترین نوشته‌ها در این زمینه، فقها داشته‌اند، روش بررسی این نوشته‌ها مشخص است، نوعاً بر اساس منابع اصلی یعنی کتاب و سنت است. از آیات مربوطه استفاده می‌کنند و راجع به آن تحقیق می‌کنند، همچنین از روایات و احادیث مربوطه استفاده می‌کنند و یک کار اصولی روی آیات و روایات انجام می‌دهند که لازمه آن این است که به علم اصول مسلط باشند، لازمه‌اش این است که به ادبیات عرب مسلط باشند، لازمه‌اش این است که مسلط به تفسیر باشند، این‌ها مسائلی است که شما بهتر از من می‌دانید و لازم نیست در اینجا روی آن بحث کنم. اما در دانشگاه تهران من روی این قسمت بحث می‌کنم. چون برای دانشجویان دانشگاه تهران مطلب تمام نشده است و این نکته جالبی است برای شما که می‌خواهید در دانشکده اقتصاد، دانشگاه‌ها راجع به اقتصاد اسلامی صحبت کنید، باید تصویری که آن‌ها از اسلام و اقتصاد اسلامی دارند و بدانید، مثلاً فکر می‌کنند اگر اسلام می‌گوید خون نجس است، برای این است که در خون میکروب دیده‌اند یا اگر می‌گویند که سگ نجس است برای این است که آن را نشسته‌اند. شخصی می‌گفت، یک نفر سگی را بغل کرده وارد مغازه سبزی فروشی شده بود، به او گفته بودند که سگ نجس است، گفته بود که هر روز آن را می‌شویم.

فکر می‌کنند که اگر فقیه حکم می‌دهد این چیز حرام است، برای این است که کار آزمایشگاهی خاصی روی آن انجام شده، بله اگر یک مضار اجتماعی داشته باشد و برای سلامتی فرد مضر باشد، این می‌تواند مبنای استنباط باشد، قسمتی از ادله لازمه برای استنباط یک حکم باشد، اما این خیلی فاصله دارد با اینکه

شخص اصلاً نظام اجتهاد را نداند، مکانیسمی که بر آن اساس فقیه به استنباط حکم می‌رسد، چیست. دانشگاهی‌ها هیچ‌چیز از این موضوع نمی‌دانند. می‌گویند آقایان در حوزه چه کار می‌کنند. بحث الفاظ در علم اصول می‌کنند، -این لفظ دلالت بر این دارد، اینجا، استحباب، جای دیگر وجوب، کراهت، حرمت، آنجا اجمال، مطلق و ... این‌ها بی‌کارند.

فکر می‌کنند، ادبیات عربشان را قوی می‌کنند. متوجه نیستند که آن‌ها کار می‌کنند تا بفهمند که قول معصوم دلالت بر چه می‌کند تا ظاهر کلام معصوم را بفهمند.

دانشگاهی فکر می‌کند قرآن هر چه می‌گوید روشن است اما وقتی به فقیه می‌گویی، او می‌گوید، نه این‌گونه نیست. شما واقعاً باید مسلط بر علم قرآن باشی و لازمه‌اش این است که شما کلام معصوم را درک کرده باشی. مفاهیم قرآن خیلی مسائل را روشن می‌کند و این هر دو حاصل نمی‌شود مگر اینکه شما مسلط بر ادبیات عرب باشید. شما علم اصول را بدانید. کار سنگین اصولی کرده باشید، چندین سال تحقیق کرده باشید.

دانشگاهی‌ها نمی‌دانند که اگر حکمی استنباط می‌شود چه کار علمی روی آن انجام شده تا این حکم به دست آید، تا بشود حکمی را منصوب به خدا کرد.

حتی این بحث حدیث و بحث زنجیره ناقل حدیث، گاهی که دانشگاهیان آشنا نیستند با این مسئله و آگاه می‌شوند به این‌که علم رجال چقدر با دقت این احادیث را سبک، سنگین کرده تعجب می‌کنند، متوجه نمی‌شوند که این کار شده تا بیان شود که مثلاً این حدیث صحیح است، آن یکی ضعیف است.

پس تحقیقات فقهی اقتصادی اسلامی در بهترین حالت، توسط فقها انجام گرفته که با استدلال‌هایی که نوعاً در مباحث حوزه مطرح است، مانند: احکام مربوط به پول، خمس و زکات، انفال، تجارت خارجی و ... مشخص می‌کنند. در این موارد، به نظر من، اگر نویسنده فقیه باشد، نوشته‌اش قابل استفاده است و اگر فقیه نباشد، به نظر می‌آید اشکال دارد، اشکال فقهی هم دارد.

مثلاً بنده‌ای که ریاضی‌دان نیستم و کتاب ریاضیات می‌نویسم. خب، غلط در آن وجود دارد.

این‌گونه نظرات باید تخصص فقها ارائه شود. بعضی‌ها که تازه وارد فعالیت پژوهشی می‌شوند و طلبه خوبی هم نبوده‌اند، اظهارنظرشان در این مباحث به نظرم متأثر از «جو» خواهد بود. مقدمات هم تمام نکرده، صاحب‌نظر شده، مثلاً برای تحلیل مسئله احتکار می‌بینید که رفته حدیث آورده، روایت آورده ... یا در مسئله قیمت‌گذاری، نرخ بهره، مبادلات با کشورهای بی‌کافرند یا با آن‌ها در جنگ هستیم نظراتی می‌دهند

چون اطلاعات سنگین فقهی ندارند، خیلی زود متأثر از جو می‌شوند. جو این‌گونه است. استدلال‌هایشان این‌گونه می‌چرخد، جو عوض شود، استدلالشان تغییر می‌کند.

این‌ها غیر از کسی است که انگیزه علمی و با یک آرامش علمی راجع به مسائل می‌نشیند، کار فقهی می‌کند، دقیق و با آرامش کامل برخورد می‌کند.

تحقیقات طیفی دارد. یک سرش کار فقهاست و در سمت دیگر طلبه تازه‌وارد هستند که این‌ها متأثر از جو هستند به‌گونه‌ای که با من دانشگاهی که بعضی‌ها می‌نشیند، آن‌جوری صحبت می‌کند که تیپ روشن‌فکر دانشگاهی تأیید کند اما وقتی در حضور یک فقیه، می‌بینیم جور دیگری صحبت می‌کند. این‌ها خیلی متأثر از جو هستند. این هم دلیل خاص دارد. پس به نظرم این‌ها تحقیقاتشان در اقتصاد اسلامی سندیت ندارد. برای ما، در این جور مباحث فقط فقها هستند که می‌توانیم به آن‌ها اتکا نماییم. انتهای طیف، دانشگاهی‌هایی هستند که راجع به اقتصاد اسلامی نظر می‌دهند. دانشگاهی چون کار می‌کند. اسلام را هم کمی می‌خواند. تاریخچه اسلام هم خوانده در دانشگاه پاریس، یک مقدار کمی اسلام در دانشگاه لندن، یکی هم که درس نخوانده. او می‌گوید که ما می‌خواهیم راجع به اقتصاد اسلامی فکر کنیم. او قرآن را باز می‌کند، می‌گوید قرآن برای ما نازل شده و برای کس دیگری هم نازل نشده است. ما هم قرآن را می‌فهمیم دیگر مقدمه برای چه می‌خواهیم، ادبیات عرب برای چه می‌خواهیم؟

«قرآن برای همه نازل شده است، حتماً باید ادبیات عربمان قوی باشد تا قرآن را بفهمیم؟ قرآن برای کسانی نازل شده است که ادبیات عربشان قوی است؟ خودمان قرآن را می‌فهمیم، ترجمه فارسی آن را در زیر آیات نوشته‌اند، آن را می‌خوانیم.»

بعد یک آیه را می‌خوانند و می‌بینند که در آن چیزی وجود ندارد، آیه دیگری می‌خوانند، می‌بینند که آیه به درد اقتصاد نمی‌خورد، آیات را می‌خوانند. به دو آیه می‌رسند و زیرش را خط می‌کشند. این چند آیه را می‌نویسند، بعد کتاب وسائل‌الشیعه را باز می‌کنند - یک کتابی را پیدا می‌کنند که ترجمه فارسی آن را داشته باشد یا یک طلبه را پیدا می‌کند که ادبیات عربش خوب باشد آن را کنار خودش می‌گذارد - احادیثی را که با ادراکاتش جور درمی‌آید را پیدا می‌کند. این احادیث را زیر هم می‌نویسد، اسم کتاب را مالکیت در اسلام می‌گذارد. آن‌گونه صحبت و استدلال می‌کند که خودش می‌خواهد به آن نتایج برسد.

در این زمینه تحقیقات بسیار هستند. شما هم این جور تحقیقات را دیده‌اید، بعد از انقلاب این جور تحقیقات بیشتر مطرح شد. کسانی که در مسائل فقهی و علوم قرآنی متخصص نبوده‌اند، این افراد راحت از متون استفاده کرده و نتیجه خاص گرفته و به اسلام هم منسوب کردند، به نام اقتصاد اسلامی هم مطرح کردند.

این قابل بحث هست که واقعاً این نظر صحیح است. گاهی اوقات می‌گویند مطلب ما صحیح است نه روش اول (فقهها). می‌گوییم چرا؟ می‌گویند فقها مرتجع‌اند: -این‌گونه ایجاب می‌کند که این‌گونه بحث کنند. اصلاً این‌ها از دنیا آگاه نیستند. این‌ها همان افرادی بودند که فکر دربار را تأیید می‌کردند، آن‌ها همان‌هایی هستند که داماد سلاطین بودند. این‌ها این تیپ افراد هستند. - ما باید این افراد را کنار بگذاریم و خودمان بیاییم و استنباط جدید از منابع داشته باشیم. ما عقل داریم، درد اجتماع هم می‌فهمیم حالا بیایم زندگی‌مان را دست فقیه دهیم! این کار چه معنی دارد؟ این فرد (فقیه) یک مقدار علوم قدیمی خوانده است و از دنیا بی‌خبر است. هر چه از او می‌پرسیم، می‌گوید: قال الباقر و قال الصادق و بعد هم تفسیر خاص می‌کند. به او می‌گوییم که این کلمه دلالت بر معنای خاص می‌کند، او می‌گوید که شما معنای آن را نفهمیدید، دلالتش را من می‌فهمم نه شما. بعد یک‌مرتبه این گروه، فقها را کنار می‌زنند و می‌گویند اصلاً خود ما باید از قرآن و احادیث یک استنباط جدید داشته باشیم. بر اساس آن استنباط اقتصاد اسلامی را بسازیم. بنابراین وقتی من می‌گویم این بینش، یک بینش انحرافی است، بعضی می‌گویند بینش فقها انحرافی است. یعنی چه که زندگی مردم را به دست چهار فقیه که از دنیا بی‌خبرند بدهیم. در اینجا دو طیف وجود دارد. افرادی هم که در وسط‌اند گاهی به این طرف طیف و گاهی به آن طرف طیف می‌برند. بستگی دارد به اینکه «جو» چه چیزی را اقتضاء می‌کند. گاهی وقت‌ها شرایط به‌گونه‌ای می‌گردد که همه به یک سمت طیف می‌روند، شخصی که تا دیروز فرد را به‌عنوان استاد قبول داشت، امروز می‌گوید که این فرد بی‌سواد است، یا برعکس شخص تا دیروز به کارشناسان اقتصادی از غرب برگشته معتقد بود ولی چون «جو» تغییر کرده، می‌گویند که همه این افراد غرب‌زده‌اند، کافرند. ما به این گروه وسط کاری نداریم. به گروه اول و آخر کار داریم. - این خود یک بحثی است که نمی‌توان به‌سادگی از کنار آن گذشت، به خاطر آن مشکلات اجتماعی مطرح شده. بر شماست که در زمینه موضوعات اقتصادی اسلامی فکر کنید که یکی از این موضوعات همین موضوع است که در قسمت تحلیل فقهی انجام دهند. یعنی یک کاری و فعالیتی در چهارچوب معارف حوزه هماهنگ است که در این قسمت بحث زیادی وجود دارد. - همین‌که ما چگونه از قرآن برداشت کنیم، این یک بحث است. به نظر من تا این بحث حل نشود، شما چگونه از اقتصاد اسلامی دفاع می‌کنید. واقعیت این است که بدون حل شدن مسئله برداشت از قرآن، بحث اقتصاد اسلامی یک دکور و یک ظاهرسازی است که در جامعه دانشگاهی هنوز این مسئله جا نیفتاده است. فرض کنید خودمان به‌عنوان یک گروه، می‌خواهیم فکر کنیم، اگر هنوز برای ما چگونگی برداشت از قرآن ترسیم نشده باشد، چگونه می‌خواهیم راجع به اقتصاد اسلامی فکر کنیم، اگر من آیه قرآن را به‌گونه‌ای

تفسیر کنم که یک تئوری و نتیجه خاصی را از آن بگیریم، با شما که می‌گویید اصلاً حق نداشتید که دست به این آیه بزنید، صلاحیت تفسیر آیه را نداشتید، چگونه می‌توانیم در یک گروه کار کنیم.

فقیه می‌گوید که شما اصلاً حق ندارید یک آیه را تفسیر کنید، از قرآن اطلاع ندارید که می‌خواهید آیه را تفسیر کنید. برای تفسیر آیه، مقدمات و ابزار می‌خواهد، تمام علم اصول، رجال، درایه می‌خواهد. اگر اطلاع ندارید، حق ندارید، آیه را تفسیر کنید یا احادیث معصومین را نقل کنید.

برای مسائل اخلاقی، نقل احادیث اشکال ندارد. اما از آن حکم نمی‌توان استخراج کرد و نباید انجام دهی. چون این حدیث ده تا مطلب دیگر هم دارد، حدیث دیگری هم وجود دارد که خلاف آن است، چگونه می‌توانی این دو حدیث را باهم جمع کنی؟ بین ادله چگونه می‌خواهی جمع کنی؟ تعارض و تزاوم که به وجود می‌آید را چگونه می‌خواهی رفع کنی؟

بعضی از اساتید اقتصاد اسلامی را جدا از فقه اسلامی می‌بینند. این حرف‌ها تازه برای اساتید متعهد است، می‌گویند فقه چه کار به اقتصاد اسلامی دارد؟ فقه برای خودش یک قلمرو دیگری دارد، اقتصاد اسلامی یک چیز دیگری است. جوهره این مطلب قابل بحث است. بر شما دانشجویان است که تحقیق در این زمینه انجام دهید. خیلی از افرادی مانند دکتر شریعتی، بنی صدر و مجاهدین خلق روی نکته‌ای که بیان نمودم، موضع‌گیری کرده‌اند و استدلال نموده‌اند. شما (دانشجویان) باید این مباحث را ببینید و دقیقاً با استدلال آشنا شوید، مسائل را تجزیه و تحلیل کنید. پاکستانی‌ها و عربستانی‌ها هم نظراتی مطرح کرده‌اند، آن‌ها کاملاً فقه شیعه را قبول ندارند، می‌گویند که ما اصلاً این نحوه استنباط را قبول نداریم.

یک دانشگاهی در بهترین حالت، وقتی روی این قضیه (اقتصاد اسلامی) کار می‌کند آخرش یا قیاس می‌کند و یا استحسان می‌کند. به او می‌گویند این مطالب در فقه شیعه رد شده است، شما قیاس کرده‌اید، حکم یک موضوع را به موضوع دیگر منتقل کرده‌اید، استحسان کرده‌اید، اجتهاد به رأی کرده‌اید که این‌ها در فقه شیعه باطل است. دانشگاهی حتی اگر بخواهد نلغزد، در بهترین حالت که می‌خواهد روی مسائل فقهی کار کند، یک تحقیق فقهی روی اقتصاد اسلامی انجام دهد مثلاً بحث مالکیت در اسلام را مطرح کند، بحث انفال و زکات را مطرح کند، من دیده‌ام که حتماً به سمت قیاس یا استحسان می‌لغزد، آخرش هم می‌گوید مگر هدف خدمت به مسلمین نیست، خدمت به مسلمین این است که این‌گونه عمل کنیم!

دانشگاهیان نوعاً از مواضع فقه شیعه منحرف می‌شوند، همین نوع تحقیقات که در بین متفکرین پاکستانی و عربستانی است، توجه می‌کنیم می‌بینیم که با اینکه از روی منابع کار می‌کنند و با دقت انجام می‌دهند حتی در تحقیقات فقهی، اما آن‌ها متعهد به فقه شیعه نیستند.

فراموش نکنید که این تعارض‌ها و برخوردهای فکری، ثمره عینی هم دارد، کشمکش سیاسی دارد، و این مسئله به‌زودی حل نمی‌شود بر شما (دانشجویان) است که تبیین کنید که چرا این مسئله حل نمی‌شود و چه کنیم که حل گردد. یک موقع اختلاف است اما اشکال ندارد. دوتایی (بنده و شما) در گروه نشستیم و کار می‌کنیم. شما نشسته‌اید حرف من را گوش می‌دهید و برعکس، اما یک موقع اختلاف ثمره عینی پیدا می‌کند و مشکل در حرکت به وجود می‌آید. اختلافات در یک قلمرو، نه تنها سازنده نیست، بلکه تا حدی مانع حرکت هم می‌شود. خب بر شماست که بروید فکر کنید ببینید جریان چه است...

امروزه مشکلی که برای جمهوری اسلامی مطرح شده، اختلاف فقها نیست. به خاطر این است که دانشگاهیان و متفکرینی که خواستند در فقه دخالت کنند را کنار زدید و این‌ها قدرت پیدا کردند و قدرت هم دارند. شما فکر نکنید دانشگاهی ک صلاحیت اظهارنظر در اسلام ندارد، پس قدرت هم ندارد. «آقا شما حق ندارید راجع به اسلام نظر بدهید، پس نظر نده.» او سکوتش مانع حرکت نظام خواهد شد. کار نمی‌کند، فرد قدرت اجرایی دارد، درحالی‌که می‌بینیم خیلی از فقها قدرت اجرایی ندارند. درحالی‌که بنده کارشناس دانشگاهی قدرت اجرایی دارم، قدرت اجرایی نه در امور اجرایی مملکت، بلکه در شکل دادن ادراکات اجتماعی قدرت دارم. من (منظور جامعه دانشگاهی که سکوت کرده‌اند) جامعه را فکرش را جهت می‌دهم. اگر شما من را ترد کنید، فکر جامعه را طور دیگر جهت می‌دهم. وقتی ادراکات اجتماعی جهت خاص پیدا کرد، با همان نظام فقاقت مقابله می‌کند.

بنابراین بحث در این نیست که ما راحت دانشگاهی را کنار بزنیم و بگوییم که شما حق ندارید در اقتصاد اسلام نظر بدهید.

بحث دیگر این است که بیان می‌کنند، فقیه مازندرانی استنباطش از نجاست با فقیه سیستان و بلوچستان فرق می‌کند. فقیهی که در دامن یک خانواده ثروتمند رشد کرده، استنباطش راجع به مسائل اجتماعی و احکام غیر از فقیهی است که در یک محیط فقیرانه رشد کرده است. فقیهی که درد و رنج زندگی را چشیده استنباطش از احکام خدا غیر از فقیهی است که در ناز و نعمت بزرگ شده است. شما (دانشجویان) وقتی که با این مسئله مواجه هستید، این ریشه‌ای‌ترین مسئله است. چگونه می‌خواهید راجع به بانک در اقتصاد اسلامی صحبت کنید. ممکن است که بیان کنید که تحلیل فقهی مسئله‌ای نیست، این برای آقایان فقها در حوزه‌هاست که هزار سال کار فکری کرده‌اند می‌گوییم در اینجا نیز ما مشکل داریم. سؤال پیش می‌آید که فقیه در چه شرایطی رشد کرده است تا بگویید حکمش چیست؟ این مسئله باید در اقتصاد اسلامی مطرح گردد. پس هرکدام از این مسائل، در جامعه ثمرات عینی دارد. جامعه را متشنج می‌کند. این‌ها باید تحقیق

شود. اقتصاد اسلامی یعنی تنظیم امور مسلمین. فقه، کتاب، سنت و ... همه برای تنظیم امور است. بدانید این مسئله‌ای که الآن مطرح است، ثمره‌اش در تنظیم امور مسلمین در کجا ظاهر می‌شود. این مسائل راجع به قلمرو اول بود. اما قلمرو دوم که بعداً مطرح می‌گردد تحلیل کارشناسی از اقتصاد اسلامی است نه فقهی فقهی است و نه کارشناسی کارشناسی است. کارهای آقای صدر و شهید مطهری را من در این زمینه می‌گذارم. تحلیل فقهی جهت استنباط حکم نیست. کاری که آقای صدر در «اقتصادنا» انجام داده، تحلیل کارشناسی، آن‌گونه‌ای که سازمان برنامه را بچرخانیم، هم نیست. بینابین است و این هم بحث عمیق و وسیعی است که ان‌شاءالله باید بررسی گردد.

والسلام علیکم ورحمه‌الله

روی روش‌هایی که نسبت به اقتصاد اسلامی و نظام اقتصاد اسلامی بحث می‌کردیم، دیدیم که نسبت به اقتصاد اسلامی، متفکرینی که تا به حال کار کرده‌اند زاویه برخوردشان چگونه بوده است. اولین دسته‌بندی که کردیم این بود که حجم زیادی از اقتصاد اسلامی مربوط به تحلیل‌های فقهی موضوعات اقتصادی می‌شود و بعد دیدیم که در بهترین حالت، اگر توسط فقها انجام گرفته باشد قابل استفاده است و الا به نظر می‌آید یک‌گونه انحرافات در این تحقیقات به اعتبار مردم شناخت محققین راجع به نظام فقهاست. البته نکته دیگری هم که گفتیم، موضوعات و نظام، محل بحث بود که گفتیم که در این زمینه خیلی مسائل وجود دارد که مورد اختلاف است و هنوز هم به صورت روشن برای آن جواب تهیه نشده که جامعه آن را قبول کند. حتی دیدیم که در مسئله استفاده از قرآن چه اختلاف زیادی در جامعه است، جامعه‌ای که می‌گوییم، جامعه متخصصین و کسانی است که حداقل ادعا می‌کنند ما در استفاده از قرآن صاحب نظر هستیم. همین‌طور دیدیم که در جایگاه استفاده از احادیث، اختلاف زیادی وجود دارد که در مسئله استفاده از کتاب و سنت که به نظر می‌رسد روشن باشد. اختلافات بین فقه شیعه و سنی یک امر دیگر است ولی در داخل قلمرو کسانی که ادعا می‌کنند شیعه هستند، اختلافات زیاد است. قبلاً این اختلافات بین افراد حوزوی و غیر حوزوی و افراد دانشگاهی که ادعا می‌کردند، قدرت برداشت از قرآن را دارند، بوده. یک روش و متدلوژی در تحقیقات اقتصاد اسلامی این بوده است که بیاییم تحلیل فقهی کنیم. مثلاً بحث انفال یا مالکیت در اسلام کنیم. سؤال می‌کنیم این تحقیق را چگونه باید انجام دهیم؟ می‌گوید: در کتاب و سنت است. کتاب را باز می‌کنیم، می‌بینیم که خدا چه گفته است، من می‌گویم که اصلاً این مطلب به تنظیم امور و برنامه‌ریزی مربوط نیست، شما می‌گویید من به این حرف‌ها کار ندارم، من صرفاً می‌گویم تحلیل فقهی در مسائل اقتصادی است و کاری به درجه کارایی این روش در عینیت ندارم. در همین مقطع: مسائل و مشکلات زیادی وجود دارد یعنی استفاده از کتاب و سنت در تحقیقات مربوط به مسائل اقتصادی، اختلاف بین فقها و تیپ‌های دانشگاهی است. یک سؤالی که مطرح می‌شود و اگر به آن پاسخ داده نشود، ما در اقتصاد اسلامی کار زیادی انجام نداده‌ایم، این است که چرا این اختلاف به وجود می‌آید؟ باید یک گروهی در این زمینه تشکیل شود، وقتی می‌گوییم موضوعات در اقتصاد اسلامی و یا تفکر در اقتصاد اسلامی، همه‌اش این است که خط بودجه یک مؤمن را نگاه کنیم! یکی از موضوعات این است که ببینیم چرا این اختلاف به وجود آمد، این اختلاف یک واقعیتهایی است که در جامعه وجود دارد. قبلاً گفته‌ام که فکر را نمی‌توانی به زندان

اندازی، ساده‌اندیشی است که بگوییم با تار و مار کردن فیزیکی، فکر را نابود کنیم. شما (دانشجویان) اگر اقتصاد اسلامی را بخواهید بشناسید باید تحقیق کنید، قدم اول این است که ببینید چرا اختلاف به وجود آمده و چرا این مسئله ریشه دوانده و ریشه آن از کجاست، شما اگر چشم به روی مطلب ببندید، به این معنا نیست که مطلب وجود ندارد، مطلب هست، شما متوجه آن نبوده‌اید. در مقدمه درس اقتصاد اسلامی کوشش داریم که روش‌های مختلف را بگوییم. باید جایگاه این بحث‌ها را روشن کرده و آن‌ها را در این دسته‌بندی قرار دهیم. همچنین حدود هر یک از روش‌ها مشخص، نقاط ضعف و قوتش کدام است.

گفتیم که قبلاً این اختلاف‌ها بین فقها و کارشناسان دانشگاهی بود اما بعد از انقلاب اسلامی، این اختلاف بین حوزوی‌ها هم افتاده است. یعنی اگر یک موقعی دانشگاهی‌هایی که ادعا می‌کردند ما می‌فهمیم قرآن چه می‌گوید، با حوزه برخورد می‌کردند. آقای دکتر شریعتی هم توی حوزه بود، شما کارهای ایشان را ملاحظه کنید، می‌بینید که ایشان ادعا می‌کند تحلیل و تفسیر قرآن را با روش خاصی که معتقد به آن است باید انجام داد. برخی آقایان در حوزه می‌گویند، نه این‌طور نیست.

اگر این مشکلات را نفهمیم، هزار بار هم روی تعریف بانکداری اسلامی بحث کنیم، فایده‌ای ندارد و مشکل حل نمی‌شود، اساس کار آنجا خراب است.

مگر اسلام چیزی غیر از کتاب و سنت است، وقتی که ما در نحوه استفاده از کتاب و سنت تردید داشته باشیم، دیگری چیزی باقی نمی‌ماند. کتاب و سنت منظور بحث ما خودش نیست، بلکه کاربردش منظور ماست. منظور ارتباط ماست. چگونه این ارتباط به وجود می‌آید؟ فرض کنید یک استاد برایتان انتخاب کرده‌اند که هیچ‌وقت آن را ندیده‌اید، این مثل این است که این استاد نیست. چون با او نتوانسته‌اید ارتباط برقرار کنید. این ارتباط کتاب و سنت است که مهم است نه خود کتاب و سنت. ما چگونه ارتباط با کتاب و سنت برقرار کنیم؟ در این موضوع اختلاف بین فقها و دانشگاهیان است که بعد از انقلاب بین خود اعضای نظام حوزه هم اختلاف است. البته اختلاف در این نیست که چگونه از کتاب و سنت استفاده کنیم. الآن اختلاف به صورت عریان مطرح نمی‌شود. الآن اختلاف روی فقه است. خیلی‌ها معتقدند ثمره تمام برخورد و رابطه ما با کتاب و سنت فقه است. بحث اختلاف هم هست، اما آنچه یک فرد را ملزم به رفتار خاص می‌کند، بر رفتارش حد می‌زند و به آن جهت می‌دهد، احکام فقه است. یعنی همین که کاری را می‌خواهید انجام دهید می‌پرسید این کار شرعاً اشکال ندارد؟ فقه است که به حرکت فرد حد می‌زند و رفتار جامعه را مقید می‌کند. الآن در خود فقه اشکال به وجود آمده که کم‌وبیش آن را می‌دانید، گاه اشکال مربوط به این است که مجموعه فقهی درست است اما بی‌ربط است، یعنی درست است چون مربوط به زمان خاصی بوده

است و بی‌ربط است چون زمانه عوض شده و نیاز به ابواب جدید و موضوعات جدید فقهی است چراکه موضوعات جدیدی مطرح شده است. گاه این اشکال برمی‌گردد به رابطه ما با کتاب و سنت، یعنی وقتی مطلب را باز می‌کنیم می‌بینیم این اشکالی که به فقه و ثمرات آن می‌کنند، به دو سه حلقه واسطه برمی‌گردد به رابطه و کیفیت رابطه ما با کتاب و سنت برمی‌گردد. یعنی اشکال به ناتوانی علم اصول برمی‌گردد. می‌گویند باید ابعاد جدیدی در علم اصول مطرح شود. پس می‌بینیم این بحث تخصصی است بین متخصصین مربوطه، یعنی بین خود فقها که در حوزه هستند.

می‌بینیم در مرحله اول، تحلیل‌های فقهی اسلامی است. بحث ساده و روشنی نیست، و هنوز اختلاف بین متخصصین حوزه با متخصصین دانشگاهی است. منتها دانشگاهی‌ها سرکوب شدند، تحلیلی که سازمان مجاهدین خلق روی مطلب داشت، به اعتبار سرکوب سازمان فعلاً ساکت است. اما به این معنی نیست که از بین رفته است. چند سال بعد ممکن است که بحث دینامیسم قرآن در جامعه مطرح شود. چنانچه مطرح بوده اجازه نشرش را نمی‌دهند، اگر اجازه نشرش را بدهند، همه آن را مطالعه می‌کنند و می‌گویند برخورد خاصی با قرآن است، و ...

قسمت دوم این است که می‌آیند در اقتصاد اسلامی، موضوعات از دیدگاه اسلام را تحقیق می‌کنند. بیان می‌کنند که ما اهداف و خطوط نظام اقتصاد اسلام را به دست می‌آوریم. بیان می‌کنند که ما اهداف کلی را از مکتب بگیریم و بعد تئوری‌های مناسبی بدهیم تا به آن اهداف برسیم. برای مثال: ما از فقه به جای احکام فقهی، قواعد فقهی را استخراج می‌کنیم مانند قاعده لاضرر، حفظ مصلحت مسلمین و ... بر اساس این قواعد کلی حرکت می‌کنیم. این موضوع ضعیف‌تر از موضوع بحث اول بود. بحث اول کاملاً فقهی بود و به استنباط احکام می‌رسید و احکام اصل می‌شد. موضوع فصل و بحث دوم یک درجه سبک‌تر از آن است. مثلاً بحث قسط، عدالت، حفظ مصلحت مسلمین و ... را از مکتب می‌گیریم، می‌گیریم اقامه قسط هدف است، عدالت اجتماعی و حفظ مصالح مسلمین هدف است؛ به‌عنوان اصول کلی اقتصاد اسلامی این‌ها را پیدا می‌کنند. بنابراین بحث اول یک درجه نازل‌تر می‌شود و احکام فقهی به قواعد فقهی تبدیل می‌گردد به‌علاوه یک ضوابطی پسندیده است، مثل اقامه قسط و تحقق عدالت اجتماعی، اضافه می‌گردد.

بعضی‌ها کمتر عمیق می‌شود. رابطه شرع و عقل را مطرح می‌کنند و می‌گویند هر آنچه شرع می‌پسندد و برعکس. این مطالب را نیز از فقه می‌گیرند که در واقع این‌ها نه ابزارهای فقهاست که در جایگاه خودش از آن استفاده می‌کنند. اما این افراد کاری به جایگاه استفاده این ابزار توسط فقها ندارند. می‌گویند اگر امری از نظر عقل پسندیده است حتماً از نظر شرع هم پسندیده است. بعضی از ابزار فقهی را می‌گیرند مثل اینکه اگر

حکم یک امری حرمت است حتماً مفسده‌ای دارد و بعد می‌گویند اگر عقلاً مفسده‌ای را کشف کنیم ضرورتاً نظر شرع حرمت است. پس کشف مصالح و مفسد امری عقلی است و با این امر تلویحاً به حکم شرعی می‌رسیم. چون آخر قضیه این است که چون مفسده‌ای وجود داشته، خداوند آن را حرام کرده است و چون نفعی داشته، خداوند آن را حلال کرده. ما بر این اساس جلو می‌رویم و کاری به فقه نداریم، به عبارتی دیگر شورای نگهبان نمی‌خواهیم چون همه ما فهمیدیم این امر به نفع مسلمین است و آن را در جامعه قاعده می‌کنیم.

در این مسیر بحث ملاحظه می‌کنید ادبیاتی که به نام اقتصاد اسلامی مدون شده، درجات مختلف دارد، برخی‌ها به اصول کلی اکتفا می‌کنند مثل قسط، عدالت اجتماعی، حفظ مصالح مسلمین، حفظ مصالح اسلام در مقابل کفار. بعضی‌ها که تحلیل فقهی‌شان قوی‌تر است، جلوتر می‌روند و چند قاعده فقهی هم به آن اضافه می‌کنند مثل لا ضرر و لا حرج بعضی‌ها یک کم جلوتر می‌روند و می‌گویند ما به مصالح و مفسد نگاه می‌کنیم، اگر موضوعی برای مسلمین ضرر داشت، خدا هم آن را نمی‌پسندد.

من به ذهنم رسید اگر این مطالب را این‌گونه بیان کنیم راحت‌تر بتوان آن را دسته‌بندی کرد. بالأخص بعضی وقت‌ها، تحقیقاتی را آدم ملاحظه می‌کند که هدفش ارائه الگوی نظام نیست. مثلاً بحثی که آقای دکتر شریعتی در امر برداشت از قرآن ارائه می‌دهد، در همان مقطع از بحث کوشش ایشان، تنظیم یک مدل برای امور مسلمین نیست و با بحثی که آیت‌الله خزعلی در امر برداشت از قرآن ارائه می‌دهد، در آن مقام نظر ایشان ارائه الگو برای نظام نیست، ایشان می‌گویند من نمی‌خواهم برنامه بدهم به نحوی که سازمان بر اساس آن برنامه کار کند، من می‌گویم کلام خدا را از این طریق باید درک کرد و از این طریق باید برویم تا بفهمیم دلالت کلام معصوم به چیست، من کار به ارائه مدل و الگوی برنامه‌ریزی که در زندگی مسلمین تعریف کند، ندارم. بنابراین من این دوتا را در یک دسته بردم، اما از اینجا به بعد، بعضی‌ها می‌گویند ما داریم به الگوی مدیریت نظام نزدیک می‌شویم، پس یک تحقیق ناظر بر این است که چگونه از قرآن برداشت کنیم. اما یک گروه می‌خواهند خود را به الگوی مدیریت نظام نزدیک کنند. این‌هایی که می‌آیند در مورد اقامه قسط و عدالت اجتماعی و ... می‌نویسند، می‌گویند این‌ها چهارچوب کلی است و بر این اساس مدیریت را تنظیم کنید، البته اگر دقیق‌تر نگاه کنیم این‌ها را هم می‌شود جایگاهشان را در دسته اول مشخص کرد. خیلی از متفکرین پاکستانی و عمدتاً برادران اهل تسنن، اگر کتاب‌هایشان را نگاه کنید اقتصاد اسلامی را با ارائه اصول کلی حاکم بر نظام اقتصاد اسلامی شروع می‌کنند که نوعاً همین موضوعات است. ولی قسط را کمتر می‌گویند چون کلمه قسط بعد از جمهوری اسلامی بیشتر در جوامع مطرح شده است، قبلاً کمتر بوده است،

اگر کتاب‌های اقتصاددان‌های اسلامی در دهه چهل- پنجاه شمسی را نگاه کنید، توجه به قسط نبود. در متفکرین و محققین جدید کشور خودمان هم تحقیقاتی که شروع کار خود را با ضوابط کلی حاکم بر اقتصاد اسلامی آغاز می‌کنند کم نیستند، حتی بعضی از فقها را دیده‌ام که وقتی در اقتصاد اسلامی کتاب می‌نویسند: از اصول کلی حاکم بر نظام اقتصاد اسلامی شروع می‌کنند، ما بحثمان به درستی و غلط کار بر نمی‌گردد بلکه آنچه هست را بیان می‌کنیم. به نظر من دو اشکال بر این روش وارد می‌شود. یکی اینکه بحث اکزیم‌ها یا اصول موضوعه که در ریاضیات حائز اهمیت است. یعنی شما در یک تحلیل سه بحث را برای حرکت می‌گذارید، یعنی اصولی که محل اثباتش در آن علم نیست، یعنی در علم قضایایی است که مورد اثبات شماست و دیگر نمی‌آید در آن علم ثابت کنید، مثلاً در اقتصاد سرمایه‌داری می‌گویند انسان عاقل، انسانی است که در پی حداکثر کردن منافع خویش است، چرایی آن در انسان‌شناسی است. این‌ها اصول موضوعه است که اثبات این اصول در آن علم نیست. مثلاً وقتی که در اقتصاد اسلامی می‌گویید: اقامه قسط. چرایی آن به معارف اسلامی برمی‌گردد. آن وقت یک نکته‌ای که وجود دارد این است که معمولاً تعداد این اصول موضوعه حائز اهمیت است که آیا کامل است یا ناقص و آیا باهم هماهنگی دارند یا ندارند و آیا از هم مستقل‌اند یا غیرمستقل‌اند، یک علمی منسجم نمی‌شود وقتی که اصول موضوعه‌اش به راحتی کم‌وزیاد شود. این یک نقص است. مثلاً اگر به اصول موضوعه جامعه‌شناسی نگاه کنید، اگر دستتان در کم‌وزیاد کردن اصول موضوعه باز باشد، یکجایی در استدلال‌هایتان با بن‌بست مواجه می‌شوید و اینکه واقعاً این اصول جامعه هستند یا نه، به نظر نمی‌آید که پاسخ داده شود حتی کسانی که این کتاب‌ها را می‌نویسند، یعنی اگر از او پرسید فقط این اصول است می‌گوید نه، ممکن است بازهم باشد. ما چگونه می‌توانیم یک ساختمان را بسازیم، وقتی که نمی‌دانیم پایه‌هایش چقدر است و ثانیاً این پایه‌ها را از کجا آورده‌ایم. لازمه پایه این است که قبلاً این ساختمان طراحی شده باشد، اگر ساختمان را طراحی نکنیم که معلوم نیست که چند تا پایه می‌خواهد.

در واقع وقتی سرمایه‌داری را نگاه می‌کنید، می‌بینید که قبلاً طراحی شده و دقیقاً معلوم است که قلمرو و حدود و ثغورش کجاست، بنابراین اگر ما این اصول را به عنوان پایه‌های بنا بگیریم حتماً باید یک طرحی از بنا در ذهن داشته باشیم، بنابراین از نظر علمی به نظر من می‌آید که ما این بحثی که اصول اقتصاد اسلامی را بتوانیم راحت یکی از آن را برداریم، هر محقق در اقتصاد اسلامی یک سری می‌دهد، این نشان‌دهنده این است که ضعفی در این متدولوژی هست.

طرف دارد فکر می‌کند که چه اصولی را بیاوریم، اصول موضوعه مشورتی دارد درمی‌آید، روی یک ضابطه علمی نیست که حاصل نیست که حاصل یک دستگاه تحلیلی باشد. این به نظر می‌آید یکی از نقاط ضعف این برخورد است. نقطه ضعف دوم در این برخورد این است که مفاهیمی مثل قسط و یا عدالت اجتماعی مفاهیم کلی هستند و هرکسی از این مفاهیم تفسیر خاصی دارد، حفظ مصلحت مسلمین یک مفهوم کلی است، هرکسی از آن تفسیر خاص دارد، خدا لعنت کند کسانی که در عربستان سعودی دست به جنایات زدند ولی اگر کسی از آن‌ها بپرسد برای چه این کارها را کرده‌اید، احتمال دارد بگویند برای حفظ مصلحت مسلمین جهان، یعنی جنایتی به این شدت را می‌تواند تحت حفظ مصالح مسلمین مطرح کند. درحالی‌که ما معتقدیم در طول تاریخ اسلام بزرگ‌ترین جنایت به حفظ مصالح مسلمین بود. یعنی به عبارتی ستونی برای بنای خود درست کرده‌اید که قطر و مقاومتش تعریف شده نیست، هرکسی از این ستون و بنا تفسیر دارد، این اشکال دارد. اقامه قسط یعنی چه؟ عدالت اجتماعی باید در جامعه برقرار شود، یعنی چه و ما باید چه کار کنیم؟ مثلاً بیایم ثروت‌ها را بگیریم و به تعداد افراد تقسیم کنیم. این می‌شود عدالت؟ مثلاً برای عدالت اقتصادی بگوییم هر کس هر مقدار پول در جیبش دارد دریاورد و این پول را بین افراد تقسیم کنیم و بگوییم عدالت اجرا شد؟ عدالت اجتماعی مثلاً این است که به تعداد افراد مملکت مقداری فضای مسکونی دهیم؟

در چین و شوروی خیلی از معیارهای عدالت اجتماعی این‌گونه بود. از یک خانواده می‌پرسیدند چند نفرید و بر اساس اتاقی که داشتند، مقدار اتاق را کم یا زیاد می‌کردند، این یکی از مصادیق عدالت اجتماعی بود، من می‌خواهم بگویم اختلافات در این زمینه چگونه است. در ذهن همه ما، یک عده دلشان به سمت این مصداق می‌رود، یک عده هم متوقف می‌شود، همین دلالت می‌کند این تعریف از عدالت اجتماعی روشن نیست. فرض کنید که به شما گفته‌اند این کاغذ را امضاء کنید که اتاق‌هایتان را تقسیم کنید، شما می‌گویید چرا؟ می‌گویند برای عدالت اجتماعی، یک لحظه تردید می‌کنید و مسائلی از این قبیل.

خیلی از اتفاقات ممکن است تحت تیر عدالت اجتماعی واقع شود، مسلمین نباید تحت فشار کفار بر مسلمین است؟ یا مصداقی از استقلال مسلمین است؟ نمی‌دانیم مسئله بحث برانگیز است، شما اخبار را نگاه کنید، می‌بینید امیران یک قرارداد با یک کشور بسته است. درحالی‌که این قرارداد اگر سال گذشته بسته می‌شد همه تعجب می‌کردند، استدلال می‌کنند که آن موقع شرایط نبود و الآن شرایط ایجاب می‌کند، الآن می‌خواهیم مصالح مسلمین را در جهان حفظ کنیم.

اصول موضوعه در هر دستگاه فکری باید در آن هدی از تبیین باشد که قدرت موضوع گیری و مدیریت را به مسئولین بدهد که مسئولین بدهد که مسئول بداند چه کار باید انجام دهد، خیلی وقتها در نظام مارکسیسم هم همینطور است، مائو میگوید خدمت به نظام مارکس را من دارم انجام می‌دهم و منم که نظام صحیح سوسیالیسم را در جهان پیدا می‌کنم. برای این که یک تفسیر خاص از اصول موضوعه خود انجام می‌دهد. شوروی حرکتی که چین انجام می‌دهد را عین ضربه به نظام سوسیالیسم می‌داند به نحوی که چین می‌گوید خطر شوروی برای از بین بردن کمونیسم بیشتر از خطر آمریکا است و لذا حاضر است با آمریکا به راحتی مذاکره کند و دست دوستی دهد برای اینکه دوتایی اول شوروی را زمین بزنند و بعد که شوروی زمین خورد. چین می‌گوید: حالا به خدمت آمریکا می‌روم. برای این است که از بعضی از اصول موضوعه مارکسیسم تفسیر خاص دارد می‌کند. این وسط انگلستان می‌گوید تنها کشور سوسیالیسم واقعی در دنیا منم و آن دو امپریالیسم‌اند که تفسیر خاص از عدالت اجتماعی می‌کند.

در اسلام هم همینطور است، اگر ما بخواهیم قسط و عدالت اجتماعی را اصول موضوعه کنیم، چه تفسیری از آن داریم؟ ممکن است یکی از دوستان شما بگوید این تفسیری که از عدالت اجتماعی و قسط دارید، این تفسیر برمی‌گردد به اینکه کتاب و سنت را چگونه درک کرده‌اید. یعنی برمی‌گردد به فصل اول بحث و آن تقسیم‌بندی کلی. اگر کتاب و سنت را از راه اول رفته باشید، تعریف از قسط و عدالت اجتماعی این است، یعنی وقتی دیدی یک نفر در ماه چهارصد هزار تومان و دیگری بیست میلیون تومان در ماه درآمد داشته باشد، این عین قسط و عدالت اجتماعی است، باید همینطور باشد. با یک برداشت از کتاب و سنت این تعریف را دقیقاً عین قسط می‌دانید و تحت عنوان عدالت اجتماعی شخص حاضر است بمیرد تا منافعش از بیست میلیون تومان یک قران هم کم نشود. می‌گوید برای رضای خدا من جلو می‌روم، کشته می‌شوم برای آنکه منافع او حفظ شود. بعضی برعکس می‌گویند قسط و عدالت اجتماعی این نیست که بر برداشت شما از کتاب و سنت برگردد.

به این علت بود که من بحث را از آنجا شروع کردم، چون بحث کلیدی و مادری است و ریشه بحثها به آن بحث برمی‌گردد، پس به خاطر این است که من مطلب اول را مهم می‌دانم. ظاهرش بحث فقهی است ولی اصل مطلب همان است. من می‌گویم محققانی که این گونه برخورد می‌کنند مصادیق این موضوعات کلی مثل عدالت اجتماعی و قسط و عزت مسلمین در صحنه بین‌المللی، مصادیقش را چگونه می‌توانند مشخص کنند؟

موضوعات درست است. اما مصادیق آن چیست؟ عدالت اجتماعی اصل است اما ما 15 تا سیاست پولی داریم در بانک مرکزی، کدام یک از این سیاست‌ها به عدالت نزدیک‌تر است؟ در اقتصادسنجی یادتان هست که مدل‌های شبیه‌سازی درست می‌کردیم، در مدل‌های شبیه‌سازی می‌گفتیم که سناریو این است که دولت این‌گونه عمل کند، یک‌بار دیگر سیمولیت می‌کنیم. کدام یک از این‌ها به عدالت نزدیک‌تر است؟ معیارمان چیست و از کجا بفهمیم؟ الان معیار خدمت به مستضعفین و محرومین مطرح شده، حضرت امام (ره) هم مرتباً این مسئله را تأکید می‌کردند، اما هنوز برای خیلی از مسئولین مصادیق خدمت به محرومین مشخص نیست. خیلی‌ها می‌گویند یکی از مصادیق خدمت به محرومین این است که برای روستاها تلفن بکشیم، رفته‌اند برای روستاهای محروم تلفن کشیده‌اند. اصلاً آن شخص جایی ندارد که به آن تلفن کند، بعد هم گزارش می‌دهند و می‌گویند ما در سال گذشته توانستیم پنجاه هزار شماره به روستاهای دوردست بدهیم، یک‌بار هم مصادیق خدمت به محرومین و مستضعفین این است که در تهران مترو بزنیم.

معلوم نیست که معیارها چیست؟ و چگونه ارزیابی کنیم. اختلاف به وجود می‌آید، یک شخص می‌گوید با این کار شما پنجاه هزار نفر از روستاها جذب تهران می‌کنید و در تهران این افراد فشار قرار می‌گیرند و باعث مشکلات اقتصادی می‌شود.

بالاخره تفسیر خدمت به محرومین چه شد؟ خدمت به محرومین و مستضعفین به‌عنوان مصادیقی از عدالت اجتماعی، خود آن یک عنوان کلی است، چه کار کنیم؟ بیاییم به تمام کارگرانی که حقوقشان از یک مقدار پایین‌تر است ده کیلو برنج بدهیم. این راهش است؟ در این موضوع ما مسئله داریم که حتی خدمت به محرومین و مستضعفین را به‌عنوان یک مصادیقی از تحقق عدالت اجتماعی، هنوز نمی‌دانیم چیست و آن به مسئولین قرار دهید، می‌گوییم که به آن‌هایی که حقوقشان کم است یک پیکان بدهید یا زمین بدهید. اگر کسی دیگر را مسئول کار قرار دهند می‌گویند خدمت به محرومین این راهش نیست. امر به سلیقه شخصی مسئول برمی‌گردند به یک دستگاه فکری. دستگاه فکری هم ممکن است خطا کند ولی درجه خطای آن از بنده کمتر است، بنده را که مسئول کاری می‌گذارند گاهی در کار سلیقه‌های شخصی هم وسط می‌آید. بعضی از دانشجویان من در اوایل انقلاب که تقاضای نیرو زیاد بود، می‌آمد نزد من، درد و دل می‌کرد، می‌گفت الان تصمیم‌گیری‌های مهمی داریم انجام می‌دهیم ولی نیروی فکری نداریم، ولی باید تصمیم را گرفت. مثلاً ما خیال می‌کنیم که اگر 30 میلیون تومان از جایی به‌جای دیگر باید منتقل شود. باید خیلی کار شود، درحالی‌که این‌طور نیست و در یک لحظه تصمیم‌گیری می‌شود، چون آن شخص نیست تصمیم شبیه همین را باید در همان روز بگیرد به من می‌گوید که اصلاً نیروی فکری نیست و بعد که تصمیم گرفتیم

می‌بینیم معیارها نوعاً نحوه توزیع درآمد است که این معیار ظاهری است. ما این طرف به ثروتمندان فشار می‌آوریم که پول‌هایشان را کم کنیم ولی می‌بینیم که یک برنامه‌ای آن‌ها اجرا کردند که کارها به نفع آن‌ها شد، الآن خدمت به محرومین و مستضعفین باینکه واقعاً در دل تمام مسئولین مملکت است، اما بعضی وقت‌ها خودشان می‌گویند که ثروتمندان به ما رودست می‌زنند و یک برنامه‌هایی برای ما انجام می‌دهند که کاری که به خلاف آن‌ها می‌خواهیم انجام دهیم، به نفع آن‌ها تمام می‌شود، فهمیدن این مصادیق کار تخصصی است.

بحث را خلاصه کنم، واقعاً از چه راهی باید عدالت در جامعه واقع شود؟ گاهی وقت‌ها تفسیر از عدالت یا اقامه قسط در جامعه به الگوی فکری مسئولین برمی‌گردد یعنی بنده‌ای که در انگلستان درس خوانده‌ام، تنظیم اجتماعی آن‌ها را عین عدالت می‌دانم و می‌گویم کاشکی این کار در جامعه ما انجام شود، گاهی این بیان را آدم از افراد می‌بیند که می‌گویند آن کاری که در آنجا انجام می‌شد و خوب بود، باید اینجا انجام شود.

یعنی یک تنظیم خاصی که در ذهن بنده مسئول هست، این را من عین عدالت می‌دانم چون آن را درجایی ملاحظه کرده‌ام و بدون اینکه روی آن فکر کرده باشم، بالعکس بنده‌ای که متأثر از نظام شرق هستم، بعضی از تنظیمات اجتماعی آن‌ها را عین عدالت می‌دانم، می‌گویم: ببینید آن‌ها این‌گونه عمل کرده‌اند و به نفع مردمشان تمام شده است، یعنی الگوی مدیریت اقتصادی آن‌ها الگوی بنده مسئول که می‌خواهم تفسیری از عدالت و قسط بدهم پس ناخودآگاه یک مفهوم اسلامی را به کمک مدلی که از غیر گرفتم یا از اقتصاد شرق و یا غرب گرفتم، این را می‌خواهم به کمک آن مدل طرح کنم و آنچه در کشورهای خارجی به نام عدالت اجتماعی معروف است را می‌خواهم بر آن جاری کنم.

برای اینکه این بحث را ببینید این بحث را در مورد خانم‌هایی که تحصیل کرده خارج‌اند، بهتر می‌توان درک کرد. اگر من به شما بگویم که موافق تعدد زوجات هستید پاسخ می‌دهید که خدا منع نکرده ولی من یا بیشتر از یک زن ازدواج نخواهم کرد، می‌گویم چرا؟ می‌گویید: برای اینکه اقتصاد مملکت و تربیت فرزند مشکل است و خانم‌ها حساس‌اند نمی‌شود دو زن را در یکجا نگه داشت حالا اگر به شما بگویم که به‌عنوان قانون آن را امضاء کن که تعدد زوجات در مملکت ممنوع است. شما می‌گویید چون خداوند گفته است، حتماً در آن حکمش بوده است، هیچ‌کدامتان این را امضاء نمی‌کنید باینکه ممکن است در دل با تعدد زوجات مخالف باشید. حالا این امر در خانم‌ها خیلی حساسیت ایجاد می‌کند، یعنی شما به خانم تحصیل کرده بگویید که آیا موافق تعدد زوجات هستید؟ می‌گوید خیر، می‌گویند: خدا گفته است، شروع می‌کند به تفسیر کردن و می‌گوید اینکه یک مرد هر وقت دلش خداست زن بگیرد، عدالت نیت، می‌گوید

خداوند با شروطی اجازه این کار را داده که هیچ وقت آن شروط محقق نخواهد شد. شما می‌گویید که این تفسیر شماسست ولی اسلام‌شناسان این را نمی‌گویند، می‌گویند: اسلام‌شناسان اشتباه می‌کنند، عدالت یعنی اینکه مرد حق ندارد بیشتر از یک زن بگیرد. حالا اگر این خانم در ایران و در یک خانواده مذهبی باشد می‌گوید که این نظر خداست و در سنت هم معنی بر آن نیست پس اشکال ندارد، اما اگر خانمی رفته باشد و در ذهنش این باشد که رشد اجتماعی در خارج از کشور این است که زنان فعال‌اند، مثلاً پشت کامیون و اتوبوس‌اند در کارخانه‌ها هستند و ... می‌گوید اگر اروپا رشد کرده به خاطر این است که زن‌ها مطرح‌اند. وقتی این زن به ایران می‌آید مصادیق عدالت اجتماعی را به نام اسلام در این می‌بیند که زن‌ها باید در صحنه اجتماعی فعال شوند، چرا نباید زن‌ها پشت کامیون بنشینند و در اقتصاد مملکت سهمی شوند، در تمام دنیا زنان در اقتصاد سهمی هستند، می‌گویند: رشد اقتصادی غرب به خاطر این است که نیروی عظیمی از جامعه فعال است و اگر کشورهای اسلامی ضعیف‌اند به خاطر این است که نیمی از نیروهای کار را فلج کرده و در خانه نشانده‌اند. الآن یک سری از کتاب‌ها در دنیا نوشته می‌شود که زن در اسلام در چه استثماری واقع می‌شود.

واقعاً چه استدلال‌های جالبی می‌کنند اساتید دانشگاهی به گونه‌ای که واقعاً یک زن ایرانی مجذوب استدلال می‌شود. می‌گویند یکی از دلایلی که غذاهای ایرانی نیاز به کار زیاد دارد، به خاطر این است که سر زن‌ها را در آشپزخانه گرم کنند، درحالی‌که غذاهایی که در غرب است زود درست می‌شود و آن به خاطر این است که زن‌ها به سرعت فعال شوند.

استدلالی که در بحث تعدد زوجات مطرح می‌کنند قوی است که گروهی از زنان دانشجوی ایرانی برای پاسخ به این استدلال با خانم‌هایی که هم در زمینه معارف اسلامی و هم زمینه سیاسی آشنایی داشتند، بحث‌های زیادی کردند که بتوانند یکی از دلایل آن‌ها را رد کنند و بعد به حضور بعضی از مدرسین حوزه رفتند و با آن‌ها بحث کردند که چگونه جواب آن‌ها را دهیم و پاسخ آن‌ها را در آن مجله‌ای که مقاله را نوشته بودند، پاسخ دهند، که به نظرم پاسخ این‌ها نیم‌بند بود و ضربه‌ای که آن‌ها زدند را نتوانستند جواب دهند. الآن من به شما بگویم عدالت اقتصادی، در تئوری‌های اقتصادی برای رشد اقتصادی، نیروی کار شرط است و نیروی کار باید فعال شود، سپس می‌گوید شما در این مملکت نیمی از نیروهای فعال را نگه‌داشته‌اید، این مصادیقی از رشد اقتصادی است؟! مصادیقی از حفظ مصالح مسلمین است؟ اگر ایران از لحاظ اقتصادی قوی شود برای مسلمین بهتر است، می‌گویند بله. لازمه آن نیروی کار است و زن‌ها نباید در خانه بمانند، باید بیایند در کارخانه‌ها فعال شوند، مگر در چین، کوبا و شوروی نبود، مگر الآن در آمریکا و

انگلستان نیست، مگر عیب دارد که زنان در کارخانه فعال شوند؛ چرا همه شما مسائل اخلاقی به ذهن شما می‌آید، هیچ اتفاقی در کارخانه‌ها برای زنان نمی‌افتد بلکه در خانه نگه‌داشتن زنان موجب اتفاق است، الآن من تفسیر عدالت اجتماعی دارم انجام می‌دهم، یک کسی می‌تواند این مسئله را در جامعه مطرح کند و ذهنیت جامعه را به این سمت ببرد که عدالت اجتماعی با مشارکت بیشتر زنان در صحنه جامعه مترادف است. دائم نگویید که زنان باید مادران یا معلمان و یا پرستاران خوب شوند نه این‌گونه نیست. این فرد ذهنیتش از فرهنگ غرب یا شرق متأثر است، او در شرق و غرب عدالت و رشد را این‌گونه دیده، می‌آید بحث عدالت در اسلام را از آقای فقیه می‌گیرد، بحث قسط و عزت و سرافرازی را از اسلام می‌گیرد و الگوی از غرب و شرق گرفته، خود را بر آن تطبیق می‌کند و به یک تنظیم امور مسلمین به نام مشارکت اقتصادی - اجتماعی زنان می‌رسد، این یک مثال بود، شما این مثال به موضوعات دیگر اجتماعی تعمیم دهید.

پس به نظر من قسمت دوم هم اشکال عمده دارد که این‌ها مفاهیم کلی‌اند و مصادیقشان روشن نیست. بعضی وقت‌ها روشن شدن مصادیق به سلیقه فرد، دانسته‌ها و ادراکات از قبل گرفته شده فرد، فرهنگی که فرد در آن رشد کرده برمی‌گردد. من که در انگلستان رشد کرده‌ام، عدالت به نحو خاص تفسیر می‌کنم و آن کسی که در شوروی رشد کرده عدالت را به نحو دیگری تفسیر می‌کند. او عزت و سرافرازی مسلمین را به نحو دیگری تفسیر می‌کند. گروهی می‌گویند که اصول اقتصاد اسلامی را از قانون اساسی بگیریم، الآن نوعاً در دانشگاه‌ها می‌بینیم کسانی که تدریس اقتصاد ایران می‌کنند وقتی پای اسلامی کردن به میان می‌آید، می‌گویند اصول کلی اقتصاد اسلام را از قانون اساسی می‌گیریم. آن‌ها برای اینکه پایه قضیه را محکم کنند می‌گویند: اصول را از قانون اساسی می‌گیریم. مثلاً اصل دو: تأمین مسکن برای همه، اصل سه: اشتغال برای همه، اصل چهار: آموزش و پرورش برای همه اصل پنج: نبودن استثمار اصل شش: دادن وسایل کار به همه این الگوی ماست. بر اساس آن می‌کنیم، بحث من این است که این نحوه برخورد اشکال دارد، شاید به این بیاناتی را که کرده‌ام، بتوانم قسمتی از مشکل را بیان نمایم.

والسلام علیکم

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه سوم

(بخش‌هایی از سخنرانی به علت مفهوم نبودن صحبت‌ها، پیاده نشده است). موضوع بحث این بود که ببینیم در اقتصاد اسلامی، کلی‌ترین تقسیم‌بندی‌های تحقیقاتی که در اقتصاد اسلامی که تا به حال انجام شده است، چه بوده است یا تقسیم‌بندی‌هایی که می‌شود انجام وارد یک دسته از تحقیقات مربوط به کارهای آقایان فقها روی مسائل فقهی اقتصاد می‌شود. مثل تحقیقات روی خمس، زکات و مسائلی از این قبیل، ایل‌ها را تحت عنوان تحلیل‌های فقهی اقتصادی عنوان کردیم. در این زمینه کتاب‌هایی که نوشته شده و کارهایی که انجام شده و یا انجام خواهد شد، کم نیست. این موضوع یک قلمرو وسیع است، اجمالاً گفتیم این تحقیقات اگر توسط فقها انجام شود، قابل استفاده است. اما اگر توسط دانشگاهیان انجام شود، به نظر می‌آید که اشکالاتی داشته باشد و بعد مسائلی را که مربوط به این نحوه برخورد بود را گفتیم، باینکه به نظر می‌آید: این دسته کلی، این نحوه برخورد، ساده‌ترین روش نسبت به سایر برخوردهاست و زیاد بحث‌انگیز نیست. چون یک کار تخصصی فقهی روی مسائل اقتصادی است اما دیدیم که در این موضوع خیلی مسائل مطرح است. دیدیم که اگر این مسئله را بازکنیم، در نهایت ریشه‌ی خیلی از اختلاف‌ها در این زمینه به چگونگی برداشت از کتاب و سنت برمی‌گردد و اختلافاتی که در این زمینه هست، اختلافات جزئی نیست و در این چندساله اخیر بیشتر شده. اگر این مسئله قبلاً در دانشگاه‌ها نوعاً مطرح بود حالا در حوزه هم مطرح است. حوزه جو غالبش این بود که کیفیت برداشت از قرآن این است اما تحصیل‌کرده‌هایی از خارج آمده بودند می‌گفتند نه، برداشت از قرآن این‌گونه است. اما می‌بینیم قلمرو این بحث در حوزه هم آمده است و مسئله‌ای شده که عده‌ای را به خود مشغول کرده است. جلسه‌ی پیش راجع به کارها و تحقیقاتی که آقای دکتر شریعتی انجام داده بود، مثال زدیم. برداشت از قرآن را به نحوی مطرح می‌کردند که خیلی از فقها قبول نداشتند. اگر شما کتاب «دینامیسم قرآن» سازمان مجاهدین خلق را ببینید، به‌گونه‌ای با قرآن برخورد دارند که نوعاً برخورد قسمت اصلی تحقیقات حوزه نیست. در خود حوزه هم کم‌وبیش به علت ضرورت‌ها و مشکلات و بن‌بست‌هایی که جامعه در حوزه‌ی عمل به آن رسیده و یا حداقل در بعد فکری تنظیم نظام به آن رسیدیم، بحث‌هایی به وجود آمده است. بن‌بست‌هایی می‌بینیم که حل آن مشکل است، مثل بانکداری اسلامی، مسئله توزیع، مسئله تجارت، مسئله کنترل قیمت‌ها، این‌ها مسائلی است که از نظر فکری راه‌حل روشن ندارد. این مسائل با ده حلقه واسطه به حوزه می‌رود و در آنجا با بیست حلقه واسطه برمی‌گردد و در یک برخورد، به این نتیجه می‌رسد که اصلاً باید برداشت ما از قرآن عوض شود. پس بحث فقهی اقتصاد اسلامی که به نظر

می‌آید هیچ مسئله خاصی در آن نیست، خیلی مسئله در درون آن است. بر شما دانشگاهیان است که مسئله را با جدیت بیشتری ملاحظه نموده و تحقیق روی ریشه‌های مطلب انجام دهید. فصل دوم بحث، خیلی از تحقیقاتی که شده و یا می‌شود این است که خطوط و اهداف نظام اقتصاد اسلامی را مثل قسط، عدالت اجتماعی و حفظ مصلحت را بگیریم و با چند قاعده فقهی ت لا ضرر و لا حرج و... همراه کنیم. بگوییم این قواعد دست ماست و بقیه مسائل را هم درست کنیم. در واقع بقیه بحث‌های فقهی برای این است که به این اهداف برسیم. این اهداف را داشته باشیم، بقیه مسائل هم داریم - چون که صد آید، نود هم پیش ماست - خیلی‌ها این‌گونه عمل می‌کنند، کتاب‌هایشان را که باز می‌کنید از اصول و ضوابط کلید شروع کرده است. بحث من تضعیف این برخوردها نیست، بلکه تحلیل هر کدام هست. سعی کنیم که در تحلیل وجوه مثبت و منفی‌اش را بیان کنیم.

بیان نمودیم که این نحوه برخورد نواقصی دارد. اقامه قسط، عدالت اجتماعی و حفظ مصالح مسلمین این‌ها همه اصل هستند. ولی تعیین مصادیقشان واقعاً مشکل است و از کارهای تخصصی است. عدالت اجتماعی یعنی چه؟

این خود یک بحثی است. برای اینکه ذهن‌هایتان نسبت به مسئله حساس شود یک مثالی از تعدد زوجات زدم. یک خانم مسلمانی که در غرب تحصیل کرده، چون آن فرهنگ به او اثر کرده تعدد زوجات را فوراً نفی می‌کند و تعدد زوجات را استثمار زن می‌داند. اما برعکس کسی که در یک خانواده مذهبی تحصیل کرده، چه بسا این حکم را حکم خدا بداند و آن را اصلاً استثمار زن نداند. پس می‌بینیم یک مسئله استثمار زن دو نوع تفسیر شده کسی که در نظام فکری آمریکا و غرب رشد کرده، این فرد عدالت اجتماعی را به نحو خاصی تفسیر می‌کند. بعضی سیاست‌های اقتصادی که در آمریکا است تحت عنوان عدالت اجتماعی است. آن‌ها نمی‌گویند ما می‌خواهیم ظلم کنیم، ظلم نیز در همان‌جا مذموم است، استثمار مذموم است. یک آمریکایی نمی‌آید از استثمار تعریف کند و بگوید هدف ما استثمار است، برای استثمار برنامه‌ریزی می‌کنیم. کسی چنین حرفی نمی‌زند، برنامه‌های خودشان را عین عدالت اجتماعی می‌دانند. مثلاً بیمه کارگران را عین عدالت اجتماعی می‌دانند. در حالی که مارکس این را عین استثمار می‌دانست. در غرب تعاونی را کمک به کارگر می‌دانند، مارکسیسم تعاونی را عین استثمار می‌دانند. در انگلستان می‌گویند ما دستمزدها را تثبیت می‌کنیم و کارفرما نباید کمتر از این مقدار بدهد و این عین عدالت اجتماعی است. در حالی که در شوروی می‌گویند این کار استثمار است و این کار برای جلوگیری از انفجار جامعه ناشی از استثمار هست و استثمار واقعی همین است که فرد را در حالتی نگه دارد که نظام استثماری حفظ شود. کسی که در شرق درس

خوانده است، عدالت اجتماعی را به نحو دیگری می‌داند. عدالت اجتماعی را آن‌چنان تفسیر می‌کند که موازین اجرای عدالت، سیاست‌های اقتصادی، سیاست‌های پولی و مالی و برنامه‌ریزی‌ها در جهت آن الگوی اجتماعی است، در غرب عین خیانت و استثمار است. یعنی وقتی در شرق می‌گویند که باید به کارگران این‌گونه مزد داد، در غرب می‌گویند که کارگران را دارند استثمار می‌کنند، سازمان ملل اعلامیه می‌دهد و جمعیت‌های حامی حقوق بشر پیام می‌دهند که در شوروی کارگران استثمار می‌شود و موازین انسانی رعایت نمی‌شود. شوروی هم می‌گوید در آمریکا موازین انسانی رعایت نمی‌شود.

پس هر دو به دنبال کلمه عدالت اجتماعی‌اند. اما الگو و تفسیر یکی برتری تحقق عدالت اجتماعی در جایی دیگر بد می‌شود و می‌گویند این الگوی تحقق استثمار است نه الگو برای اجرای عدالت. بنابراین این بحث‌ها برای اقتصاد اسلامی هم مطرح است. کلمه عدالت اجتماعی و اقامه قسط در جایی تعریف نشده است. مثلاً کلام معصوم (ع) دلالت بر معنی عدالت اجتماعی بکند و به‌طور مبسوط در مصادیق معین بکند، چنین چیزی نیست و نمی‌تواند هم باشد، چون مصادیق به علت تغییر دائمی دنیا در حال عوض شدن هستند و شارع نمی‌تواند به‌عنوان تعریف، مصادیق عدالت را مشخص کند، خلاف عقلی است.

حالا که آمده‌ایم و اصول کلی را از شرع گرفتیم چه کار کنیم؟ و چه تفسیری برای هر کدام ارائه دهیم. بیان نمودیم که این به فرهنگ خودمان برمی‌گردد و اینکه چه چیزی را عدالت می‌دانیم، بعد آن را منسوب به خدا می‌کنیم. می‌گوییم چون ما آن را عدالت می‌دانیم، خدا هم آن را عدالت می‌داند و جلو می‌رویم. البته نمی‌گوییم که واقع می‌شود بلکه بالقوه می‌تواند واقع شود، پس این بزرگ‌ترین نقصی است که به این برخورد وارد می‌شود و این سؤال پیش می‌آید که پس ما، عدالت را چگونه تفسیر کنیم؟ بنابراین در همین جا یک جمع‌بندی جلسه گذشته را ارائه دادیم که نه‌تنها در اقتصاد اسلامی دو تا سرفصل را از هم جدا کردیم یکی مسئله فقهاست و یکی مسئله تخصص. آن نحوی که فقیه عمل می‌کند با آن نحوی که متخصص عمل می‌کند، را باید از هم خوب تفکیک کرد که این بحث قبلاً مطرح شد. اما الان ما می‌بینیم یک قلمرو دیگری هم به وجود می‌آید که درواقع به این تفکیکی که انجام دادیم خیلی نزدیک است. آن قلمرو وحی و عقل است. ما ممکن است که از وحی اصول کلی را بگیریم مثل عدالت اجتماعی، قسط، حفظ مصالح مسلمین و... اما به نظر می‌آید این بحث عقل است که بیاید مصادیقش را مشخص کند. پس بحث جایگاه عقل یکی از ستون‌های اصلی در بحث اقتصاد اسلامی می‌شود. مگر می‌شود به‌راحتی از کنار این مطلب گذشت، هر جوری فرار کنیم، یکجا با آن مواجه می‌شویم و حتماً با آن برخورد می‌کنیم.

عقل یعنی چه؟ عقلا و متخصصین جمع شوند و تشخیص دهند که مصالح مسلمین چیست. حالا چه کسانی باید بیایند: این مسئله روشن نیست، یعنی یک عده دورهم جمع شوند که چه کار کنند؟ عقل در اینجا یعنی تخصص. این تخصص را از کجا آورده‌اند؟ ساموئلسون جزء عقلا محسوب می‌شود یا خیر؟ می‌گویند ساموئلسون استاد دانشگاه هست و جزء عقلاست. ساموئلسون پانزده نفر مثل خودش را جمع می‌کند، در یک اتاق جمع شوند، بگویند این‌ها گروه عقلا هستند. این‌ها مصادیق عدالت را بنویسند. ما مصادیق عدالت اجتماعی را مواردی که قبلاً بیان نمودیم، می‌نویسیم کارشناسان اقتصاد شوروی واقعاً جزء عقلا و متخصصین نیستند؟ کسانی که دارند برنامه‌ریزی می‌کنند و کشوری به این بزرگی را دارند اداره می‌کنند، عاقل نیستند؟

پانزده نفر با فکر در تیپ بنده ظاهر شوند، ما بخواهیم گروه اقتصادی مملکت را تأمین کنیم، ما پانزده نفر به سازمان برنامه می‌رویم و می‌خواهیم مصادیق عدالت را مشخص کنیم. می‌گویند چگونه؟ می‌گوییم با عقل می‌گویند چرا؟ می‌گوییم چون در این زمینه شرع سکوت کرده است. همین امروزها برویم خدمت حضرت آیت‌الله مهدوی، بگوییم مصادیق حفظ مصلحت مسلمین چیست؟ راه‌اندازی صنایع سبک حفظ مصلحت مسلمین است یا صنایع سنگین؟ به پتروشیمی اولویت دهیم یا به ذوب‌آهن؟ در ذوب‌آهن احیاء مستقیم در جهت حفظ مصالح مسلمین است یا احیاء غیرمستقیم؟ این‌ها همه روش و برنامه است. آقایان می‌گویند این‌ها با ما نیست و در شرع این مسائل گفته نشده است. می‌گویند عقلاً فکر کنید، به اسلام فکر کنید و ... و یک کلیاتی را می‌گویند. بعد دورهم جمع می‌شویم، می‌گوییم چه کار کنیم؟ این جوری می‌شود که یک عده از متخصصین پیش حضرت امام (ره) می‌روند و بعد دورهم جمع می‌شوند که چه کار کنیم؟ ایشان (حضرت امام (ره)) فقط توصیه‌های کلی کردند. برای این که فقیه نمی‌تواند در مصادیق نظر دهد برای اینکه بحث، بحث کارشناسی است، بحث دانشگاه است. فقیه موضوع دارد و حکم آن را استخراج می‌کند، مصادیق موضوع کار فقیه نیست الا مصادیقی که خود شارع آن تبیین کرده باشد. پس یک علامت سؤال بزرگ در اینجا مطرح می‌شود، تخصص و جامعه عقلا که جواب آن روشن نیست، منظور چیست؟

البته در جلسه پیش یک اشکال دیگر هم به ذهنمان رسید و آن این است که آن تعداد اصول موضوع ای که در کتاب می‌نویسند (اکزیم‌ها) دو خصلت باید داشته باشند یکی «سازگاری» و دیگری «مستقل بودن».

هندسه اقلیدسی بر اساس 15 اصول خاص است که اگر یکی از آن‌ها را بردارید، هندسه اقلیدسی متزلزل می‌شود. هر چند تا که از اصول موضوعه وجود دارد، این‌ها همه باهم سازگارند. و درعین حال همه از همدیگر مستقل‌اند نه این که این اصل، تابع اصل دیگر باشد. مشمول و شامل هم نیستند هر کدام برای خود

یک اصل موضوعه‌اند. پس اصول موضوعه هم باید سازگاری و هم مستقل و کافی بودن را داشته باشند. الآن در بحث هندسه اقلیدسی این بحث در منطق ریاضی مطرح است که آیا اصولش «کافی» است؟ می‌توان به آن یک اصل اضافه کرد و یا نه همین اصول کافی است. علت اینکه هندسه اقلیدسی به نا اقلیدسی تبدیل شد به خاطر این است که بحث کافی بودن اصول در منطق ریاضی به اثبات نرسیده است. پس اگر از این روش هم برویم، این نحوه بحث اشکال دارد. نویسندگان پاکستانی نوعاً ذوقشان در این زمینه زیاد است. وقتی به کتاب‌هایشان نگاه می‌کنید با اصول موضوعه شروع می‌کنند مثل اصل احسان، عدالت، نوع دوستی و ... آن‌هایی که یک مقدار سیاسی باشند اصول سیاسی را می‌آورند اما آن‌هایی که سازگارند، می‌گویند اشکالی ندارد که با اسرائیل هم ارتباط داشت. اصولی می‌آورند که نوعاً سبک است و جا برای هر مانوری وجود دارد تحت عنوان اسلام و منسوب به اسلام هر مسئله‌ای را که بخواهند وارد می‌کنند. از بعد ریاضی به نظر من واقعاً مشکل است که ثابت کرد که فقط این 6 اصل است و لا غیر، این اصول از هم مستقل‌اند و یا باهم سازگارند؟ اگر ما از این راه وارد شویم معلوم نیست مدلی که خواهیم ساخت مدلی خواهد شد که آن را منسوب به اسلام نماییم؟ یا آنچه مربوط به خدا نیست را منسوب به خدا کنیم. که افتراء علی الله یکی از مصادیقش این است که نظام اقتصادی را بیان کنیم و بگوییم خدا این شکل می‌خواهد. به نظر من این راه خیلی بحث دارد، البته نکات مثبت هم دارد. نکات مثبتش را هم می‌دانیم اما من نکات منفی‌اش را می‌گویم. یک شاخه سوم در بحث بازکنیم و آن این است که اصلاً اقتصاد اسلامی یک چیز دیگر است. ادامه این بحث، همان بحث طرفداران قانون اساسی می‌شود، یعنی یک عده از محققین و کارشناسان می‌گویند ما این اصول موضوعه را از خودمان نمی‌گوییم. برای اینکه نپرسید این اصول را از کجا آوردید و نحوی استدلال هایتان چیست؟ می‌گویند: فقها و اسلام‌شناسان در مجلس نشستند و قانون اساسی را نوشتند. آنچه به عنوان اهداف اقتصاد اسلامی نوشتند، ما همان‌ها را می‌گیریم، درست و نادرست بودن آن اهداف به ما ربط ندارد. حضرت امام (ره) هم آن را ملاحظه کرده‌اند، نفی هم نکرده‌اند و ایشان هم فرموده‌اند که درست است. ما همان اصول را اخذ می‌کنیم، اگر دعوا دارید با کسانی که این اصول را نوشته‌اند، دعوا کنید. نوعاً تیپ کارشناسانی که امروز دست‌اندرکاران اقتصاد اسلامی‌اند و آن دسته از کارشناسان که علاقه به کارهایی تحقیقی در مسائل فقهی یا اقتصاد اسلامی که ارتباط با فقها و حوزه ندارند، این افراد نوعاً این‌گونه برخورد می‌کنند. وقتی که جزوه‌هایشان را نگاه می‌کنیم، آن‌ها اول یک مطلب را مشخص می‌کنند، می‌گویند ما اسلام‌شناس نیستیم، برنامه‌ریزی اقتصادی را ما آن‌چنان انجام می‌دهیم که قانون گفته است. می‌گویند ما معماریم، برای ساخت ساختمان الگوی خانه را به ما بدهید. بعضی‌ها می‌گویند اگر سینما، تئاتر و کاباره هم

بخواهید، ما برایتان می‌سازیم. طراحی مسجد هم می‌توانیم انجام دهیم، می‌گویند: هدفتان چیست: می‌گوییم: اقتصاد، می‌گویند: چه اقتصادی می‌خواهید و اهدافتان چیست؟ اهدافتان را از قانون اساسی خودتان بیرون می‌آوریم و بر آن اساس برایتان اقتصاد می‌سازیم.

به نظر می‌رسد در سیر بحث، این قوی‌ترین استدلالی است که ارائه شده است. چرا؟ چون من قبلاً اشکال می‌کردم که این اصول موضوعتان حاصل چه نظام فکری است، در آمریکا درس خوانده‌اید یا در شوروی تا بگویم که عدالت را چگونه دیده‌اید، می‌گویند: حرف اسلام‌شناسان و فقهای خودتان را ما به خودتان داریم تحویل می‌دهیم. آنچه در قانون اساسی نوشته شده است، ما آن را اصل می‌گیریم. مقابله کردن با این فکر مقداری مشکل است جز این که ما بگوییم اولاً این اهداف را نگاه کنید مثل: کار برای همه، و مسکن برای همه تأمین شود، آموزش مجانی تا پایان دوره دبیرستان، سعی کنیم که همه تحت پوشش آموزش باشند. تأمین بهداشت، شغل و ابزار تولید برای کسانی می‌خواهند کار کنند، اهمیت به تعاونی‌ها، اقتصاد سه بخش (1- دولت 2- بخش خصوصی 3- تعاونی) عدم واردات و استقلال اقتصادی و ... می‌گویند ما وظیفه‌مان این است که برنامه‌ریزی کنیم، برنامه‌ریزی هم یک فن دارد و شما هم یک مقدار منابع دارید: نفت دارید، صادرات دارید و ... این مقدار جمعیت دارید و از این تعداد، تعدادی مسکن ندارند، یک ضرب و تقسیم می‌کنیم و می‌گویند برای مسکن دار شدن همه، یک چنین برنامه‌ریزی وجود دارد و حداقل زمان اجرای آن 25 سال است. یک مقدار جمعیت فعال دارید و این مقدار جمعیت بیکار، برای اینکه این اصل قانون اساسی پیاده شود و برای اینکه شغل ایجاد گردد، باید این‌گونه عمل کنید و حداقل زمان اجرای این برنامه 25 سال است.

بعد تزامم بین تحقق اهداف به وجود می‌آید، اگر بخواهی برای همه مسکن درست کنی، پول نداری که همه را بکار بگیری. اگر می‌خواهی همه را بکار بگیری باید سرمایه‌گذاری‌ات به گونه‌ای باشد که مردم فعلاً مسکن نداشته باشند چون سرمایه‌ها باید به بخش‌هایی زیر بنایی برود و دیگر پول برای ساخت مسکن نیست. بنابراین تزامم بین اهداف واقع می‌شود، برنامه‌ریزی خیلی پیچیده می‌شود در یک کادر کارشناسی و در بهترین شرایط، بهترین راه‌حل‌ها را ارائه می‌دهند.

می‌گویند ما به قولی بهینه‌سازی را به دست می‌آوریم. زمانی که همه مشغول بکار شوند را نتوانستیم مینیموم کنیم ما بهینه کردیم. یعنی بهترین راه‌حل را پیدا کردیم. یعنی ممکن است مقداری بیکار باشند، مقداری به مسکن افزوده شود، مقداری تعاونی‌ها گسترش پیدا کنند. این مقدار کارگران ابزار کار داشته باشند، مقدار وابستگی به نفت کم شود، یک بهینه انجام می‌دهند که نوعاً روش‌های ریاضی است که همین برنامه‌ریزی

مصطلح امروز است. بعد آن را از کانال قانون اساسی منسوب به اسلام می‌کنند، می‌گویند این کاری که ما انجام می‌دهیم عین کار اسلام است و مورد تأکید حضرت امام (ره) و دستگاه حاکمه هست. بنابراین در این قسمت به نظر می‌آید که در این مسئله بحث زیاد است. نقاط ضعف این برخورد کجاست. شاید برای اینکه حساسیت مطلب را ملاحظه کنیم، توجه به این نکته کنیم که در زمان شاه هم دقیقاً همین اهداف بود، یعنی برنامه‌ای که هویدا به مجلس داد، برنامه عمرانی سوم را نگاه کنید، یا در مقدمه بودجه‌هایی که به مجلس می‌بردند، اهداف بودجه را نوشته بود، این اهداف دقیقاً همان مواردی بود که در قانون اساسی بود، مثل کار، مسکن برای همه و ... اشاره به تعاونی‌ها هم بود، اصلاً قانون تأسیس تعاونی‌ها یک حکم ملوکانه بود یعنی فوق مجلس عمل می‌شود، البته دوست است که محتوای آن با محتوای تعاونی‌های جمهوری اسلامی متفاوت است که در این شکی نداریم. اما می‌خواهم بگویم که ظاهرش همان است. اگر بحث‌ها محتوای این محتوا چیست که باید تغییر کند بحث ما در این است که کیفیت محتوا چیست؟ شما می‌گویید ما به ظاهر کاری نداریم، درحالی‌که قانون اساسی ظاهر را به شما می‌دهد باطن را که نمی‌دهد، چطور وقتی من گفتم تعاونی‌ها زمان هویدا و حکم ملوکانه بود، ناراحت شدید و گفتید که آن تعاونی محتوایش با این تعاونی متفاوت است، می‌گویم که قانون اساسی ظاهر را به شما می‌دهد، باطن را نمی‌دهد، محتوا را چه کسی پر می‌کند؟ بنده‌ای که زمان شاه هم کارشناس بودم، فکرم همان فکر است. خیلی از منابع اصلی در برنامه‌ریزی که مورد استفاده دانشگاه‌ها در تدریس است، برای کسانی است که در زمان شاه برنامه‌ریز بودند و بعد از انقلاب کنار رفته‌اند ولی کتاب‌هایشان مرجع اصلی در تدریس و یا تحقیق است. تیر هم، همانی است که هویدا آن را به مجلس می‌داد، در آن گزارشی که نخست‌وزیر برای قانون پنج‌ساله است توسعه به مجلس آورد، شما اهداف را نگاه کنید، غیر از دو جمله کمک به محرومین و مستضعفین، چون کلمه مستضعف بعداً آمد، به غیر آن دو کلمه در بعد اقتصاد بقیه مثل هم است و زیاد فرقی ندارد. درست همین سیر جلو می‌آید، مستضعفین واژه‌ای است که امروزه هر کس یک تعبیری از آن می‌کند و واقعیتش این است که کارگشا نیست و ابزار کمک به مستضعفین امروزه این بیمه‌هاست که تأسیس آن در زمان شاه بود. بعضی‌ها بیمه را زیر سؤال برده‌اند و گفتند که اسلامی نیست. اما اگر بخواهیم بر اساس قانون اساسی جلو برویم باید در همین ابزار استفاده کنیم. واقعیتش چه کار باید کنیم؟ به نظر من می‌آید که واقعاً انسان در یک دوراهی است.

یادم می‌آید سال 56 که انقلاب داشت به اوج خودش رسید، 5 ماه قبل از پیروزی انقلاب، آن موقع من در انگلستان بودم، حزب کمونیست انگلستان سمینارهای بزرگی به افتخار انقلاب در ایران گذاشته بود. فرد

هالیدی که یکی از ایران‌شناسان انگلیسی است و دو کتاب علیه شاه نوشته است و آن‌هایی که این شخص را نمی‌شناختند، خیلی مجذوبش می‌شدند، کتاب دیکتاتور و توسعه نوشته است که ترجمه کردند و یک مدتی مقالاتش در روزنامه‌ها چاپ می‌کردند که در ایران او محبوب شده بود.

حزب کمونیست انگلستان ما را به‌عنوان سخنران دعوت کرده بود، نمایندگان کارگران تعیین مواضع می‌کردند، می‌گفتند اگر ما می‌خواهیم از انقلاب ایران حمایت کنیم، باید کارگران بنادر کالاهای نظامی را که شاه تقاضا کرده و در حال ارسال آن‌ها هستیم، این کارگران بنادر اعتصاب کنند و کالاهای نظامی را روی کشتی بار نکنند، این کمکی است ما می‌توانیم به انقلاب ایران بکنیم. چون شاه با سلاح‌ها انقلابیون را می‌کشد. این افراد دنبال راه عملی می‌گشتند، یکی از آن‌ها اشکال گرفت و گفت انقلابیون. اسلامی‌اند و از لحاظ فکری با ما ارتباط ندارند. بعد فرد هالیدی به‌عنوان سخنران بحثش را شروع کرد و گفت، این اشتباه است که این قدر روی اسلامی بودن انقلاب توجه می‌کنید. برای ما مهم جمهوری است. بحث این‌ها، استقرار جمهوری اسلامی است و جمهوری اسلامی مقدم است، لذا شما باید به این مطلب توجه کنید که فعلاً شاه دارد از بین می‌رود و این برای ما یک موفقیت است و حکومت سلطنتی دارد به یک حکومت جمهوری تبدیل می‌شود، اسلامی بودنش برای ما مهم نیست.

اگر قانون اساسی مستقل از جمهوری اسلامی ملاحظه شود، یک چیزی تپ سخن فرد هالیدی درآید. یعنی کسانی گویند ما معتقد به قانون اساسی هستیم و اسلامش را فراموش کنند. به نظر من خیلی از کسانی که شدیداً از قانون اساسی حمایت می‌کنند، همه را نمی‌گویم، این‌گونه فکر می‌کنند. اینجاست که بر سر دوراهی قرار می‌گیریم که چگونه بحث کنیم. اکثریت کسانی که خودم دیدم از کارشناسان اقتصادی که سنگ قانون اساسی ر به سینه می‌زدند، دیدیم و از آن حمایت می‌کردند. زیاد تعهدات اسلامی نداشتند، من یاد صحبت فرد هالیدی می‌افتم که برای جمهوری سر و دست می‌شکاند و می‌گفت به اسلامش چه کار دارید، نوعاً می‌بینیم این افراد توجهشان به اسلام کم است، دلسوزی برای اسلام ندارند.

در برخوردهای اجتماعی مشخص است که چه کسانی برای اسلام دلسوزی دارند و چه کسانی دلسوزی ندارند. معمولاً مواضع کاملاً روشن است، الآن شما راحت می‌توانید میزان دلسوزی افراد به اسلام را طبقه‌بندی کنید، نوعاً آن‌هایی که دلشان برای اسلام شور می‌زند پای بند مواد قانون اساسی نیستند، دلشان برای اسلام است. قانون اساسی به‌عنوان یکی از ارکان مملکت است و در آن شکی نیست. کسی که قانون اساسی را فراموش کند همان مقدار اشکال بر آن است که اسلامی‌اش را فراموش می‌کند. بحث من در مورد قانون اساسی تمام شد ولی این مطلب دلیل نشد، یعنی من نتوانستم این مطلب را رد کنم جز اینکه احساسی

بحث کردم. ظاهر مطلب من این بود که دلیل را تضعیف کردم و استدلال قوی و علمی نیاوردم. جز اینکه یک شبهه به وجود آورم و بگویم از قضا تمام این اهداف در زمان شاه هم بوده است. یا به صورت نقیصی برخورد کنم و بگویم یک هدف از اهداف اقتصاد اسلامی را بیاورید که شاه نسبت به آن حساس بود که آن را من جلو ببرم، یک هدف هم من به ذهنم نمی‌رسد و لذا به نظرم می‌آید یک مرتبه برای تمام کارشناسانی که در زمان شاه خدمتگزاری می‌کردند و الآن هم آماده‌اند که در جمهوری اسلامی کار کنند، فضا باز می‌شود. (متأسفانه در حدود 4 دقیقه سخنرانی در این قسمت ضبط نشده است) پای جبهه رفتن و انجام دادن برنامه‌های سپاه نیست. بحث اجرا کردن اصولی است که در زمان هویدا هم بوده پس شما برای اینکه این مطلب روشن شود یک مقایسه تطبیقی بکنید و ببینید در قانون اساسی جمهوری اسلامی چه ماده‌ای است که خلاف آن‌هاست (خلاف زمان شاه باشد). به صورت کلی نباشد، بلکه به صورت مصداقی باشد. مثلاً اقامه قسط، کلمه قسط که زمان شاه نبود یا حفظ مصلحت مسلمین، این کلمات نبود، کلمه‌ای را پیدا کنید که تفسیر بردار نباشد و معلوم باشد که چنان باید بکنیم، در جبهه کار روشن است و تفسیر بردار نیست. به دنبال کارهایی باشد در اقتصاد که این‌ها را باید در جمهوری اسلامی بکنید که در زمان شاه حکم آن کار اعدام بود. ما از این چیزها می‌خواهیم، باید دنبال این کارها بگردیم. دنبال کارهایی که اگر آن را جلوی یکی از کارشناسان زمان شاه بگذاریم، فرار کند و بگوید کار من نیست، ما باید از این اهداف برای اقتصاد اسلامی، پیدا کنیم و آن هدف باشد. مثل حکایت کوشنسی نشود که آمده بود به ایران در زمان شاه، کوشنسی نماینده دائمی طرح ملل متحد در ایران در زمان شاه بود. این شخص مسئول اجرای برنامه‌های عمرانی در ایران بود علتش هم این بود، چون ایران وابسته به سازمان ملل است، تحت پوشش کمیسیون‌های تخصصی‌اش هم درآید، از جمله این کمیسیون‌ها، کمیسیون طرح عمران ملل متحد بود (UND) طرح عمران ملل متحد یعنی برای کشورهای که از نظر اقتصادی بی‌عرضه‌اند و کارشناس، متفکر و محقق ندارند. خود سازمان ملل یک فردی را می‌گذارد و می‌گوید برنامه‌ی اقتصادی این کشورها را درست کند. مثلاً بانک‌هایشان چگونه باشد یا در عرصه‌ی تجارت چه کار کند و ...

نماینده این طرح در ایران کوشنسی بود، انقلاب که شد این فرد از ایران فرار می‌کند و چند سال بعد برمی‌گردد، چون ایران عضو سازمان ملل بود و حق عضویت می‌داد برای اینکه این سرویس‌ها را دریافت کند، دوباره دفتر طرح عمران ملل باز شد و این آقا برگشت. مسئول مربوطه به او گفت شما در زمان شاه برنامه‌ریزی می‌کردید، آن زمان تمام شد، حالا باید در چهارچوب نظام جمهوری اسلامی برنامه‌ریزی کنید، این آقا گفت باشد حتماً در چهارچوب نظام جمهوری اسلامی برنامه‌ریزی می‌کنیم. شروع به کار کرد و

خوشبختانه عده‌ای با حضور وی مخالفت کردند و گفتند مگر ما خودمان نمی‌توانیم برنامه‌ریزی کنیم و آن‌قدر به او فشار آمده بود که تابع ایران شد.

بحث در این است که این نحوه برخورد با قانون اساسی که اصول قانون اساسی را محور کنیم، من اشکالی که این نوع برخورد را ایراد بگیریم، ندارم جز اینکه نقضی وارد شوم و بگویم با زمان شاه مقایسه کنید و بگویید کدام یک از ماده‌ی آن منسوب به اسلام است که در زمان شاه نبود و دیگر اینکه بیشتر کسانی که دیده شده خیلی داوطلب این نحو برخوردند کسانی هستند که به بعد قانون اساسی بیشتر جمهوری اسلامی توجه دارند، ... هیچ‌کدام از این دو دلیل نمی‌تواند این نحوه برخورد را بشکند و فقط بر اساس تجربیاتی که دارم، احساس خطر می‌کنم چون من چند تا از این کارشناسانی را که ضربه‌های بزرگی زده‌اند، دیده‌ام. یک مقدار ترسیده‌ام، ممکن است اصلاً همین راه باشد، من اشتباه می‌کنم، اما به خاطر این دو احتمال می‌خواهم که شما بیشتر راجع به مطالب فکر کنید که می‌شود اصول را از قانون اساسی گرفت و اسلام را کنار گذاشت و یک برنامه‌ریزی تخصصی کرد؟

(متأسفانه سؤالی پرسیده شده است که مفهوم نبوده است، اما جواب استاد)

شما می‌فرمایید که این واژه‌ها زمان شاه بوده است اما به آن پایبند نبوده‌اند، بحث من این است که شاید واقعیتش این‌طور نیست. یعنی شاید واقعاً می‌رفتند به سمت اینکه به‌جایی برسند که به همه‌خانه بدهند. به امید روزی که هر ایرانی یک پیکان داشته باشد، شعار هویدا بود. این را بدون تعارف می‌خواستند اجرا کنند و به سمت این هدف بروند. می‌خواستند برای حفظ دستگاه سیاسی به رفاه اقتصادی برسند، اما از اینکه استقلال و وابستگی چه منظور داشتند؟ یعنی اینکه همه مسکن داشته باشند واقعاً می‌خواستند به آن برسند، تحصیل مجانی اجباری تا کلاس دوازدهم وجود داشت، شاه بدش نمی‌آمد که همه تا آخر دانشگاه مجانی درس بخوانند و اینکه همه کارگران مالک ابزار تولید باشند، چه اشکالی داشت، خود تکنولوژی به سمتی می‌رود که همه کارگران اگر بخواهند مالک ابزار تولید شدند ابزار تولیدی خواهند داشت که حق کارگر است، اما تکنولوژی پیچیده تعلق ابزار پیچیده را به سرمایه‌داران بزرگ اختصاص می‌دهد. بنابراین کارگر دلش خوش است که یک ماشین تراش دارد، ماشین تولید ماشین تراش و دستگاه تعمیر آن دست آن سرمایه‌دار بزرگ است، به این می‌شود اطلاق آزادی کارگران را داد؟ نمی‌شود.

استقلال اقتصادی چه؟ هنوز هم ما قادر به تعریف این واژه نیستیم. در این مقطع از زمان کلمه‌ی استقلال اقتصادی را با چه محتوایی پر کنیم و آن را منسوب به خدا کنیم. چون باید به حسب مقتضیات فرمان حمل کنیم، مقتضیات فرمانی ما در قرن بیستم چه الگوی را برای آنکه آن را منسوب به خدا کنیم، به ما می‌دهد؟

درحالی که ما می‌بینیم الگوی اقتصادی جامعه‌ی ما کم‌کم دارد به همان الگوی قبلاً بود، میل پیدا می‌کند، یعنی اگر ما خیلی زحمت بکشیم دوباره همان کارخانه‌های مونتاژ و مصرفی زمان شاه را راه می‌اندازیم، ما الآن مفهوم استقلال اقتصادی مان این‌گونه شده است، واقعاً درک استقلال اقتصادی چیست؟ این نیاز به کار دانشگاهی دارد که استقلال اقتصادی را چنان تبیین کنیم که پای آن بتوانیم بایستیم و آن را متعلق به ادبیاتی به نام اسلام بکنیم.

(متأسفانه سؤال مطرح شده است که مفهوم نبوده است اما جواب استاد)

بحث ابزاری نکته‌ی خوبی است که در قسمت سوم به آن اشاره می‌کنم.

(متأسفانه سؤال مطرح شده که مفهوم نبوده است. اما جواب استاد)

شما می‌خواهید بیان کنید کیفیت ابزار تحقق اهداف منتقل می‌کنیم.

(در این قسمت: بخشی از سخنرانی مفهوم نبوده است.)

هیچ اشکالی روی مجلس خبرگان قانون اساسی نیست، برای این‌که حضرت امام (ره) هم قانون اساسی را ملاحظه کردند و در هیچ بعدی مغایرتی با موازین اسلامی ندیدند، اگر مغایرتی می‌دیدند بدون هیچ تعارفی مخالفت می‌کردند. بحث روی کن مطلب نیست، بحث روی اهداف است، شما می‌فرمایید ما باید کوشش کنیم که این اهداف را به‌خوبی پیاده کنیم و کسی که می‌خواهد این اهداف را پیاده کند، فرد دلسوزی باشد، یعنی می‌فرمایید روی ابزار و کیفیت ابزار تحقق اهداف فکر کنیم.

(متأسفانه سؤالی مطرح شده که قابل پیاده‌سازی نیست، اما جواب استاد)

شما هم دوباره دارید روی کیفیت ابزار دارید روی کیفیت ابزار فکر می‌کنید، یعنی ابزار باشد، یعنی بعد دلسوزی مجریان اهداف نمی‌تواند برای ما ملاک باشد. یک سازمان تحقیقاتی بود که به ما گفته بودند که یک کمکی به ما بکنید، بعد به آن‌ها گفتیم که ما هدفمان این است و می‌خواهیم این دستگاه را این‌گونه حرکت دهیم. آن کسانی که آنجا را زیر نظر داشتند گفتند که حرف شما در اینجا قابل اجرا نیست. اینجا یک ماشینی است که برای جاده‌های آسفالتی آن را ساخته‌اند، شما می‌خواهید این ماشین را توی آب بیندازید، اگر می‌خواهید اینجا کارکنید باید با موازین اینجا کار کنید، بحث شما این است که این دستگاه برای این کار درست شده است که بعداً باید روی آن بحث کنیم. بحثی که در رابطه با کیفیت ابزار فرمودید به درس نظام‌ها برمی‌گردد خیلی از مباحثی که اینجا ارائه می‌دهیم، ریشه‌ی تحلیلی آن در آنجاست یعنی می‌شود ابزاری را در این جهت تعبیه شده در جهت دیگر استفاده کرد؟ به چه نحو باید تغییر انجام شود؟

(سؤالی پرسیده شده که مفهوم نبوده اما جواب استاد)

می‌فرمایند: اصولی که در قانون اساسی است ممکن است کامل نباشد و بتوانیم اصول را زیاد کنیم، در این شکی نیست، شما اگر از نظر عقلی بتوانید به موازین خاص دیگری برسید و حتی عدم مغایرتش را با اسلام، ثابت کنید، می‌توانید این اهداف را اضافه کنید، اما بحث ما این است که کسانی که صرفاً اصول را قانون اساسی می‌گیرند و می‌گویند الگویی می‌نویسیم که اسلامی است چون بر اساس اصول اقتصادی قانون اساسی استوار است. در این ما تردید داریم دو دلیل عمده هم آوردیم:

1- هیچ اصل اقتصادی نیست که با زمان شاه اختلاف داشته باشد و اعتقاد به آن در زمان شاه حکم اعدام داشته باشد.

2- این افراد نوعاً کسانی هستند که به بعد اسلامی قانون اساسی کاری ندارند که این را می‌شود کنار گذاشت.

در دلیل اول بحث شد که اهداف جمهوری اسلامی با اهداف زمان شاه اشتراک لفظی دارند، بعد گفتیم که محتوی آن چیست و دیدیم با همان مشکلی مواجه شدیم که اول با آن مواجه بودیم در تفسیر قسط، عدالت اجتماعی و حفظ مصلحت مسلمین و یک نکته دیگر مطرح کردند و گفتند با این که اهداف واحد است. اما ابزار تحقق آن فرق می‌کند، آن موقع از هر راهی ولی الآن باید از راه خاصی به اهداف برسیم. بحث کردیم که معلوم نیست از چه راهی برویم ولی نوعاً بحثمان این است که شما هم اشکال را روی کیفیت ابزار لازم جهت تحقق اهداف متمرکز می‌کنید، که این بحث بعدی من است. راجع به این فکر کنید که ابزار تحقق اهداف و کیفیت آن چیست؟ آیا بین مسلمان و کافر یکسان است؟ یکسان نیست و این یک بحث حساس و وسیعی است. ما آن را مطرح می‌کنیم و گسترشش با شماست. در این بحث شما باید نسبت به کل اقتصاد داشته باشید، خیلی‌ها فرقی که بین اقتصاد و اقتصاد اسلامی قائل‌اند، فرق بین الگو و معماری می‌دانند، کسی که معماری بلد است، هم کاباره می‌تواند بسازد و هم مسجد. می‌گویند: اقتصاد یک فن است همانند معماری، یعنی کاملاً به صورت ریاضی فکر می‌کنند. اگر بخواهیم این مطلب را با مثال معماری برای شما عرض کنم. این طور می‌شود که در اسلام یک فضا می‌خواهد که مهندسین موجود می‌گویند، به هیچ وجه این فضا نمی‌تواند بنا شود و خواهد ریخت. دستگاه کینز و دستگاه مارکس جواب برای این دستگاه ندارد. من این طور احساس می‌کنم. مثلاً معمار می‌گوید این نحو سقف درست کردن، می‌ریزد، بعضی‌ها تحت تأثیر معمار می‌گویند، بعضی‌ها اصرار می‌کنند، کارشناسان مقاومت می‌کنند. واقعش اینجاست که بحث علم مطرح می‌شود. ما تا حالا 3 نکته را مقابل هم قرار دادیم. فقاقت و تخصصی، وحی و عقل، احکام و علم

که اینها در مقابل هم قرار می‌گیرند و کیفیت ابزار در رابطه با مسئله علم است که باید ببینیم لوازم بحث

آن چیست؟

والسلام علیکم

جلسه چهارم

یکی از نتایج این بود که عده‌ای از قانون اساسی پیروی می‌کنند که به نظر می‌آید که مهم‌ترین بحثی است که در اقتصاد اسلامی مطرح است. اقتصاد اسلامی که از قانون اساسی گرفته شده است که راجع به این مسئله مقداری بحث شد.

[متأسفانه بخشی از سخنرانی قابل‌فهم نبوده است] بحث آمده روی کیفیت ابزار برای رسیدن به اهداف، کسی که اطلاعات کافی از اقتصاد اسلامی نداشته باشد و یا اصلاً وابستگی به اسلام هم نداشته باشد، می‌آید راحت روی اصول اقتصادی قانون اساسی بحث می‌کند زیرا که این‌ها مدون شده‌اند. بر اساس همان فرمول‌های اقتصادی، برنامه‌ریزی می‌کند، الگو طراحی می‌کند. اما در عمل مشکلاتی هم به وجود می‌آید. درست است که این‌ها به قانون اساسی متوسل می‌شوند اما یک شورای نگهبان هم هست. یک دستگاه کارشناسی صرف، فرض کنید غیرمسلمان، یا کسی که با اسلام آشنایی ندارد یا ایرانی که مسلمان نیست، برنامه می‌دهد، شورای نگهبان جلو می‌آید: می‌گوید خیر. ممکن است آن‌ها استدلال کنند که خطوط اصلی ما، قانون اساسی است، شما اشکال را به قانون اساسی بگیرید، این‌ها می‌گویند خیر، این نحو حرکت را ما نمی‌پسندیم. بنابراین احتمال می‌دهیم یک تعارض و برخورد میان کارشناسان اسلامی یعنی شورای نگهبان و کارشناسان اقتصادی [غربی] بینجامد. گاه می‌شنوید کارشناسان دستگاه‌های مختلف بیان می‌کنند که ما ناامید شدیم زیرا برنامه‌ریزی می‌کنیم ولی با آن مخالفت می‌شود. بنابراین نمی‌توانیم برنامه‌ریزی بلندمدت انجام دهیم. کوتاه‌مدت هم اشکال به وجود می‌آورند. اصلاً ما رها می‌کنیم. این مملکت را اداره کنند. این‌ها را چه به برنامه‌ریزی. این‌ها (کارشناسان) در حوزه‌ی خودشان راست می‌گویند. برنامه‌ریزی یک حساب‌و‌کتابی، ضرب و تقسیم و چارچوب و اصولی دارد.

اشکال به خودمان هم است. وسط کار می‌آییم اشکال می‌گیریم، برنامه سالانه آوردند رشد، اشکال می‌گیرند؛ نمی‌گویند کجای ضرب و تقسیم غلط است. نمی‌فهمند، تفاوت و تعهد بین جامعه کارشناسان و جامعه اسلام‌شناسان وجود دارد. ریشه این تفاوت و تعارض میان این‌ها به این است که یکی به ثمرات اسلام در قانون اساسی توجه دارد و کسی دیگر به کیفیت حرکت توجه می‌کند. کارشناس مسکن را برای همه می‌خواهد. می‌خواهد ببیند، چند سال، چه مقدار و ... برنامه‌ریزی کند. می‌خواهد بهینه‌سازی در برنامه انجام دهد. کسی دیگر می‌گوید، من در کل این نحوی حرکت را نمی‌خواهم. این‌گونه هم که نمی‌توانیم جلو

رویم تا این تقابل وجود داشته باشد حرکت نمی‌توان کرد. آن کسانی که خودشان اشکال می‌گیرند. می‌گویند این‌گونه نباشد. نمی‌گویند چگونه باشد. گاهی وقت‌ها خیلی از کارشناسان حزب الهی و متعهد هم که فقه نخوانده‌اند. به اسلام هم آگاهی کافی ندارند، می‌گویند: ما درست می‌گوییم. کارشناسان دانشگاهی هم از اسلام اطلاع زیادی ندارند؛ به این‌ها هم اطلاعات، آگاهی، برنامه ندهید. کم‌کم این‌ها هم دلسرد می‌شوند. اصلاً بحث این نیست که یک تفاوت ماهوی میان برنامه‌ریزی شرق و غرب وجود دارد. خود شما، وقتی مسئول و کارشناس شوید چشم بر روی این مسئله نمی‌توانید ببندید که: مثلاً قانون اساسی گفته، مسکن برای همه، نمی‌توانید چشم ببندید که جوانان بیکارند. کار می‌خواهند. چگونه می‌خواهید حرکت کنید، باید سرمایه‌گذاری نمایید. شبکه بانکی‌تان باید بتواند تأمین مالی نماید. برای این‌که تأمین مالی شبکه بانکی را تأمین نمایید. باید پولی بچرخد. برای اینکه پول بچرخد. باید مؤسسات مالی وجود داشته باشد که لازمه این کار، بحث‌های ربوی است که خود شما می‌دانید، مگر می‌شود! شما کمی روی بحث اعتبارات مالی فکر کنید، مگر می‌شود، سرمایه‌گذاری خود، بدون آن‌که به لوازمات آن توجه نکرد. لوازمش هم همین چیزهایی است که شما می‌دانید. مگر می‌شود مملکت را اداره کرد بدون آن‌که برنامه‌ریزی 15 ساله داشته باشیم. همه این بحث‌ها را شما جمع‌بندی می‌کنید. می‌دهید مجلس، در مجلس رد می‌شود. توسط چه کسانی رد می‌شود، توسط کسانی که اقتصاد بلد نیستند. بر می‌گردانند می‌گویند این اسلام نیست. بحث من این نیست که بگوییم چه کسانی راست می‌گویند. بحث علمی می‌شود. بحث دانشگاهی این است که این احتمال وجود دارد کسانی که صرفاً از قانون اساسی شروع می‌کنند، بحث‌هایشان به شوران نگهبان برخورد می‌کند. اگر شورای نگهبان نداشتیم، کار راحت بوده خیلی‌ها می‌گویند که خود فقه بزرگ‌ترین مانع برای حرکت هست. دانشگاهی‌ها می‌گویند که این با آن یکی مغایرت دارد. در مملکتی که مجلس دارد و شورای نگهبان دارد، یک تعارض به وجود می‌آید. نحوه حرکت، تعارض به وجود می‌آورد. که حالا ما باید دنبال راه‌حل آن باشیم. خیلی از کارشناسان سازمان مدیریت می‌گویند اصلاً اساس کار در این مملکت مشخص نیست، نمی‌توان کار کرد. تا کی می‌شود جامعه متخصصین را در یک حالت بلا تکلیفی قرار داشته باشند. البته خیلی از متخصصین در سازمان‌ها می‌خواهند این خلأ تئوریک را از طریق تغییرات سیاسی حل کنند. اما اگر دانشگاه‌ها بخواهند این حالت را به خود بگیرند. وای به حال مملکت است. دانشگاه اگر بخواهد سیاسی شود، به جای آنکه فکر کند، آن‌وقت دیگر امیدی به هیچ حرکتی نیست. درست است آن‌ها می‌خواهند مشکل را از طریق سیاسی حل کنند. لذا می‌گویند این آقا برود، آن آقا در امر تصمیم‌گیری بیاید، خوب است. همه مسائل X و Y می‌-

شود. کم‌وبیش هم می‌بینیم کش و مکش‌هایی که در جامعه می‌بینیم ریشه دارد. همه می‌گویند ما می‌خواهیم خدمت به اسلام کنیم. خدمت به مملکت انجام دهیم. اما آن آقا می‌گوید: آن را متوقف کنیم، آن آقا می‌گوید: آن را ادامه دهیم. اما در دانشگاه محل فکر است، شما هنوز وارد جامعه نشدید. وقتی وارد جامعه شدید کار باید پیش رود، حالا این گروه قوی‌تر است، حرف این گروه پیش می‌رود. اما متخصص دانشگاهی باید ببیند، ریشه‌اش چیست. اگر این است، راه‌حلش چیست. بحث این قسمت هم می‌بندیم.

وقتی در مطالعات اقتصاد اسلامی، بررسی می‌کنیم. یک برخورد دیگر هم می‌بینیم، می‌گویند اقتصاد اسلامی این‌ها نیست. اقتصاد اسلامی یعنی این‌که بیاییم آنچه به‌عنوان علم اقتصاد، مجموعه نظریه‌های علم اقتصادی را مطالعه کنیم. آنچه عقلاً می‌پسندیم. تأیید می‌کنیم. آنچه مخالف با اسلام دارد را حذف می‌کنیم. یا تغییرش می‌دهیم. و اصلاحش می‌کنیم. علم اقتصاد اسلامی یعنی این‌که آنچه به‌عنوان علم اقتصاد در دنیا مطرح است را بیاییم مطالعه‌اش نماییم. آنچه عقلاً می‌پسندیم و یا مخالف با شرع ندارد را می‌نویسیم و آنچه مخالف است را اگر نتوانستیم تغییر دهیم، حذف می‌کنیم. البته برای آن‌که این تعریف را دوقبضه به اسلام وابسته نمایند، آیات و احادیثی پیدا می‌کنند که مؤید نظریات است. آن‌ها را می‌آورند، می‌گویند ببینید در شرع هم تأیید شده است. بنابراین احکام اسلامی و موازین شرعی می‌شوند ابزارهای قوی در جهت تأیید و تثبیت این ادبیات و عنوان کردن این‌که این اقتصاد اسلامی است.

یک عده بسیاری از محققین، محور اصلی بحث‌هایشان این است که می‌گویند یک مجموعه اطلاعات به نام علم اقتصاد است که این مانند فیزیک یا شیمی هست. ما که ریاضیات اسلامی نداریم. ما ریاضیات داریم. اقتصاد هم علم است. اسلامی و غیر اسلامی نداریم. یعنی آن گروهی که معتقد به **positive economic** هستند، می‌گویند: **positive economy** بار ارزشی ندارد. بحث هست‌ها مطرح است نه «باید». «باید» می‌تواند اسلامی یا غیر اسلامی باشد. اما «هست‌ها» اسلامی، یا غیر اسلامی ندارد. قیمت بالا برود تقاضا کم می‌شود، عرضه زیاد می‌شود، قیمت پایین می‌آید، نرخ بهره بالا رود حتماً نرخ سرمایه‌گذاری‌ها تغییر می‌کند. حالا اگر نرخ بهره را نمی‌پسندید، ما حذفش می‌کنیم. ولی اگر وجود داشته باشد این اتفاق می‌افتد، قضیه شرطیه است. اگر این‌طور شود، آن‌طور می‌شود. حالا اگر می‌خواهید، این باید نباشد حذفش می‌کنیم، ولی اگر بود، دلالتش آن می‌شود. مثلاً آب در 100 درجه می‌جوشد چه کنار حرم حضرت معصومه (س) باشد و چه وسط دریا باشد.

اشکالی که به این نظریه وارد می‌شود این است که مقدمتاً این علم را از کجا گرفته‌اید. چرا علم اقتصاد غرب را (**policy economy**) را گرفته‌اید، چرا علم اقتصاد شرق را نگرفتید علم. مخصوصاً خود

شرقی‌ها، همیشه می‌گویند علمی ما هستیم. اصلاً بحث‌های اجتماعی و علمی را شرقی‌ها مطرح می‌کنند. هر چیز را این‌ها علمی می‌گویند. یاد دارم «کالوفسکی» یکی از اقتصاددان‌های معروف اروپای شرقی بود که به انگلستان رفت و یکی از اقتصاددانان معروف بین‌المللی است که خیلی از شوروی برگشته است. یکی از دلایلی که به اقتصاددانان شرقی حمله می‌کرد، همین کلمه علمی بودن (**scientific**) است. او می‌گفت: خود **scientific**‌ها آن‌قدر نمی‌گویند ما علمی هستیم که این‌ها (شرقی‌ها) می‌گویند ما علمی هستیم. یک فیزیک‌دانی یا شیمی‌دان مرتب نمی‌گوید نظریه‌های من علمی است. آن‌قدری که مارکس می‌گوید نظریه‌های من، علمی است. پس در مسئله علمی بودن، خیلی حساس هستند. او هر جا که بحثی داشت رأس بحثش را روی همین موضوع قرار می‌داد. کسی که مرتباً می‌گوید، بحث من علمی است بدانید که کاسه‌ای زیر نیم‌کاسه است. حتماً علمی نیست، اول می‌خواهد بگوید من علمی هستیم. البته این بحثی است که به خودشان مربوط است که ما فعلاً کاری به آن نداریم.

سؤالی که مطرح است این است که چرا علم اقتصاد، اقتصاد غرب است. اقتصاد شرق، قسمتی از دنیا را دارد اداره می‌کند، فکر می‌کنید حساب و کتاب ندارد. اگر پاسخ دهند که علم اقتصاد شرق، علمی نیست، دلیل نمی‌آورند. پاسخ روشنی برای آن نمی‌آورند. مگر از زاویه‌ای اقتصاد ساموئلسون رسم کرده یا کینز بررسی کرده نگاه کنید. اما به نظر نمی‌آید کسانی که معتقد به علمی بودن اقتصاد هستند غیر علمی بودن اقتصاد شرق را توانسته باشند رد کنند. بنده علاقه‌مند شدم به این کلمه **positive economy** که یک روندی در اقتصاد سرمایه‌داری دارد. بحثی است که 15 16 سال مطرح شده است. اولین بار «ویکسی» نوشت و بعد بحث کرد که اقتصاد دو قسمت **positive** و **normative** دارد. بحث ما روی **positive** است. **normative** روی سیاست‌ها و نظام ارزشی بحث می‌کند. می‌خواستند با مبنا قرار دادن **positive economic** اقتصاد او را در خود حل کنند: زیربنای فکر مارکس هم همان تئوری‌هایی است که ما می‌گوییم. همان بایدهای خاص است که باب کرد بر مجموعه فرمول‌هایی که ما می‌گوییم. و این استدلال خوب جا می‌افتد. برخی‌ها می‌گویند در شوروی عرضه و تقاضا نیست. نمی‌توان قیمت را تعیین کرد. سرمایه‌گذاری کردن مؤثر در تولید هست. این **positive economy** است. حالا در کدام بخش سرمایه‌گذاری کن و در کدام بخش سرمایه‌گذاری نکن، برمی‌گردد به نظام ارزشی‌تان. صنایع سنگین اولویت است یا صنایع سبک، می‌خواهی مالکیت دست دولت باشد یا مردم، که این‌ها برمی‌گردد به نظام ارزشی. اما اگر سرمایه‌گذاری کردی، آثارش را می‌بینی که به این **positive economy** می‌گویند. دانشگاه‌ها خیلی در این زمینه دارند کار می‌کنند. روشی که دانشگاه‌های غرب دارند در برخی از رشته‌ها می‌روند، می‌خواهند

حرف‌های مارکس را ایزوله کنند که مطابق با حرف‌های والراس دربیاید. و هر دو را در یک چهارچوب قرار دهند. و بعد همان‌طور که حرف‌های والراس را می‌بردند زمینه حرف کینز می‌کنند و کینز و والراس را می‌بردند در یک قالب، مارکس و کینز هم می‌بردند در یک قالب، بُعد ارزشی مارکس را از آن جدا می‌کنند، می‌گویند حرف‌هایش با حرف‌های کینز فرقی ندارد. بنابراین با جارو کردن حرف‌های ارزشی مارکس، می‌گویند حرف‌های ما **positive economy** است. یک اقتصاددان هندی بود که در انگلستان تحصیل کرده بود، خیلی باهوش بود، بعد برمی‌گردد و به کارهای اجرایی می‌پردازد، سپس دوباره به کارهای دانشگاهی برمی‌گردد. یک کتابی دارد به نام «مبانی ریاضی مارکسیسم» که الآن جزو کتاب‌های استاندارد است. در کتاب مبانی ریاضی مارکسیسم، دقیقاً در تمام فرمول‌ها، زیر مبنای فکری مارکسیسم را جدا کرده و بیان نموده که این فرمول‌ها با فرمول‌های والراس، با فرمول‌های کنز فرقی ندارد. و همان فرمول‌ها هست. اقتصاد یکی است. چنین حرکت‌هایی زیاد است. «اوسالاندا» به‌عنوان یک اقتصاددان شرق، در این مورد کارهایی کرده است که اقتصاد غرب به‌شدت از این مسئله استقبال کرده است. الآن می‌بینیم دانشگاه‌های غرب، از کتاب‌های ایشان به‌عنوان مأخذ درسی استفاده می‌کنند. ارجاع می‌دهند. باینکه ایشان اقتصاددان چپ است اما کارهایی به نفع آن‌ها کرده است. غربی‌ها رفته‌اند، گزینش کرده‌اند، اقتصاددانان را ببینند که کدام اقتصاددان چپ هستند که برخی از کارهای آن‌ها به‌گونه‌ای است که بتواند بگویند مبانی سوسیالیسم، همان فرمول‌های غرب است. «پُسلاکانتا» یکی از آن‌ها بود اما او مثل هندی یا شوروی یا چینی نیست، اگرچه پسلاکانتی یک نظام نویی را ایجاد کرده، خیلی از کارهای او نو است. اما آن‌ها همان‌ها را گزینش کرده‌اند. رفتند شوروی، «پسکالکارین» را هم همین‌طور انجام دادند. «فربارس» اقتصاددان ریاضی، اقتصاددانی که اقتصاد را از باب ریاضیات بررسی کرده است و مدت‌ها مسئول مؤسسه اقتصاد ریاضی شوروی بود، کارهای او هم همین‌طور، آن قسمت از کارهای او را ترجمه کرده‌اند که دانشجو اگر اولش را نفهمد بعد می‌بیند که همان فرمول‌های ساموئلسون در آن وجود دارد. کاملاً شبیه هم است و ...

خیلی از اقتصاددانان غرب به این سمت حرکت می‌کنند که واقعاً نشان دهند که اقتصاد شرق و غرب یکی است. اگر مبنای ارزشی‌شان را کنار بگذاریم یکی است. یک علم اقتصاد وجود دارد و آن علم اقتصادی است که غرب را فراگرفته است. بنابراین اقتصاد اسلامی نداریم. سعی می‌کنیم مفاهیم اسلامی را بار بر آن نماییم. آن را از بُعد اسلامی کامل کنیم. سعی کنیم اقتصاد اسلامی را کامل کنیم، بنابراین وقتی شما مواجهه شدید با این نویسندگان، سؤال می‌کنید شما در اقتصاد اسلامی دارید روی چه کار می‌کنید؛ مثلاً می‌گویند: دارم راجع به همین‌ها می‌گویم. می‌گویند بروید روی این مورد کار کنید، بُعد اسلامی آنچه می‌شود.

به‌عنوان مثال تابع مصرف و یا تابع تعادل عمومی مصرف که هیچ‌کس روی آن صحبت می‌کند، این **Budget line** با این منحنی‌های **utility** که با هم مماس می‌شوند، نقطه مماس می‌شود، حداکثر **utility** را می‌دهد، در مباحث خرد، تعیین ماکسیمم از کارهای هیکس است، مثلاً یک یا دو تا نقطه ماکسیمم ایجاد می‌شود. رفتار مصرف‌کننده مشخص می‌شود. می‌گویند: این دیگر اسلامی یا غیر اسلامی ندارد. حالا شما رفتار مصرف‌کننده مؤمن را نگاه کنید این می‌شود اقتصاد اسلامی، بعد می‌آیند فکر می‌کنند می‌گویند مؤمن بخواهد مطلوبیت خود را ماکسیمم نماید، با توجه به این **budget line**، آخرت را هم نگاه می‌کند. مصرف‌کنندگان آمریکایی و انگلیسی این دنیا را نگاه می‌کنند، مصرف‌کنندگان مسلمان آن دنیا را هم نگاه می‌کنند. بنابراین یک پاداش، سود **[reward]** هم آن دنیا به آن‌ها داده می‌شود. جمع این دنیا و آن دنیا را باید ماکسیمم کرد. بنابراین این **function** که ماکسیمم می‌شود کمی پیچیده‌تر می‌شود. در بین مسلمانان نسبت به غیرمسلمانان بعد کمی کردن و اُپتیمایز کردن، پیچیده‌تر می‌شود. و بعد نگاه به سمت فرموله کردن آن دنیا می‌رود. مقالات در این زمینه، ابتدا با یک آیه یا یک حدیث شروع می‌شود و بعد در صفحه دوم، سوم فرمول‌های ریاضی و منحنی‌ها وارد می‌شود. مثلاً تعادل عمومی (**general equilibrium**) را که می‌خواهند ملاحظه کنند. مدل **ISLM** که همدیگر را قطع می‌کنند، اسلامی بودنش آن است که نرخ بهره حذف می‌شود. چیز دیگری جای آن قرار داده می‌شود. **Tax** هم تبدیل به زکات می‌شود. مثلاً در بحث اعتبارات، نظام بانکی را می‌گیرند یک مقدار زیادی من به شما مقاله داده‌ام...

نویسندگان پاکستانی این کارها را می‌کنند یا بحث‌هایی که در جدّه هست، بچه‌ها آنجا رفته‌اند، یا کتاب‌هایشان را گرفته‌اند، عمدتاً بحث‌ها در مرکز اقتصاد اسلامی جدّه، از این نوع تحقیقات است. گاه ملاحظه می‌شود، خیلی راحت می‌توانند از متخصصین غیر اسلامی، به‌عنوان مشاوره استفاده نمایند. «آرو» یک تئوری تعادل عمومی دارد که به خاطر همین هم جایزه نوبل گرفت. یک عده‌ای بودند که می‌خواستند آن را اسلامی کنند. می‌خواستند ببینند که تعادل عمومی آرو در دستگاه اسلامی چه خواهد شد. درک خود بحث آرو مشکل است. بحث‌های ریاضی است. آن‌ها خیلی راحت در مجمع اسلامی جدّه یک اقتصاددان ابتدا دعوت می‌کنند، که خوب درس دهد، تبیین کند، ببینند که آنچه است. سپس این‌ها فوری اسلامی‌اش می‌نمایند. نمی‌خواهم مطلب را سبک کنم و منظور من هم این نیست. تحقیقاتی که در دفتر حوزه و دانشگاه هم می‌شد، تا حدودی در این فضا بود. یعنی اقتصاددان دانشگاهی را از تهران به قم بردند، طلاب هم نشستند، طلاب که نمی‌دانستند این تئوری‌ها چه است. اول اقتصاددانان دانشگاهی خوب بیان کردند. طلاب فهمیدند سپس آن‌ها (طلاب) گفتند: این قسمتش اسلامی نیست. و این قسمتش را می‌شود این‌گونه اسلامی

کرد. البته جو فرق می‌کند، جوی که در دفتر همکاری حوزه و دانشگاه هست با جوی که در جای دیگر است، فرق می‌کند. آن هم به خاطر محیط اسلامی است که وجود دارد، فضای انقلابی که هست، فضای انقلابی دارد که با محیطی که آرام است فرق می‌کند. کشورهایی که در زمینه اقتصاد اسلامی کار می‌کنند غیر از فضای ایران است. یکی از آن افراد بیان می‌کرد که حضرت امام (ره) کاری کردند که مسلمین نتوانند دوره‌ها بنشینند، حرف‌های بی‌خود بزنند. تا مسلمین بنشینند دوره‌ها، حرف‌های پراکنده بزنند، حضرت امام، مسلمین را در مقابل کفار قرار داده است. کفار هم که بیکار ننشسته‌اند، حمله می‌کنند تا ما بخواهیم بجنیم، حرف‌های بی‌خود بزنیم کفار به ما حمله کردند. مجبوریم بلند شویم. بله اگر اینجا هم مثل پاکستان بود، یک آرامش بر فضای دانشگاه بود، کم‌وبیش، می‌توانستیم در این فرمول‌ها غرق شویم. ولی الآن نمی‌توانیم حل شویم. همین‌که دانشگاه بخواهد که کمی تفاوت دهد، یک‌مرتبه می‌بینیم که جامعه تکان می‌خورد. سیاست جامعه ما، رفته رفته در دنیا، به ما مجال نمی‌دهد که بنشینیم فکر کنیم. فکر ما ممکن است برود به یک سمتی، اما جامعه می‌گوید برگردد. هزاری ما خود را به آن راه بزنیم، جامعه ما را تکان می‌دهد، می‌گوید، برگرد. خواهید، چه کار دارید می‌کنید. هزاری گفتیم بانک‌ها اسلامی، شادی و سرور کردیم، می‌بینیم که وزیر مربوطه باز هم می‌گوید، درست است. اما ما باز هم قبول نداریم. جشن می‌گیرند بانک‌ها اسلامی شد، 2 ماه بعد، می‌گویند بانک‌ها مورد قبول جامعه نیست. این چه بانکی است. بانک این‌گونه می‌شود! جامعه انقلابی ما، بانک دیگر می‌خواهد. جامعه‌ای که از خودگذشتگی نشان می‌دهد، جامعه‌ای که از جان و مال خود می‌گذرد بانک دیگری می‌خواهد. اگر جامعه ما انقلابی نبود، می‌گوییم بانک هم است دیگر، هر وقت خواست بهره بگیرد و ندهد. عیبی ندارد، بهره بگیرد. مردم گوش می‌دهند اگر خدمت به اسلام و مردم است، مردم می‌دهند. شش برابر این نرخ بهره هم می‌دهند. مردمی که دارند جانشان را می‌دهند، مالش را هم می‌دهد. اما همه می‌دانیم که هم من و هم شما و دانشگاهیان، همه مضطرب هستند. به خاطر همین نمی‌خواستیم، مثال دفتر تحقیقات حوزه و دانشگاه را بزنم. جو فرق می‌کند. جو اثر می‌گذارد. چنانچه پس از مدتی، می‌گوییم جامعه نپسندید، دانشگاه می‌گوید چه شد، حوزه می‌گوید چه شد، اساتید می‌گویند چه شد، گفتند خوب، تا همین‌جا جمع‌بندی کنید تا فاز و مرحله بعدی، هیچ‌کس انتظار ندارد، که در طی 2 سال، همه‌چیز اسلامی شود. آن هم دانشگاهی‌ها و آن هم فکری که 200 سال غیر اسلامی بوده است، حالا بیاید 2 ساله اسلامی شود. پس اصلاً ما نفهمیدیم که اسلامی شدن یعنی چه؟ این‌طوری که اسلامی نمی‌شود که، همین‌که جامعه استقلال پیدا کرد، این هم خیر است.

این نحوی برخوردار، که کم هم نیست، توجه ندارد به اینکه اگر روابط مصرف‌کننده را بنویسد رفتار مصرف‌کننده در یک محدوده خاصی، خلاصه شده است. و عملاً در یک مدلی است که همه اجزای آن با هم هماهنگ هستند، طراحی شده است. و ما چطور می‌توانیم در این مدلی که تمام حرکت‌ها، تمام وجود، هستی‌ها، پیچ‌وخم‌ها توسط آن فکر حاکم بر آن نظام طراحی شده است. بیایم آن مصرف‌کننده را جدا نماییم و مصرف‌کننده مؤمن را جای آن بگذاریم. ما در واقع این فرد مصرف‌کننده مؤمن را در یک سرازیری انداخته‌ایم که همین فرمول‌ها و همین رفتاری است که بیان‌شده تحلیل شده، توسط طراح اصلی دستگاه اصلی آن نظام اقتصادی است. در اینجا، شما ممکن است بلافاصله بگویید که نظام اقتصادی برمی‌گردد به درس نظام‌ها. این درس با درس نظام در ارتباط است. شما می‌گویید، نظام هدف خاصی ندارد. نظام‌ها در هر لحظه می‌توانند جهت‌گیری خاص خودشان را داشته باشند. هر جزئی از نظام هدفی دارد. تئوری مصرف، جدا از تئوری کنز در باب پول، هیچ رابطه‌ای میان این‌ها نیست. اینجاست تئوری صادرات و واردات، تئوری سرمایه‌گذاری، ما تئوری مصرف‌کننده هیکس را می‌گیریم، تئوری ارتقای نتیجه را برمی‌داریم، جدا از هم می‌گیریم. اما اگر شما قائل باشید که نه، این‌ها یک وحدت دارند. یک وحدت از این‌ها ملاحظه می‌شود، در نهایت مرتبط به هم هستند. اگر مرتبط به هم نباشد متعلق به یک نظام نیستند. بحث مجموعه‌هاست. بحث من در تئوری نظام‌ها و سیستم از بحث تعلق و منطق ریاضی شروع می‌شود. تعلق یک عضو به یک مجموعه چگونه تمام می‌شود. همین‌طور است تعلق یک تئوری به یک مجموعه نظام‌هاست. همان‌طور که ما بحث می‌کنیم درباره تئوری نظام‌ها و سیستم‌ها، یک هویت مستقل، یک خصلت جامع، یک خصلت قائمی برای نظام‌ها قائل هستیم. بعد به خاطر آنکه اجزاء مرتبط با هم هستند. همین‌طور یک نظام فکری هم همین‌طور است. مگر می‌تواند مرتبط از هم نباشد، مگر می‌شود در نظام فکری گسست از هم وجود داشته باشد. اگر بله، آن جزء متصل متعلق له آن نظام نیست. این‌ها بحثی است که در نظام‌ها باید جواب آن را داد. اما این‌ها خسته می‌شوند از این مباحث نظری، ثمره‌اش اینجاست که وقتی سؤال می‌کنیم. می‌توانی تئوری مصرف‌کننده هیکس را برداری، با تئوری اعتبارات، در کنار هم بگذاریم. بدانید که آن‌ها متعلق به یک نظام و یک مجموعه هستند. متعلق به مجموعه‌ای به نام ادبیات اقتصاد سرمایه‌داری هستند. ممکن است بگویند ما اصلاً نظام سرمایه‌داری نداریم [متأسفانه بخشی از سخنرانی ضبط نشده است]. برخی‌ها این‌گونه بحث می‌کنند. آنچه از شرق خوب است بگویند، آنچه از غرب خوب است، بگویند. آنچه از اسلام خوب است بگویند. بنابراین این بحث‌ها می‌تواند مطرح شود. خیلی‌ها مطرح می‌کنند در اسلام می‌گویند، این خوب نیست، این برای قدیم‌هاست. اسلام یک سری رفتار دارد، آن‌هایی را که مربوط به قرن 21 است را بگیرد،

بقیه را رها کنید. خیلی روی این مباحث بحث می‌کنید، رها کنید، آنچه از اسلام خوب است را بگیرید، آنچه از دنیای امروز خوب است را هم بگیرید. درس هم که خوانده‌اید، ترکیب کنید، می‌شود موج سوم، در دنیا راه افتاده، موج اول دارند، موج دوم دارند، ما هم با اسلام مخلوط می‌کنیم، یک چیز خوبی به دست می‌آید. این بحث اصلاً خود نظام را زیر سؤال می‌برد. یک وقتی که ما راجع به نظام صحبت می‌کنیم، یک عده‌ای هستند که اصلاً خود مفهوم نظام را زیر سؤال می‌برند. نظام مفهوم ندارد. این مباحث خیلی حساس است. هر قسمت آن را دست می‌زنیم. یک خط فکری به دست می‌آید. می‌توان حرکت کرد، بحث کرد.

نکته دیگری که در اینجا می‌توانم بگویم این است که این نحوه بحث هم، ممکن است خدانکرده، خالی از اشکال هم نباشد. توجه داشته باشید. یعنی آنجا که منتصب به اسلام شود، یعنی آیات و روایات و استدلال‌های فقهی، گاهی استدلال‌های ضعیف فقهی هم در این وسط می‌آید. تمام ابزارهای اسلام مجموعه‌ای می‌شود برای توجیه این مجموعه فکری، مثلاً منسوب به ساموئلسون است، یا منسوب به مارکس است. اسلام می‌شود توجیه‌گر. در نتیجه این به نظر اشکال دارد. در قسمت قبلی که اخذ اصول اصلی حاکم بر نظام اسلام عقلاً یا از قانون اساسی، آن قدر خطر ندارد، که این خطر دارد. این رویکرد می‌برد با علم ارتباط برقرار می‌کند و یا با مجموعه‌ای از علوم در ارتباط هست. بنابراین این روش نسبت به آن روش از یک پشتوانه علمی دانشگاهی برخوردار است. چنانکه می‌بینیم تدریس خرد و کلان در دانشگاه‌ها با مشکلی مواجه نشده است. اما بر طراحی برخی از کارشناسان سازمان برنامه‌بودجه اشکال کرده‌اند. شورای نگهبان نمی‌تواند بگوید که آیین‌نامه طرح درسی شورای انقلاب فرهنگی اسلامی است، می‌رود در یک پوسته علمی خود را پنهان می‌کند. اما آن طرف نه، ظاهر آن خیلی راحت، تضادش را آشکار می‌نماید. معمولاً این حرکت‌هایی که معلوم نیست چگونه است خطرناک است. در صورتی که حرکت‌هایی که ظاهر آن مشخص است مشکلی نیست. به خاطر اینکه این برخورد به ظاهر به نظر می‌رسد نسبت به آن برخوردها، خطرناک‌تر است. اگر انحرافی باشد که من نمی‌دانم، بر شماهاست که پیدا کنید. من فقط دارم تصویر رسم می‌کنم. این قسمت دارند این گونه عمل می‌کند. آن قسمت دارند آن گونه عمل می‌کنند. لکن این جغرافیای اقتصاد اسلامی است نه اقتصاد اسلامی. جغرافیا می‌گویم، می‌گویم اگر انحرافی داشته باشد خطر آن خیلی بیشتر است. زیرا از یک پشتوانه علمی خیلی قوی برخوردار است. مرتباً استدلال می‌شود، چرا نمی‌شود به راحتی به آن اشکال کرد؟ زیرا در هر امری اشکالی کنی، دستور آن قبلاً صادر شده است و دارند کار می‌کنند. می‌گویید نظر شما راجع به مهدکودک چیست؟ برای شما سه تا کتاب ضخیم می‌آورد.

«برنامه اداره مهدکودک‌ها بر اساس نظام مارکسیستی، دقیقاً بحث‌هایشان را کرده‌اند، موازینشان مشخص، اداره مملکت بر اساس معیار مارکسیستی از پشتوانه قوی برخوردار است. دارند کار می‌کنند. همین‌طور [روی هوا] شما بگویید این تئوری علمی نیست. ساموئلسون حرف می‌زند، دانشگاه‌ها حرف می‌زنند. خود ما که از غرب برگشته‌ایم حرف می‌زنیم، پاسخ می‌دهیم. تردید کنیم در تخصص خودمان، تردید کرده‌ایم در خودمان. ما بر اساس ادراکاتمان شناخته‌ایم، حالا بگوییم ادراکاتمان غلط است. فردی در سخنرانی که برای رأی استادی به آن بود، گفته بود «تردید می‌کنم در ادبیات اقتصاد غرب» نیمه‌کاره به فرد گفته بودند بفرمایید بروید. به او گفته بودند تو می‌خواهی استاد ادبیات اقتصاد بشوی که خودت به آن تردید داری. پس درواقع چه کار می‌خواهی بکنی در این دانشگاه. یک مقدار با تردید حرکت کنیم. اما جامعه دانشگاهیان، خودمان نیز مدافع ادبیات غرب هستیم.

یکی دیگر از ثمرات این روش، این است که اگر یک اختلافی پیش آید بین آنچه این علم اقتصاد می‌گوید، یعنی آنچه نظریه‌های اقتصادی می‌گویند با آنچه فقیه می‌گوید، دیده شده، میل بر آن است که آنچه نظریه‌های اقتصادی می‌گویند، درست است نه آنچه فقیه می‌گوید. این بحث‌ها را من در سال 62 که بحث حوزه و دانشگاه خیلی مد شده بود، من تحت عنوان «اصالت وحی و تقلید از کینز» مطرح کردم. دانشگاهیان معتقد به وحی هستند اما از کینز تقلید می‌کنند. یعنی استدلال کینز را بدون بحث می‌پذیرند. تقلید یعنی اینکه بپذیری. وقتی می‌گوید: خدا این است، شما بپذیری، یا حکم آن چیست، ایشان می‌گویند، شما بپذیری. شما قبول می‌کنید، نمی‌گویید چرا. این روش برخورد باعث شده که دانشگاهیان در بحث‌های مربوط به اقتصاد اسلامی نیز چنین حالتی داشته باشند. عمدتاً یک حالت فرمان‌برداری، تقلید و اطاعت دارند. در رابطه با تئوری‌ها، وقتی که بحث می‌کنیم می‌گوییم چه کنیم، او فوراً می‌گوید برویم بینیم «کنز» چه گفته است. «فریدمن» در تئوری پولی خود چه گفته است. مبارزه با تورم از چه راه‌هایی امکان دارد؟ مثلاً فریدمن این‌گونه استدلال کرده است، حق این است. حالا اگر یک فقیهی آمد، گفت این‌گونه عمل نکنید، این کار اشکال دارد. شرعی نیست. می‌گویند چرا شرعی نیست. برای چه، چه کسی گفته است. می‌گویند: فتواست.

می‌گوید فتوای کیست؟ می‌گویند فلانی. می‌گوید: آنکه انقلابی نیست. برای انقلاب چه کرده است که حالا ما بیاییم فتوای ایشان را گوش کنیم. حال بگویید شخص دیگری هم هست؟ یا شخصی فتوای خلافت آن را داده باشد. می‌گویند: «ما به دنبال آن می‌رویم». می‌گوییم چرا؟ پاسخ می‌دهد: «برای اینکه واقعاً تقلید کردید.» تقلید را هم قبول می‌کند، برای اینکه هماهنگ با او صحبت می‌کند. برای مثال: بحثی بود که

اختلاف افتاده بود. حضرت امام نماینده فرستاد در شورای کمیسیون برنامه. آقایان نمایندگان امام که تخصص به مسائل ندارند، نشستند به تمام حرف‌های کارشناسان گوش دادند تا ببینند نتیجه کار که همان قانون است که باید اجرا شود، ایجاد کرد. نمایندگان امام گفتند می‌خواهید چه کار کنید؟ کارشناسان گفتند می‌خواهیم این کار را انجام دهیم. نمایندگان امام گفتند نه، درست نیست. کارشناسان گفتند: خوب اکثریت چه گفته‌اند، نمایندگان امام گفتند: نظر امام این است و نظر فتوای مشهور هم همین است. گفتند: بسیار خوب، خود ما هم رأی می‌گیریم. ببینیم قبول کنیم یا نه، کارشناسان دور هم جمع شدند، با اکثریت آرای، رأی مشهور کنار زده شد. نمایندگان امام هم قهر کردند. این نه به خاطر آن است که آن‌ها (کارشناسان) دشمن و مخالف می‌باشند. او آنچه دانشگاه لندن به او یاد داده است را می‌گوید. اما اگر یک لحظه تردید کند که آن‌ها (اساتید لندن) اشتباه می‌کنند، آن وقت درست می‌شود. اساتید اقتصاد معمولاً دچار دل‌زدگی می‌شوند. اساتیدی که روی مالیات، پول، توسعه کارکرده‌اند، اساتیدی منزوی، کسل، بی‌حوصله می‌باشند. زیرا درس‌هایی که 20 سال پیش خوانده است، امروز یکی از آن‌ها درست نیست. جدیدی‌ها آمدند گفته‌اند که همه آن‌ها غلط است. در کلاس درس، استاد می‌آید می‌گوید این حرف‌ها برای 20 سال پیش است، غلط است، همه رد شده است. ارزش استادی‌اش به این حرف‌ها بوده است. و این حرف‌ها هم که رد شده است. به همین دلیل دچار افسردگی می‌شوند. برای مثال، آقای دکتر زندی، ایشان یک دفعه گلایه می‌کرد می‌گفت من 8 تا 10 کتاب نوشته‌ام. حالا، تازگی‌ها، آمده‌اند گفته‌اند حرف‌های تو غلط است. جاهایی می‌خواهد درس دهد، حرف‌هایی را می‌زند که استادش 20 سال پیش به او گفته است. استادی که تازه از خارج آمده، می‌گوید، اخیر همه حرف‌های او غلط است. همه آن مسائل رد شده است. مباحث جدیدی حتی در کدام مطرح شده است. در مسئله پول، مالیات‌ها، اعتبارات و ... نظریه‌های جدیدی آمده، اصلاً یک چیزهای دیگری شده است. حالا من اگر بیایم پیش شما این حرف‌ها را می‌زنم درحالی‌که دیروز هم از خارج آمده باشم. شما حرف مرا قبول می‌کنید، می‌گویید دیروز از خارج آمده است: زنگ بعدی، استادی که می‌آید. می‌گویید فلانی گفته: آقا این‌ها غلط است.

اگر جامعه کارشناسان ما یک لحظه به این نکته توجه کنند که این مسائل مرتباً در حال تغییر هست، یک کمی شبهه کنند در آن، شاید آن وقت دیگر این اختلافی که بین حوزه و دانشگاه است کمی آرام شود. لجبازی و اینکه ما می‌فهمیم و دیگر کسی نمی‌فهمد، یک مقداری سست شود. به نظر می‌رسد که راه گشا خواهد بود. ولی این به این معنا نیست که مقداری سست شود. به نظر می‌رسد که راهگشا خواهد بود. ولی این به این معنا نیست که علمی به نام اقتصاد نیست. جلسه بعد توضیح بیشتری در این باره داده می‌شود. [متأسفانه

سؤالی پرسیده شده که مفهوم نیست]، آن درس‌های اساسی برای اداره جامعه، این درس‌ها به‌تنهایی نیست. شما (دانشجویان) محدودید به 3 تا 4 واحد، من هم در این زمینه کار نکرده‌ام، من مانند کسی هستم که یک جبهه‌ای رفته باشد، آمده‌ام برای شما تعریف می‌کنم. مثلاً آنجا این‌گونه است. اینجا این‌گونه ...

یک بحث دیگری هم هست که جلسه بعد می‌گویم. به نظر من، گروه دیگری در اقتصاد اسلامی نیستند، این چند گروه دارند کار می‌کنند. حالا کدام‌شان مهم‌تر است، من نمی‌دانم. حالا شما چه کار کنید این است که بروید مطالعه کنید، مقاله‌ای، تحقیقی تهیه کنید. مثلاً بگویید: آقای که در جدّه است روی بحث مالیات‌ها، این‌گونه کار کرده است. نمی‌خواهم رد یا نقدش کنید، بچه‌ها اینجا آن‌قدر سؤال و جواب می‌کنند که می‌فهمیم فکرش چیست. یا راجع به آن گروه که اصل را قانون اساسی قرار داده بودند، دفتر سازمان برنامه و بودجه آن 3 اصل را گرفته است و بعد مدل را بیان نموده است. آقای مکارم (آیت‌الله مکارم شیرازی) کتابی در اقتصاد اسلامی نوشته‌اند. ابتدای آن را باز می‌کنیم، اصول اقتصاد اسلامی را برشمرده‌اند. یک، دو، ...، بحث‌هایی کرده‌اند. بحث می‌کنیم، اشکال می‌گیریم. خدانکرده اشکال بر آقای مکارم، یا دفتر سازمان برنامه و بودجه نیست. بحث‌هایی راجع به اصول کردیم. بحثی کردیم که خیلی‌ها می‌آیند مفاهیم را می‌گیرند، مفهوم عدالت اجتماعی را می‌گیرند، مفهوم قسط را می‌گیرند، مفهوم حفظ مصالح مسلمین را می‌گیرند، مفهوم قسط را می‌گیرند، مفهوم حفظ مصالح مسلمین را می‌گیرند، سپس بر اساس آن‌ها و قواعد فقهی مانند اصل لاضرر می‌آیند یک نظام می‌سازند. کتاب‌هایی در این زمینه اقتصاد اسلامی وجود دارد. نمی‌گویم که بیایید ردش کنید، بلکه می‌خواهیم ببینیم عدالت اجتماعی چه است. مصادیقش چیست. بحثی کردیم، گفتیم برخی‌ها می‌آیند در اقتصاد اسلامی، تحلیل‌های فقهی می‌کنند، در صورتی که فقیه نیستند. بنی‌صدر از جمله این افراد بود. کتاب اقتصاد توحیدی را نگاه کنید شروع کرده به تحلیل. فقیه نیستند ولی تحلیل‌های فقهی می‌کنند. یا یک فقهی که تحلیل فقهی کرده، نتیجه استدلال، سیاست و حفظ امور مسلمین است. این هم به نظر من اشکال دارد. به نظر من، جایی که فقیه پایش را از حوزه فقاقت خارج می‌کند، وارد عرضه تنظیم می‌شود. اینجا اشکال دارد. همان‌طور که کارشناسان گاه پایشان را در حوزه فقاقت می‌گذارند. «خدا این‌گونه می‌گوید!» این هم اشکال دارد. تنظیم، مدل می‌خواهد. برنامه می‌خواهد، بحث پایه‌اش روی کتاب و سنت می‌چرخد! صنایع سنگین اولویت دارند نسبت به صنایع سبک، قال الصادق (ع) این را گفته است؟ نه، پس، فضای فقیه نیست که در آن حرکت کند. دلیل می‌خواهیم. بحث بعدی در جلسه آینده این است که گروهی هستند که می‌گویند اقتصاد اسلامی متکی بر اسلام است. اسلام هم کتاب و سنت است. کتاب و سنت هم که برای همه قابل فهم نیست. این‌ها هم بر فقیه و اسلام‌شناسان، آگاه هست.

زحمات نظام فقاہت ہم، در احکام ظاہر می‌شود. می‌گوییم درست است. می‌گویند احکام که در دسترس ماست. اقتصاد اسلامی یعنی همین. تحریرالوسیله امام را بگذارید جلوی‌تان. از روی آن بخوانید. هر امر اقتصادی که شما فکر می‌کنید در یکی از این کتاب‌ها قرار دارد. مگر نه این‌که اسلام درباره‌ی همه چیز نظر داده است. همین احکام را جاری کنید. این‌ها می‌شود اقتصاد اسلامی. یعنی اقتصاد اسلامی به مجموعه‌ای از احکام اقتصادی می‌گویند. حالا بعداً بحث می‌کنیم که نتیجه این بحث چیست؟ و ما را به کجا می‌رساند. این را هم بگوییم. دیگر بحث تمام می‌شود.

«والسلام علیکم»

فکر می‌کنم این جلسه، آخرین بحث من در رابطه با اقتصاد اسلامی است و در جلسات بعد بچه‌ها باید صحبت کنند. ممکن است شما صرفاً مقاله‌ی تان را ارائه کنید، به مقالاتی نمره‌ی بالا داده می‌شود که قابلیت عرضه و بحث کردن را داشته باشد و اینکه من ببینم که شما چگونه از نظراتان دفاع می‌کنید. چون بحث‌ها نوعاً تبعی است، می‌خواهیم شما حرف دیگران را به صورت جمع بندی و منظم تکرار کنید، نمره‌ی شما در کیفیت ارائه مطلب است. ممکن است که یک نفر مطالب خوبی را گزینش کند و ارائه دهد.

آخرین مطلب و برخوردی که ما در اقتصاد اسلامی می‌توانستیم تحلیل کنیم، این مسئله است که بگوییم که اقتصاد اسلامی را از زاویه احکام الله ملاحظه کنیم. از این زاویه که احکام الهی که به استنباط فقهیه رسیده و از کانال فقهت گذشته است، این‌ها را مبنای اقتصادی قرار دهیم. فقه اقتصاد یعنی روی احکام اقتصادی کار کنیم، البته احکام اقتصادی که از دستگاه استنباطی یک فقهیه گذشته و روی آن کار فتوایی شده باشد. حالا ببینیم که وجود مثبت و منفی این بحث چیست. من یک مقدمه راجع به مفهوم حکم و جایگاه احکام بیان می‌کنم، یعنی اول ببینیم یک حکم یعنی چه و بعد ببینیم نظام احکام چگونه قدرت پیاده شدن دارد.

می‌دانید که هر حکمی یک موضوع دارد و این موضوع یا توسط شارع بیان شده است و یا بیان نشده است. یعنی شارع هم حکم و هم موضوع را گفته است. مثلاً در بحث حرمت خمر، خود موضوع خمر که چه هست توسط شارع بیان شده است، حتی ممکن است دلیل حکم هم توسط شارع بیان شده باشد. در اینجا مشکلی وجود ندارد، مثلاً در اینکه نماز چیست چون موضوع را خود شارع گفته است، اختلافی ایجاد نمی‌شود. در خیلی از موضوعات که تعریف آن توسط شارع بیان شده است؛ اختلاف پدید نمی‌آید. چون حکم آن آمده است. فقط فقیه باید از طریق علم اصول روی آیات و احادیث کار کند و به حکم برسد، در این‌گونه موارد مشکلی نداریم و الآن مسئله مبتلابه مسلمین این موضوع نیست که مثلاً نماز و احکام آن چیست؟ یک موقع حکم بیان شده ولی موضوع بیان نشده است در اینجا موضوع عرفاً روشن است. مثلاً خوک نجس است که در اینجا شارع نگفته که خوک چیست، در دنیا هیچ‌کس نیست که خوک را به جای گاو اشتباه بگیرد یا مثلاً هیچ‌کس سگ را به جای گوسفند اشتباه نمی‌گیرد. در اینجا نیز اشکالی به وجود نمی‌آید. و اشکال و مسائل مبتلابه در این موضوع نیست. البته تشخیص این موارد عرفی را به مردم واگذار کرده‌اند. مثالی که در این خصوص برای طلاب می‌زنند این است که می‌گویند که در شأن فقیه نیست که روی مسائل نظر دهد، یعنی یک فقیه نمی‌گوید که این حیوان سگ است یا گوسفند، مثلاً هیچ‌گاه فقیه نمی‌آید مشخص کند که لکه قرمز روی لباس خون است یا رنگ، فقط حکم را بیان می‌کند و تشخیص مصداق به خود فرد بر می‌گردد. مسائل مبتلابه مسلمین این‌گونه مسائل نیست، بلکه تشخیص مصداق

تخصصی هست که شناخت آن برای هر کس روشن نیست. یعنی حکم را داریم ولی مصادیق آن حکم را نداریم. همه‌ی شما معتقد هستید که خداوند احکام موضوعاتی که در رابطه با انسان است را بیان کرده است و دین کامل است. جایی نیست که ما معطل شده باشیم. این سخن به این معنا نیست که کسی بگوید نظر خداوند درباره‌ی صنایع سنگین چیست؟ سرمایه‌گذاری در یک موضوع 20 درصد شود نزد خداوند بهتر است یا 30 درصد سرمایه‌گذاری شود؟ مگر نمی‌گویید که اقتصاد اسلامی یعنی اینکه هر حرکتی در اقتصاد باید منسوب به خداوند باشد، حکومت اسلامی به این معنی است که منسوب به خداست و آیا شما این برنامه‌ی پنج‌ساله توسعه را منسوب به خداوند باشد. حکومت اسلامی به این معنی است که منسوب به خداست و آیا شما این برنامه‌ی پنج‌ساله توسعه را منسوب به خدا می‌کنید؟ هیچ‌کس جرأت چنین کاری را ندارد چون همه‌ی این‌ها مصادیق‌اند و در یک نظام فقه‌ای موضوع کلی حکمش به دست می‌آید. فقه متکفل ارائه حکم موضوعات کلی است نه مصادیق موضوعات. این یک ادعایی است که ممکن است شما به آن اشکال وارد کنید. اینکه نمی‌تواند نظر دهد یا باید نظر دهد امر دیگری است، کسی از فقه بیش از اینکه احکام موضوعات کلی را استنباط کند، انتظاری ندارد. شناخت موضوع کلی درد مسلمین را دوا نمی‌کند. مثلاً ربا حرام است. اما شما شش مورد از مصادیق ربا در این مقطع از زمان را برای من بگویید. آیا هیچ اختلافی در تعیین مصادیق ربا وجود ندارد؟ آیا هیچ نظامی نمی‌تواند شکل بگیرد که مصداقی از نظام ربوی باشد؟ اگر ربا جزء مواردی نبود که بشود تعریف آن را از منابع فقهی استنباط کرد، هرگونه زیاده‌ای مصداقی از ربا نیست؟ الآن من و شما نمی‌دانیم که چگونه باید جواب دهیم، می‌توانیم بگوییم که مصداقی از ربا نیست؟ تردید داریم؟ اگر بگوییم مصداقی از ربا هست، استدلال می‌خواهد و شناخت آن مشکل است. در مورد عدم سلطه کفار بر مسلمین، آیا اینکه کارخانه ایران خودرو با کارخانه تالبوت انگلیس قرارداد بسته، این مصداقی از سبیل کفار بر مسلمین است یا ورود صدام در منطقه مصداقی از سبیل کفار بر مسلمین است؟ ما نمی‌دانیم. مشکل ما در اقتصاد اسلامی در همین‌جاست. چون بعضی می‌گویند بحث اقتصاد اسلامی همین احکام است. اینکه انفال، خمس، زکات و ... چیست و احکام آن چیست در کتاب لمحه ملاحظه می‌شود که همه این‌ها مباحث اقتصادی است، اما دقیقاً موضوعاتی است که توسط شارع بیان شده و احکام آن نیز توسط شارع بیان شده است اما در مسائل تخصصی که مصادیق موضوعات کلی‌اند. فقه ساکت است و نظر ندارد. یعنی وقتی شما وارد سازمان برنامه می‌شوید با کوهی از سؤالات اقتصادی مواجه می‌شوید یا مثلاً شما مسئول تنظیم امور در بانک مرکزی می‌شوید، با کوهی از سؤالات اقتصادی و مشکلات مواجه هستید، کتاب تحریرالوسیله حضرت امام (ره) را باز می‌کنید و می‌بینید چنین مسئله‌ای اصلاً مطرح نشده است. در کتاب‌های فقهی دیگر هم می‌بینید این مسائل نیست و کم‌کم این احساس به وجود می‌آید که چه کار کنیم. اشکال هر نظام اسلامی ضرورتاً این خواهد بود. این سؤالات در مقابل مسئولین مطرح می‌شود و پاسخ صریحی هم در فقه نداریم. در اینجا چه کار باید کرد؟ یک پاسخ این است که شما به این

مسائل کار نداشته باشید، هر فردی و در هر امری سعی کند که شرعی عمل کند، جامعه هم شرعی عمل خواهد کرد، یعنی وقتی شما می‌خواهید جنسی بخرید سعی کنید که در این، احکام خود جاری کنید، خانه-ای که می‌خواهید اجاره کنید هم همین‌طور، رهن و قرض می‌خواهید انجام دهید، همین‌طور، با اقدام و دوستانتان می‌خواهید شرکت ایجاد کنید هم همین‌طور، با بانک می‌خواهید طرف معامله شوید، خیلی از متدینین زمان شاه سمت بانک نمی‌رفتند و می‌گفتند صندوق قرض‌الحسنه پول ما را می‌گیرد یعنی در هر حرکت خود را بر اساس احکام خدا عمل کند. وزارت بازرگانی تحت همین فکر آمد. گفت برای اینکه نظام بازرگانی ما اسلامی باشد، مغازه‌داران، تجار و مراکز تهیه و توزیع کالاها که محور اصلی وزارت بازرگانی‌اند، فقه بدانند و در روایتی از امام صادق (ع) نقل کرده بودند که «کسی که به تجارت می‌پردازد باید احکام فقه را بداند، این حدیث را به‌عنوان تیترو روی کتاب‌هایشان زدند و شروع به ترجمه‌ی آداب تجارت کردند. خیلی از این آداب مبتلابه مردم نیست. مثلاً اگر کاروان کالایی را از شهری آورد تا چند کیلومتری می‌توانید به استقبال او روید و اگر رفتید این‌گونه برخورد کنید و مسائلی از این قبیل شخص فکر می‌کند که برای اینکه احکام خدا جاری نمی‌شوند چه کار کنیم. مثلاً باید کالاها را به این نحو وارد شهر کنیم. چون بعضی‌ها می‌گویند نباید احکام خدا تعطیل شود. یعنی برای اجرای احکام آب قلیل، نظام لوله-کشی را تعطیل نماییم. یا تلکس انجام نشود. این موارد در ذهن مسئولان می‌رود و می‌بینند که نمی‌شود این احکام را انجام داد و بعد از یک مدت خسته می‌شوند و می‌گویند واقعاً در اقتصاد اسلامی باید این‌گونه عمل کرد و هر تاجری اسلامی رفتار کند، تجارت اسلامی می‌شود؟! این مسئله که عرض می‌کنم یک مسئله تاریخی نیست و هنوز هم مبتلابه جامعه هست و هنوز هم یک عده این‌گونه فکر می‌کنند. من یک جمله‌ای گفتم و آن این بود که اگر هر تاجری اسلامی عمل کند، تجارت اسلامی می‌شود، من پاسخی نمی‌توانم به این سؤال بدهم، ابزار پاسخ به این سؤال باید در درس نظام‌ها تهیه شود، ما این سؤال را نگه می‌داریم، این سؤال خیلی بحث دارد. یعنی اگر شما به خدمت بزرگان بروید، برسید. اگر همه اسلامی شوند جامعه اسلامی می‌شود، 99٪ پاسخ‌ها مثبت است، اما من فکر می‌کنم که در یک طرح دانشگاهی نوعاً این‌گونه نباشد که لازمه این بحث، ادامه بحث نظام‌هاست که ببینیم بحث را چگونه جلو ببریم. بنابراین مشکل ما، مشکل شناخت مصادیق است. مثل داستان ادکلن است، ادکلن چیز جدیدی بود، فقیه به یک نفر متخصص می‌گوید که این ماده را تجزیه کن، اگر در آن موادی را دیدند که احکام آن برای فقیه روشن است و آن احکام دلالت حرمت داشت، آن مصادیق هم تحت شمول آن موضوع می‌رود و حکم حرمت بر آن‌هم جاری می‌شود. مثلاً در ادکلن الکل دیدند ولی اگر بعد از تجزیه ادکلن گفتند که آن عصاره گل است، مانند گلاب است به همراه مقداری از مواد شیمیایی، فقیه می‌گوید اشکال ندارد. پس روال فقه هم این بوده است که مصداق یک حکم کلی که نوعاً هم تخصصی است توسط متخصصین ارزیابی می‌شود نه توسط فقیه، خود فقیه نمی‌رود در آزمایشگاه، ماده را آزمایش کند، ماده را به یک متخصص می‌دهد که آن را تجزیه کند.

در مسئله خاویار هم بعد از تغییر نظر کارشناس، حکم فقهی تغییر کرد، خدا تغییر نکرده است. در شناخت مصداق اشتباه کرده بودند. مثلاً ما موضوعات A، B و C داریم. که احکام آن روشن است و یک مصداق به اسم k داریم که شناخت کارشناس آن را زیرمجموعه A یا C قرار می‌دهد که اگر دو زیرمجموعه موضوع C قرار گرفت، از آن کانال وارد می‌شود و حکم آن موضوع کلی بر آن مصداق جاری می‌شود و فقیه این مقطع را ملاحظه می‌کند و این نظام فقهت می‌شود، این نظام، نظام کارشناسی و تخصصی می‌شود. اینجا یک سؤال مطرح می‌شود که فقیه هر دو کار را انجام دهد، فقیه متخصص است، این دو کار است نه یک کار. تا موقعی که در مقام یک فقیه نظر می‌دهد ابزار، علم اصول است و منابع کتاب و سنت است و مباحث همان فقه سنتی جواهری است، زمانی که فقیه در مقام یک متخصص نظر می‌دهد، بحث آزمایشگاه و آمار و بحث ارتباط با تئوری‌های اقتصادی است. پیوند بین این دو، پیوند حوزه و دانشگاه می‌شود. آنچه مورد نظر انقلاب فرهنگی بود که دستگاه و ابزار آن موضوع بحث ماست که چگونه واقع شود. آقای (آیت‌الله) مهدوی در سمیناری که در دانشگاه صحبت کردند برای اولین بار پیوند حوزه و دانشگاه را مطرح کردند و گفتند منظور ما از وحدت بین حوزه و دانشگاه این نیست که دانشگاهیان فقیه و فقیهان دانشگاهی شوند. یعنی دانشگاه در حوزه و حوزه در دانشگاه حل شود، بلکه بحث در پیوند بین حوزه و دانشگاه است. سؤال ملاحظه لوازم این پیوند است، بحث این است که این پیوند چگونه باید واقع شود. پس این سخن درست است که ما فقیه متخصص آگاه به فقهت باشد، می‌خواهیم. اما این دو، دو نوع دستگاه تحلیلی است. خیلی‌ها تلاش می‌کنند که این دو دستگاه تحلیلی را یکی کنند و به آن دو وحدت دهند. ممکن است بین این دو، وحدت تئوریک باشد، اما وحدت موضوعی نیست. هنوز این مطلب در حوزه جا نیفتاده است، یعنی آقایانی که در حوزه درس دانشگاهی می‌خوانند، نمی‌دانند که برای چه این درس را می‌خوانند. دانشگاه امام صادق (ع)، دانشگاهی است که می‌خواهد در بستر معارف اسلامی به دانشجویان علم بیاموزد یعنی بر اخلاق اسلامی و شناخت معارف اسلامی و فقه تکیه کند اما باین حال، اینجا دانشگاه است، حوزه نیست، دانشجو در این دانشگاه کارشناس می‌شود که از اسلام فقط 6 واحد معارف اسلامی نداند. بنابراین کسانی که می‌گویند احکام جاری شود، اسلام هم جاری می‌شود و نظام اقتصاد، اسلامی می‌شود، نمی‌تواند به این سؤال پاسخ دهند که احکام، مربوط به موضوعات کلی است و مسائل مبتلابه مسلمین در حوزه اقتصاد، موضوعات تخصصی‌اند که شناخت آن و انطباق مصداق با آن موضوع کار هرکسی نیست، نه شارع در این خصوص نظر داده است و نه عرف می‌تواند در این زمینه نظر دهد و آن کار دانشگاه است.

[متأسفانه سؤالی پرسیده شده، که نامفهوم است.]

این بحث دوم است. بحث در این مقطع است که خوب روشن شود، فعلاً بحث ما این است که این اشکال به نظر کسانی است که می‌گویند: از روی تحریرالوسیله تمام موضوعات را انجام دهید. ما در این بحث می

خواهیم بفهمیم حرف ما درست است یا حرف آن‌ها؟ فعلاً در این بحث جلوتر نمی‌رویم. [متأسفانه سؤالی مطرح شده که نامفهوم است.] این قوی‌ترین اشکالی است که برود این نظری که من در اینجا عرض کردم می‌تواند وارد شود. ما در بحث قضاوت ملاحظه می‌کنیم که یک فقیهی که در موضوع قضاوت نشسته است، هم احکام را نسبت به موضوعات کلی می‌داند و هم موارد خاص را منطبق با موضوع کلی می‌کند و حکم آن را به دست می‌آورد، این قوی‌ترین اشکالی است که بر نظری که بیان نمودم، وارد می‌شود. من نمی‌توانم به این اشکال این‌گونه پاسخ دهم که امر ساده‌ای است و به اندازه این موضوع که عضویت ایران در بانک جهانی که مصداقی از نظام ربوی است، کمک به نظام سلطه‌گر غرب است، پیچیده نیست، من این جواب را، جواب دقیقی برای اشکال ایشان نمی‌دانم. اشکال خیلی خوب وارد است، تنها مطلبی که به ذهن من در پاسخ به این مطلب رسیده، این است که در آنجا هم اگر ما در چهارچوب حقوق ژرمن (حقوق مدون اروپا) نگاه کنیم، بر کاری که قاضی بر مسند قضاوت اسلامی انجام می‌دهد، اشکال می‌کنیم، شاید چون من به آن دستگاه حقوق اروپایی آگاه نیستم، به آنچه یک قاضی در مسند قضاوت اسلامی انجام می‌دهد، حق می‌دهم، درحالی‌که امروز می‌بینیم که جامعه وکلای اروپایی و مدافعین حقوق بین‌الملل شدیداً بر نحوه قضاوتی که در دادگاه‌های اسلامی است اشکال می‌کنند. البته ممکن است که شما به حرف‌های من اشکال کنید که آن‌ها بر احکام خدا اشکال دارند و آن‌ها می‌گویند نباید احکام خدا جاری شود. اگر اشکال آن‌ها بر حدود الهی باشد، موضوع صحبت‌ها آن نیست و ما در رابطه با صحت احکام صحبت نمی‌کنیم، ما معتقدیم که احکام صحیح است، چون فقیه آن را استنباط کرده و ما در این خصوص مقلد فقیه هستیم.

آقای بیابانی یک نکته‌ای گفتند و من گفتم تنها اشکال که می‌شود به این نکته وارد کرد این است که جامعه وکلای بین‌المللی معتقدند که کاری که قضات در دادگاه‌های اسلامی انجام می‌دهند، غلط است و این غلط بودن، دو تغییر دارد، یا به اعتبار اینکه آن‌ها حکم را قبول ندارند که بحث ما، این نیست. ما بحث را بر این مبنا گذاشته‌ایم که احکام صحیح‌اند و اشکال انطباق مصادیق با موضوعات است. پس اگر حقوق‌دانان بین‌المللی بر ما اشکال می‌کنند، اگر اشکال بر این است که آن‌ها حکم خدا را قبول ندارند، این موضوع بحث ما نیست اما اگر اشکال بکنند بر اینکه یک فقیه بر انطباق مصداق با موضوع اشتباه کرده است، در این صورت نظر اولیه من وجود دارد حتی در نظام قضاوت نه در نظام اقتصادی. اینکه حقوق‌دانان غربی در خصوص انطباق مصادیق بر موضوعات اشکال کنند، من هنوز در این خصوص چیزی ندیده‌ام، مثلاً یک مدافع حقوق بشر آمریکایی بگوید: به نظر ما آقای آیت‌الله محمدی گیلانی در انطباق این موضوع با آن حکم اشتباه کرده است. اصلاً آن‌ها می‌گویند اسلام غلط است، پس نکته‌ی ایشان به قوت خود باقی است، اما اینکه در بحث قضاوت این نظرات نمی‌تواند جاری شود دلیل آن نیست که در بحث اقتصاد هم سندیت نداشته باشد.

[متأسفانه سؤالی مطرح شده، که مفهوم نبوده است اما پاسخ استاد] عرض من به معنی جدایی اینها نیست که هیچ رابطه‌ای باهم نداشته باشند، جدایی در حوزه‌ی ابزار و فکر است. یک مسئله‌ای به نام توسعه‌ی اقتصادی را به شما می‌دهند، شما بفرمایید که نظر معصوم در رابطه با توسعه اقتصادی چیست « ما چه می‌دانیم که چیست؟ سازمان ملل برای توسعه کشورهای مسلمان آفریقا، طرح توسعه دارد و می‌گوید: این‌گونه کشورها آن‌گونه که من می‌گویم باید رشد و توسعه پیدا کنند. الگو به شما می‌دهد. الگوهای آسیایی دارند. الگوهای آفریقایی دارند. برای جاهای مختلف، الگوهای مختلف دارد. برخی می‌گویند کشاورزی، برخی‌ها می‌گویند صنعت، برخی‌ها می‌گویند این‌گونه باید عمل کرد. برخی‌ها می‌گویند همه را باید باهم عمل کرد. حالا ما یکی از آن‌ها را اخذ می‌کنیم، یکی را الگو می‌کنیم برای مثال: مدل توسعه اقتصادی مصر، کشورهای اسلامی است. این مدل چیست؟ این مدل چه ربطی دارد به اسلام، برخی می‌گویند چایی می‌خواهید درست کنید اسلامی یا غیر اسلامی دارد! ببینید لحظه‌ای که می‌گوییم این یک مدل است یعنی چه؟ این مدل است یعنی این‌که آمدیم این نظام اقتصادی را در یک نسبت خاص باهم در ربط خاص قرارداده‌ایم به سمت جهت‌ها. توجه کنید اولاً اقتصاد را به این وجوه تقسیم کرده‌ایم، سپس گفتیم در این وجوه، این قدر حرکت کنیم، در این قسمت این کار را انجام دهیم، این روابط را باهم این‌گونه ترکیب کن، تا این ترتیب خاص به دست آید. همین حرف‌هایی که در رشد، توسعه، و در کلان می‌زنند. سیاست‌های پولی، مالی ابزارند، این‌ها چون روی زندگی مردم اثر می‌گذارد، مسیر حرکت مردم را مشخص می‌کند، این جهتی که پیدا می‌کند یا به موازات اسلام است یا به موازات اسلام نیست و در مقابل آن است. این به زندگی اجتماعی اثر می‌گذارد. زندگی اجتماعی مسلمین را باید خدا تعیین کند. بنابراین وقتی می‌گوییم این مدل رشد، باید این‌گونه حرکت کند، منتج آن باید به این سمت باشد که این سمت، یک سمت است که الهی است این بحث برمی‌گردد به اینکه مدل را به‌عنوان یک نظام می‌پذیرید، اصلاً اقتصاد را به‌عنوان یک نظام می‌پذیرد که مدلی برای آن ارائه دهد که این به نظام‌ها (درس نظام‌ها) برمی‌گردند. اصلاً معنی دارد نظام برای این مجموعه. نظامی که جهت‌گیری خاصی را دارد. که شما در کیفیت آن نظارت کنید که ببینید اسلامی است یا اسلامی نیست. بسیاری در همین اشکال دارند که به خاطر همین است که این بحث مفهومی مهم است، اگر آنجا اشتباه کنی، اینجا گیر می‌کنی، اگر آنجا بنا را کج بگذاری، بگویند بله، نظام هست یا نظام نیست، سنگ بنا را کج بگذاری، اینجا دچار مشکل می‌شوی. مثل این می‌ماند که وقتی که شما جدول ضرب را اشتباهی یاد می‌گیرید، در لگاریتم هم اشتباه می‌کنید، در مثلثات هم اشتباه می‌کنید. که همان مفهوم نظام است. اگر شما اقتصاد را نظام می‌دانید، اجزا را مرتبط می‌دانید کل را یک وحدت رویه خاص می‌دانید، انسان با این‌که اجزا مختلف دارد اما حرکتی که می‌کند، می‌تواند اسلامی یا غیر اسلامی باشد. بنابراین این اقتصاد را چگونه می‌بینید؟ پس ما فرض استدلال را بر این می‌گذاریم که این یک نظام است و نمره این مدل بر کل نظام تأثیر می‌گذارد، بسیار خوب اگر این‌گونه است من می‌گویم: نظر حضرت

امام (ره) راجع به مدل «هارول دما» چگونه است، شما می‌گویید حضرت امام راجع به مدل «هارول دما» نظر ندارد من می‌گویم چرا، فکر مربوط به زندگی مسلمین نمی‌شود، می‌گویید مربوط به زندگی مسلمین می‌شود، من می‌گویم: نظر فقیه وقتی که می‌گوید، اسلام برای همه ابعاد انسان چه قبل از تولد انسان و چه بعد از تولد انسان و به مراتب اولی برای جامعه زندگی اجتماعی قواعدی دارد، نظر دارد، شما می‌گویید: این مسئله، یک مسئله تخصصی است به حسب مقتضیات زمان مطرح شده است، می‌گویم چه کسی باید آن را انجام دهد، می‌گویید متخصص. می‌گویم چه کار باید کرد؟ می‌گویید دو راه وجود دارد یک راه این است که بیاییم آن را تجزیه نماییم. اقتصاددان می‌آید کنار فقیه می‌نشیند، می‌آید مدل «هارول دما» را تجزیه می‌کند، اولاً فقیه باید اطمینان به کارشناس داشته باشد در واقع اعلم کارشناسان باشد، اعلمی که سوابق آن معلوم باشد، خدمت آن به اسلام معلوم باشد، برای مثال، اگر دو نفر باشند با مدرک دکترا، آن کسی که جبهه دفتر آن اولی تر است. یا برای جبهه دلسوزی کرده یا پشت جبهه فعالیت کرده و یا برای امام حسین (ع) گریه کرده است نسبت به کسی که همه‌اش دنبال گردش و تفریح خودش بوده است هر دو آن‌ها یک مدرک دارند، هر دو نمره‌های سنجی‌شان یکی است، هر دو نمره‌های خرد و کلانشان بالاست. حال فقیه آن کسی را که خوب است را انتخاب کرد و کنار خود نشاند. این طرف تجزیه، هارول دما می‌گوید: سرمایه باید ... یعنی وقتی شما می‌روید در بازار کاسبی کنید اگر پول نداشته باشید، ابتدا می‌روید پول قرض می‌کنید، جوراب می‌خرید پانصد تومان جوراب را سر بازار می‌فروشید، فرد کم‌کم سرمایه‌اش زیاد می‌شود سرمایه‌اش 510 تومان می‌شود، با این پول می‌رود دو جفت جوراب دیگر می‌خرد، روی جوراب‌های دیگر قبلی‌اش می‌گذارد. پس این می‌شود سرمایه‌ی رو به رشد دار. پس این سرمایه‌اش باید مشخص شود در کارخانه هم همین‌طور است چند نفر باهم جمع می‌شوند یکی پولدارتر است فرض بر این که پولش مشروع است و سؤال نمی‌شود از کجا به دست آمده است، پول را می‌گیرد یک کارخانه برای مسلمین درست می‌کند که دیگ، بشقاب، قاشق و چنگال درست می‌کند. فقیه می‌گوید الحمدلله خیر است برای مسلمین، رفع مشکلات مسلمین می‌کند. متخصص می‌گوید در آنجا نیروی انسانی هم می‌خواهد کارگر باید پای کارخانه بایستد. شروع می‌کند به استخدام نیروی کار (کارگر) فقیه می‌گوید الحمدلله تعدادی از کارگران هم مشغول کار شدند. در اینجا می‌آید از بعد اجزا می‌آید و می‌برد به کلی، پس یک سرمایه اجتماعی است. اینجا فقها مقداری تردید می‌کنند. در مقابل این اصطلاحات فقها فوری عکس‌العمل از خود نشان می‌دهند. چون نمی‌دانند، لوازمش را نمی‌دانند، حق هم دارند، از قضا باید توجه نمود که تمام آن نکات باریک، نکات فاسد در تئوری‌ها در همین اصطلاحات قرار گرفته است. به‌رحال رد می‌شود و می‌آید می‌گوید: یک سرمایه اجتماعی و یک نیروی اجتماعی است. K و L هارول دما را درست می‌کند، K و L هارول دما درست شد. Capital Accumulation به تبع آن می‌آید و بعد از آن سیگما هم می‌آید دست‌آخر می‌گویند همه این‌ها درست است همه این‌ها شرعی است. می‌گویند آنچه بود که در آن وسط آمده بود؟ متخصصین

می‌گویند آن نرخ بهره است می‌گویند می‌شود درست نیست، حالا اگر بیاییم این قسمت را قیچی نماییم، بدون آن بالاخره متخصصین دستگاه را می‌چرخانند. چرخ پنجر هم می‌چرخد، تقوتق هم دارد چرخ هم بالاخره ماشین را خراب می‌کند این بحث را باید در نظام‌ها بکنیم می‌شود جزئی را درآورد خارج نمود، بعد دستگاه حرکت نماید، بچرخد. اما همه بحث ما این بود که کارشناس می‌آید برای فقیه تجزیه می‌نماید فقیه حکم اجزا را می‌برد تحت کم کلی می‌داند. حکم جز را نسبت به کل جاری می‌کند نوعاً برنامه‌ریزی ما هم این شکل است که می‌برند در شورای نگهبان تأیید آن را می‌گیرند، فقیه و کارشناس باید در کنار همدیگر باشند، سؤالی که اینجاست این است که این تجزیه چگونه انجام می‌شود؟ دوم: این مسئله است که اگر همه اجزا اسلامی عمل نماید آیا منتج اسلامی است؟ این سؤال، همان سؤالی بود که ابتدا پرسیدیم که اگر هر تاجری اسلامی عمل کند، آیا تجارت اسلامی می‌شود؟ یا این که خیر، تجارت به‌عنوان یک سیستم خصلتش غیر از خصلت اجزا آن است. آیا همه اجزا اسلامی شدند، همه سیستم اسلامی می‌شود؟ بنابراین کوشش ما در این جلسه در این بود که بگوییم آن کسانی که معتقدند اقتصاد اسلامی مشکلی ندارد، زیرا تحریرالوسیله حضرت امام (ره) وجود دارد، زیرا که احکام مشخص است، زیرا که احکام تا جزءترین آن‌ها مشخص شده است. عرض من اینجاست که ذخیره بسیار خوب است احکام داشتن و آن‌هم جزءترین آن‌ها و این نشان غنای اسلام است که این تکیه‌گاه است. تکیه‌گاه حرکت غیر از خود حرکت است، رکت شناخت مصادیق است حرکت در انطباق مصادیق با قولی که دادیم است، پس در انطباق دو حوزه داریم: 1- حوزه فقهات 2- حوزه تخصص، یکی نظام فقهات و دیگری نظام تخصص، این‌ها دو متدولوژی مختلف دارند، آیا پیوند (وحدت) حوزه و دانشگاه، پیوند متدولوژیک است؟ به نظر خیر، آیا برای رسیدن به اقتصاد اسلامی باید پیوند متدولوژیک داشته باشیم؟ یعنی آن‌گونه که حضرت امام (ره) در حوزه فقهات به حکم می‌رسند، همان‌طور هم ما بیاییم به تشخیص مصادیق، موضوعات، حکم، تئوری‌ها هارول دما را تجزیه کنیم. به نظر اشتباه است. حکم فقیه بر اساس کتاب و سنت است. تئوری بر اساس مشاهدات روز که صرفاً ابزارهای عقلی است و یک سری مسائل دیگر است.

[سؤال پرسیده شده مفهوم نیست] به نظر می‌رسد که فقها میلی نشان نمی‌دهند، جز را نشان می‌دهند، می‌گویند اسلامی است، فقها آیین‌نامه‌ای برخوردار می‌کنند آیین‌نامه بانک‌ها را می‌برند پیش فقهای شورای نگهبان، فقیه می‌گوید: ماده یک را بخوان، فردی که در دبیرخانه است، دبیر جلسه، ماده یک را می‌خواند. می‌گویند اشکال ندارد. ماده دو را می‌خواند، می‌گویند اشکال ندارد، ماده سه را می‌گویند این قسمت اشکال دارد، بقیه قسمت اشکال ندارد جزئی فقها برخوردار می‌کنند. این متوقف می‌شود بر این که پاسخ به این سؤال است که می‌شود اگر همه اجزا اسلامی بود، کل اسلامی نباشد؟ خود آقایان فقها در خیلی از موارد می‌گویند این‌طور است. (یعنی می‌شود اجزا اسلامی باشد اما کل اسلامی نباشد) در اجزا اسلامی است اما در ترکیب اسلامی نیست، که این مباحث را در اصول می‌خوانند و در فقه عمل می‌کنند. اما این مسائل را

در حوزه مباحث اجتماعی خوب کنکاش و چکش‌خواری نشده است. به نظر من مطلب برای جامعه حوزوی تمام نشده است. ممکن است اجزا نظام اسلامی باشد، اما جهتی که نظام حرکت می‌کند، اسلامی نباشد. فقها تا یک مبحث خوب برایشان جا نیفتد، حرکت نمی‌کنند. مثل من نیستند که تا احتمال یک چیز را بدهم حرکت می‌کنم، [بخشی از سخنان ضبط نشده است] یک وجه، وجه انطباق مصداق بر حکم است و یک وجه دیگر شناخت حکم یک موضوع است که این دو حوزه کاملاً از هم متمایز هستند. به همین دلیل می‌توانیم این دو وجه را در دو شخصیت داشته باشیم. یعنی یک بعد آن دانشگاه و یک بعد آن فقیه است. ضرورت جمع دو وجه در یک شخصیت به اثبات نرسیده است، شما ضرورت جمع دو وجه را بیان نمودید ولی ضرورت جمع دو وجه در یک شخصیت را به اثبات نرساندید، شما گفتید: اگر فقیه بخواهد آن را انجام دهد ضرورت دارد که وقت را ملاحظه کند، کارشناس بشود. بله، ما می‌گوییم بشود، اشکالی ندارد. اما اگر کسی دیگر توانست این کار را انجام دهد، آن متخصص است، نه فقیه. متخصص این تجزیه را که کرده به فقیه عرضه می‌کند، یک فقیه از ابتدا صبح، ملاحظه می‌کند شناخت اجزا را تا ساعت 12، وقت را که تمام کرد، شناخت اجزا حاصل می‌شود. [سؤالی پرسیده شده مفهوم نیست] تلقی آن‌ها کاملاً فرق می‌کند که بعداً راجع به آن صحبت می‌کنیم.

والسلام علیکم

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ششم

البته این بحث نظام و این موضوعات انتخابی به رسیده‌اند من بحث را دوباره می‌برم روی نظام‌ها در واقع این جلسه من بحث نظام‌ها را می‌گویم. هرچند که این‌ها را در این مقطع به هم رسیده‌اند.

ببینید وقتی بحث مبنا را نگوییم بحث اقتصاد اسلامی جلو نمی‌رود. بحثی که راجع به مبند داشتیم در واقع بعد چرایی یک نظام را به ما نشان می‌دهد بحث هدف و اجزا و روابط بعد چگونگی را تبیین می‌کند. بعد چرایی با مبناست. در واقع بحث فلسفه عملکرد نظام است. همان‌طور که رابطه علم با فلسفه است. مبنا دقیقاً در تعیین اجزا چه از بعد کمی و چه از بعد کیفی جریان پیدا می‌کند و ظاهر می‌شود.

شما یک اتومبیل را که ملاحظه می‌کنید موتور و تمام اجزا بر مبنای این است که می‌خواهد انرژی بنزین را به یک انرژی حرکتی تبدیل کند. این را می‌خواهد در خودش ظاهر کند اصلاً این‌ها ثمره ظهور این‌هاست. مبنا که یک مفهوم فلسفی است. ثمره ظهور عینی می‌خواهد. باید در عینیت در جای ظاهر شود. بنابراین وقتی که تمام اجزای اتومبیل را ملاحظه می‌کنید برای این است که می‌خواهد آن مبنا را در عینیت ظاهر کند. کمیت آن‌هم همین است. کیفیت آن‌هم به خاطر این است. وقتی که شما اتومبیلی را طراحی می‌کنید، می‌گویید می‌خواهم این اتومبیل بنزین سوز باشد گازوئیل سوز باشد مهم این است که می‌خواهد انرژی به دست آورید. و بعد هدف را می‌گذارید این‌که می‌خواهد این اتومبیل در یک لحظه چهل تن بار را جابه‌جا نماید، یک تریلی در نظرتان می‌آید.

اجزای یک تریلی با این‌که می‌خواهد محل بروز آن مبنا باشد در جهت تحقق آن هدف پس صرفاً ثمره ظهور کافی نیست. محل ظهور مبنا در جهت تحقق هدف این‌ها همه لازم ملزوم یکدیگرند اجزا ظاهر شده است که هدف متحقق شود بنابراین همین‌که بحث از طراحی تریلی است مبنا چون استفاده از بنزین است. احتراق بنزین، جذب انرژی است موتور خاصی می‌خواهد که بتواند 40 تن بار را حمل کند می‌گویند موتور باید 12 سیلندر باشد. 8 سیلندر باشد. اما ژیان نه، 2 سیلندر هم کافی است. زیادی بگذارید، بیخودی می‌سوزاند، چرا؟ چون حد مطلوب نیست اما موتور تریلی باید 12 سیلندر باشد، چراکه مبنا ایجاب می‌کند که داشته باشد. زیرا که باید احتراقی صورت گیرد و حرکتی انجام گیرد باید باشد چراکه هدف ایجاب می‌کند باید 40 تن بار را جابه‌جا نماید حالا می‌آییم در داخل موتور هر جز آن را نگاه می‌کنیم می‌بینیم که با حساب و کتاب جلو رفته است.

با دقت ملاحظه شده است مقاومت آن پیچی که رینگ به آن وصل کرده است. دقیقاً در آزمایشگاه حساب می‌شود. ظاهر پیچ همان است. پیچی که من آن را برای نصب قاب عکس استفاده می‌کنیم ظاهر آن یکی است. اما می‌گویند این ظاهر است مقاومت آن باید مقاومت خاص باشد.

مقاومتی که حرارتی که در درون موتور ایجاد می‌شود را بپذیرد، نشکنند، این فشار و ضرباتی که به آن وارد می‌شود آن را خرد و خراب نکنند، حالا اگر بنده می‌خواستم یک پیچ برای قاب عکس درست کنم به آزمایشگاه‌ها می‌گفتم مطالعه کنید، به من می‌گفتند چه کار می‌خواهی بکنی؟ می‌گفتم می‌خواهم یک قاب عکس درست کنیم، می‌گفتند برای چه می‌خواهی این کارها را انجام دهی. این دقت شما حاکی از همت شماست. این حاصل از آگاهی شما نیست می‌خواهی قاب آویزان کنی پیچی که می‌خواهی به چرخ تریلی ببندی ظاهر آن شبیه پیچ پیکان است اما مقاومت آن فرق می‌کند مقاومت آن باید 42 تن تحمل کند. همه چیز حساب می‌شود تعداد دنده‌ها در جهت هدف و با توجه به مبنا هیچ جز آن نیست که با توجه به این مبنا قرار نداشته باشد حتی آینه‌ای که وصل می‌کنند با آینه پیکان فرق می‌کند.

اگر آینه پیکان را قرار دهند، تمام بدنه کامیون دیده نمی‌شود. در ثانی می‌خواهد در جاهای شنی و.. برود باید مقاومت آن این باشد. باید آینه از جای آن خالی نشود. اما آینه پیکان برای جاده‌های خاکی تعبیه نشده است. برای آسفالت است. لازم نیست این آینه را باید 10 تا پیچ محکم به بدنه آن ببندید. حتی نوع صندلی‌ها، همه چیز در رابطه هم تعیین می‌شوند. می‌خواهیم به این نتیجه برسیم که در یک نظام، هر جز هم کمیتش و هم کیفیتش دقیقاً در رابطه با مبنا و هدف است و گرنه دستگاه، دستگاه منسجمی نیست. اگر ما این مسئله را تمام کرده باشیم که وجود جز حساب دارد همین‌طوری نیست وجود جز برای آن است که دقیقاً بر همان مبنا باشد و در جهت تحقق هدف اگر ما این را بپذیریم، تئوری ارزش هم در همین دستگاه بررسی می‌شود؛ چگونه؟ می‌گوییم ارزش یک جز به میزانی است که بتواند مبنا را در جهت تحقق هدف از خودش صادر نماید. این در همه برابر است با ارزش این جز در این دستگاه؛ برگردیم به مثال اتومبیل گاهی می‌بینیم در خیابان‌ها یک فردی پیچی دستش گرفته است از این مغازه به آن مغازه می‌رود و سؤال می‌کند: آقا این پیچ را دارید؟ گویی زندگی اش را گم کرده است. این قدر برایش پیچ مهم است شما به این فرد یک پیچ بدهید، می‌گوید نه، این پیچ برای فلان قسمت ماشین است فرق می‌کند. هر پیچی برای این فرد مفید نیست. یعنی ارزش نداشت. پیچ ارزش داشت برای آنکه اتومبیل برای فرد ارزش داشت. اگر فرد اتومبیل نمی‌خواست آن پیچ هم برای فرد ارزش نداشت و یا اگر یک اتومبیل جدیدی به بازار می‌آمد که به‌طور کلی این وسایل را می‌خواست، این پیچ هم برای فرد ارزشی نداشت.

ممکن بود ارزش آن منفی هم بشود. باید پول می داد تا آن را از بین ببرند، پلیس می آمد و می گفت این ماشین را باید بفروشی یا از بین ببری پس ارزش اعتباری پیچ بستگی به آن دارد که چه نقش را در این نظام و اتومبیل به عهده دارد. ظاهر آن نشان دهنده این ارزش نیست بلکه جایگاه آن نشان دهنده این ارزش است. پس در این تعریف به ارزش بر یک جز مستقل از نظام تعریف نمی شود ارزش به اعتبار یک جز در یک نظام تعریف می شود. ممکن است سؤال شود پس ارزش نسبی است؟ جواب می دهم بله همین طور است به جز ارزش های الهی از ارزش های الهی کمی پایین بیاییم ارزش ها وابسته به مدل می شوند. مطلق خداست ارزش های الهی مطلق است. چیز دیگری را نمی توانیم مطلق بدانیم همه چیز نسبی است این نسبت به معنای ماتریالیستی بودن مطلب نیست چون ممکن است اشکال بکنند بگویند مارکس هم همین را می گفت اگر ما این تجلیل را بپذیریم که ارزش یک جز به اعتبار یک جایگاه و نقش و وظیفه جز در آن نظام است و این جایگاه یعنی محل ظهور مبنا در جهت تحقق هدف یعنی مبنا و هدف حتماً باید باشند در آن صورت مسلماً اگر شما یک جز را در یک نظام نگاه می کنید یک ارزش دارد ولی در یک نظام دیگر ارزش فرق می کند نسبت ارزش فی نفسه بد نیست مطلق کردن این نسبت بد است گاهی وقت ها بعضی ها می گویند ارزش نسبی است و این را مطلق می گویند مطلق کردن هر چیز بد است مگر ارزش های الهی حالا این هم خودش یک بحثی است اثباتش که نکردیم اما حال فرض می کنیم که این را پذیرفته ایم.

فرض کردیم ارزش های الهی را به عنوان معیار سنجش داریم وان را به عنوان امری مطلق و خوب می پذیریم اما اگر فرض را بر این بگذاریم ارزش یک جز به اعتباری مقدمه پذیرش آن نظام است. بلافاصله سؤال این است که ارزش آن نظام چه هست؟ ارزش آن نظام فرض کنید نظام بانکداری نظام کشاورزی و... این خودش باز جزئی است؛ هدف چیست؟ هدف کل نظام در واقع الهی شدن کل نظام است. در عالی ترین رتبه که نگاه کنیم یعنی اگر بحث را ببریم (بحث ها روی تئوری ارزش است) یعنی می خواهیم از بحث روی سیستم ها، تئوری ارزش را به دست آوریم در تئوری ارزش مقدمتا باید نکته ای را عرض کنم آن بحث سیستم های شامل و شمول است. شما اگر شامل ترین سیستم را نگاه کنید، شامل ترین سستم که کل اقتصاد و سیاست و کل نظام اجتماعی را در برمی گیرد، همه آن را تمدن نام گذاری نماییم این یک هدف و جهتی دارد، این جهت به اعتبار این که آیا این جهت، در جهت الهی شدن این تمدن است شما هر چه اسم این سیستم کل را می خواهید بگذارید، تاریخ، تمدن، امت،... ما به سیستمی که شامل اقتصاد و فرهنگ و سیاست است این یک ارزش دارد، ارزش آن به این است که آیا این به سمت الهی شدن است یا دارد دور می شود، این جامعه اسلامی می شود ویل نه، جامع دارد دور می شود از ارزش های الهی، پس یک چیز مطلق

است آن خود ارزش‌های اسلامی است. اثباتش کجاست؟ اینجا ما علی فرض اثبات این مطلب جلو می‌رویم می‌گوییم عالی‌ترین نظام ارزشی، عالی‌ترین جهت که برای میزان مسنجهش است، الهی شدن است.

هر چیزی که همسویی کند با این اسلامی شدن، الهی شدن نظام، توحیدی شدن هر چیزی که همسوی با این است خوب است. این به‌عنوان ارزش تلقی می‌شود هر چیزی که مخالف آن است یک ضد ارزش است حالا می‌آییم در اقتصاد می‌گوییم اگر جهت‌گیری اقتصاد به سمت آن هدف یعنی الهی شدن است خوب این ارزش است اما در درون این، یک نسبت وجود دارد نسبت حاکم در اقتصاد این نسبت نظام ارزشی بد نیست مطلقش نکنید یعنی کل را در برمی‌گیرد اگر شما ارزش‌های الهی را مطلق گرفتید بقیه ارزش‌ها باید نسبی باشد به خاطر این است که وقتی شما در شرایط اضطرار بودید، می‌توانید هر کاری بکنید.

مثلاً فرض کنید که یک امری حرام است اما امر دایر شود بر این که کل اسلام در خطر است آن حرام را انجام دهید می‌گویند اصل بر این است که اسلام به خطر نیفتد نسبت حاکم می‌شود گفتیم ارزش‌های الهی بیاید پایین، همه‌چیز نسبی می‌شود. نسبی بودن ارزش بد نیست. مطلق کردن آن بد است می‌گویند ارزش‌های الهی هم نسبی است. زیرا در این زمان‌ها نیازی به ارزش‌های الهی نداریم در زمان فتودالیسم و قبل از فتودالیسم و زمان گله‌داری و برده‌داری و... بوده است بله آن‌ها خدا می‌خواستند حالا دیگر خدا می‌خواهند چه کنند آن‌ها باید به خاطر جهلشان بترسند الآن جهلی در کار نیست علم رشد کرده است پس جایگاه خدا هم دیگر ضرورتی ندارد ارزش‌های الهی را نسبی می‌کنند این بد است. آن وقت، در درون اقتصاد، مثلاً یک وقت هست یک فرد رشادت خاصی دارد در جبهه یک فرد هم ظرافت و استعداد خاصی هم دارد در ریاضیات ما هیچ‌کدام را نمی‌توانیم مطلق کنیم مهم این است که آن‌ها در چه جهتی دارد استفاده می‌کند چه بسا این که دارد ریاضی آن خوب است می‌تواند برود در دانشکده مهندسی سپاه، در طراحی موشک‌ها، از همین ریاضیاتش استفاده کند که چند هزار نفر از افرادی که در جبهه رشادت به خرج می‌دهند آن‌ها را حفظ نماید و باعث شود که این افراد به‌جای آن دو میلیون نفر خدمت نمایند دویست میلیون نفر خدمت به اسلام نمایند.

اگر هر دو را معیار کمی نماییم این ریاضیات در این راه کاربرد دارد یک وقت است یک دانشجوی ریاضیات آن خیلی خوب است می‌گوید در دانشگاه امام صادق (ع) بودم، شرط بورس است، می‌گوییم بفرمایید دانشگاه خارج، این آقا چون نمراتش بیست بود، شرط بورس داشت فرد می‌رود در دانشگاه پاریس، لندن درس می‌خواند آنجا هم نبوغ از خودش نشان می‌دهد تا نبوغ از خودش نشان داد، به آن فرد امکانت می‌دهند، به فرد یک پروژه می‌دهند، فرد روی یک پروژه‌ای کار می‌کند، فرد هم متوجه نیست که

در دستگاه‌های جاسوسی دارند، از این نبوغ و این رشد علمی فرد، در جهت منافع خودشان استفاده می‌کنند در جهت ضربه زدن به منافع اسلام و مسلمین، دستگاهی درست می‌کنند که حرکت سریع بسیجیان ما را به سمت نیروهای عراقی فوراً گزارش می‌کند آن‌هم از همان‌جا موشک را رها می‌کند، مشکل آن‌ها این تئوری ریاضی بود که این فرد آن را حل کرد.

گاهی وقت‌ها افراد می‌دانند و گاهی نمی‌دانند بعضی از ایرانی‌ها خودشان هم می‌دانند بورسی که داده شده، وزارت دفاع آمریکا داده است، در مقالات می‌بینید در زیر آن فرد از افراد تشکر می‌کند همچنین از سازمان‌ها و نهادهایی مثل ناسا که منابع مادی را در اختیار فرد قرار داده است در مقاله هم اسمی از جنگ نیست مقاله ریاضی است اما پولش را سازمان سیا داده است سازمان هوایی آمریکا پولش را داده است بنابراین مهم ریاضی خواندن نیست مهم استفاده کردن آن است در چه نظامی در چه دستگاهی، مهم نیست در خرد نمره‌تان صد شود مهم این است که چه استفاده‌ای از آن می‌کنید؟

مهم جایگاه است شما ممکن است با این اطلاعات عملتان دقیقاً در جایی قرار گیرید که جایگاهتان منفی است. ممکن است جایگاهتان را عوض کنید مثبت شود آنچه مطلق است هم‌جهتی این نظام است با ارزش‌های الهی اینجا برمی‌گردیم به تئوری سیستم‌ها هدف یک سیستم به اقتضای جای آن است. هدف در درون سیستم مشخص می‌شود. در بینش الهی، هدف خارج از سیستم مشخص می‌شود. هدف به سیستم القا می‌شود. توسط انسان اما با استفاده‌ای می‌توان به نام وحی، خدا چون این‌گونه فرموده است پس ما همه تنظیمات و همه نظاماتمان باید در جهت آن باشد هرچند که نپسندیم هرچند بافت این نظام ایجاب نکند. آیا بافت ارزش‌ها بافت اجتماعی ما ایجاب می‌کرد که ما رودرروی آمریکا بایستیم، آمریکا برای ما لشگر بکشد، با این‌که همراه نبود، ساختار ما ساختار نبود، امام فرمودند، ما به ساحت آن کار نداریم مادر جهت آن میل می‌کنیم، بافت متحول می‌شود، میل کردیم و شد، چه کسی می‌توانست، تصور کند رئیس‌جمهور کشوری مثل ایران، تمام دنیا بخواهند بیاید، با ایشان مصاحبه کنند که ایشان را سبک کنند ایشان نه دانشکده علوم سیاسی رفته، نه دانشکده‌های خاص رفته‌اند نه روابط بین‌الملل خوانده، هیچ‌چیز فقط مطلق بودن ارزش‌های الهی هم‌جهتی با آن نظام تحت فشار داخلی شکل می‌گیرد.

در بینش ماتریالیستی این نیست در بینش ماتریالیستی می‌گویند شما نمی‌توانید هر هدفی را منصوب به یک نظام بکنید، آن باید هماهنگ با ذاتش باشد، می‌گویند لنین نمی‌توانست در قرن 17 به دنیا بیاید، قرن 19 بود که لنین را ایجاد کرد و تحویل جامعه داد، مارکس نمی‌توانست زمان ارسطو مطرح شود، این فکر حاصل فشاری است که نظام سرمایه‌داری آورد هر فرد خوب، حاصل تحولات تاریخ است در یک بستر

ماتریالیستی، بستر ماتریالیستی که به اعتبار خصلت‌های اعتباری ماده به باز می‌شود متحول می‌شود پس ذاتی خودش است. تاریخ بالاخره به اینجا می‌رسد و از اینجا می‌گذرد انسان می‌تواند هماهنگ با این تاریخ باشد، به قول مارکسیست‌ها این جلوی آن را نگیرد، هماهنگ چرخ، بچرخید؛ اما در بینش الهی می‌گویند، هماهنگ ارزش‌های الهی بچرخید، حتی که له شوید هماهنگ با او بچرخید، بنابراین هدف خارج از نظام تعریف می‌شود (سؤالی پرسیده شده مفهوم نیست) گفتم در تعمیم آن با مشکل مواجه هستیم هرچند که باید تعمیم داد، من بلد نیستم که کل نظام هستی را چگونه تفسیر نمایم جز بحث‌هایی که عرفا کرده‌اند، حتی زرد شدن برگ را هم یک جذبه‌ای به سوی حق تعالی می‌دانند همه چیز به آن سمت حرکت است. ویل نظام به آن سمت در تکاپوست انسان در بین این‌ها از آگاهی و اختیار برخوردار گردیده است. اختیار دارد خلاف این را عمل نماید اختیار دارد خلاف این عمل، نظام‌هایی بسازد جوامعی را به وجود آورد، تبلیغ فرهنگی بکند، نه خود بلکه دیگران را هم مثل خود کند، تاریخ را عوض کند، هرچند این فرصتی است که از جانب حق تعالی داده شده است.

در یک مقطع خاصی، که انسان آزاد باشد بتواند کارهای خود را بکند و آن‌هم باز محدود است. این انسان هم می‌تواند نظام بسازد، آمریکا ساخته شده است شوروی ساخته شده است. بعد از انقلاب اینجا هم نظامی ساخته شد بعد از انقلاب، هرچند که نظامی بود مردم اینجا، قبلاً هم مسلمان بودند، اما از بعد سیاسی شکل گرفت اما شوروی شکل نگرفت آن‌ها مسئله دارند، در آمریکا شکل نگرفت، (سؤالی پرسیده شده مفهوم نیست) سؤال ایشان این است که ما داریم نظامی را می‌شناسیم تا حالا هدفش را شناختیم، اجزا را شناختیم، روابطش را شناختیم، مبنای همین چیزهایی که گفتیم بعد ارزش را هم تعریف کردیم. ارزش را تعریف کردیم به این‌که در واقع جایگاه یک جز است در کل نظام و نقشی که بازی می‌کند در جهت استفاده از مبنای جهت تحقق هدف، اگر دو واحد به زبان کمی استفاده کنیم، دو واحد ارزش دارد اگر 200 واحد استفاده کند، 200 واحد ارزش دارد، اگر این جز را برداریم، در عملکرد نظام چقدر اختلال به وجود می‌آید، به عبارت ساده یعنی این، سؤال این است که ما هنوز نمی‌دانیم یک نظام را چگونه تغییر دهیم؟ شناخت یک امر استاتیکی است تغییر یک امر دینامیک است به نظر من همین‌طور است که الآن بحث تغییر را نکردیم و این‌که تغییر تحت چه قانونمندی است؟ الآن بحث نظام را که مجرد از اسلام، سرمایه‌داری و یا سوسیالیستی کردیم در واقع مفهوم نظام مجرد از چه است؟ این را بحث کردیم اما بحث تغییر را نکردیم. یک تغییر چگونه حاصل می‌شود؟ قانونمندی حاکم بر تغییر چیست؟

خوب، این بحث نشده است. زیاد هم اطلاعاتی نداریم و یا در ذهن من روشن نیست. در مباحث ماتریالیستی و دیالکتیکی بحث تغییر خوب مطرح شده است، اما متفکرین اسلامی کمتر به این بحث توجه کرده‌اند و به خاطر همین است که در برنامه‌ریزی اقتصادی زیاد با مشکل مواجه هستند یعنی الآن نگاه می‌کنید، برنامه‌ریزی اقتصادی چیزی جز ملاحظه ضرایب فنی نیست.

اوج برنامه‌ریزی اقتصادی می‌شود جداول لئونتیف، جدول لئونتیف را با چهار تا فرمول بالا و پایین آن می‌گذارند. جدول لئونتیف را هم می‌برند در قالب مدل کینز و می‌شود برنامه‌ریزی که در عمل هم با شکست مواجه می‌شوند اگر با شکست مواجه نبودند آن‌قدر نظام سرمایه‌داری با بحران‌های پیاپی مواجه نمی‌شد. ریشه این که برنامه‌ریزی اقتصادی بالاتر از برنامه‌ریزی مهندسی تولید نرفته است و هنوز این درس‌هایی که شما در برنامه‌ریزی می‌خوانید، آخرش از خودتان بپرسید که این همان مهندسی تولید است مهندسی تولید در ابعاد وسیع جامع یک کارخانه چگونه تولید می‌کند مواد اولیه می‌گیرد مثلاً کارخانه ویتانا چند تا بیسکویت فلان و چند بیسکویت مادر تولید کند و چقدر شکر لازم دارد و این‌ها را تعمیم می‌دهند، این مهندسی تولید است شکر و آب باید **general coefficient** باشد. **coefficient general** بخش برق با بخش آب چقدر است تمام بخش‌های مختلف را حساب می‌کنند این تولید است شما مردم را محدود کرده‌اید به روابط فنی و جامعه را مانند یک کارخانه می‌بینید. شما جامعه را مانند یک کارخانه بزرگ تصور کرده‌اید می‌بینید که دستگاه فلسفی، غرب نمی‌تواند تغییر را تفسیر نماید و با آن مانند مهندسی برخورد می‌کند، اگر **A** می‌خواهید تغییر کند باید این قدر تولید شود تا **A** تبدیل به **B** شود در حالی که در مارکسیسم این طور نیست، در یک دستگاه اجتماعی تغییرات ایجاد می‌شود، اقتصاد ترسش این است که این بحث راه بیفتد، اما مردم ماتریالیست هستند تغییر اقتصادی مسلزم تغییر اجتماعی، تغییر فرهنگی و تغییر سیاسی نیست همه بر مبنای ماتریالیستی است. در اسلام همه این بحث‌ها را نداریم ما تئوری تغییر را نداریم و چون بنا به تعریف، واهمه داشتیم متفکرین اسلامی همیشه واهمه داشتند از تحلیل‌های شرقی، نزدیک نشدند به آن قسمت. به طور طبیعی تحلیل‌ها در اسلام نوعاً همان تحلیل‌های غربی است یعنی خیلی راحت‌تر متفکرین اسلامی نظریات راسل را می‌پذیرند تا نظریات یک ماتریالیست خداشناس.

اما به نظر من چیزی از خودمان نداریم به خصوص وقتی بحث راجع به جوامع انسانی و تاریخ است خیلی کم است جز در موارد کلی ما چیزی نداریم یعنی تاریخ را ما باید بر اساس میزان الهی باید ملاحظه کنیم یعنی هر جت جوامع از میزان الهی دور شده‌اند انحراف حاصل شد، بحران حاصل شد و این که هر جا نزدیک شدند به میزان الهی این انحراف‌ها و بحران‌ها برطرف شد و این را ما باید در یک قالب دقیق در یک

مکانیسم تغییر ملاحظه کنیم. که نتوانستیم و شاید مرحله اساسی که باید در اقتصاد اسلامی برداشته شود یعنی توجه به این مسائل باشد (سؤال پرسیده شده مفهوم نیست) باید عامل انحراف را از بین ببریم، اگر عامل انحراف را از بین ببریم، خود به خود داخل در مسیر می شود (بخشی سخنرانی مفهوم نیست) در نظام های مادی همه چیز داخل نظام تعیین می شود، هیچ چیز خارج نظام نیست هدف هم داخل در نظام است به جز نظام های الهی که هدف خارج از نظام است (سؤال پرسیده شده مفهوم نیست) ایشان می گویند اگر اقتصاد اسلامی ایده آل است، مثلاً ما می خواهیم جامعه را ببریم به سمت آن جامعه ای که امیرالمومنین (ع) آن جامعه را اداره می کردند، این را که ما به آن نمی رسیم اگر می خواهیم جامعه فعلی را متحول نماییم، به آن سمت به این هم که نیاز صرفاً با تحلیل نظام نیست، داشتن دستگاهی است که بتواند تغییر را تفسیر نماید. این راهم که نداریم، پس چه کار می خواهیم بکنیم؟ (سؤال پرسیده شده مفهوم نیست) (ادامه سخنرانی قطع شده است)